ual Pd.

[Tot]al Present daily ...	15	15	16	16	11	11	14	14	14	14	16	16	17	17	19	19	13	16	16	16	18	19	18	19	18	13	13	18	18	18	18	21	16	16	19	17	19
" Absent " ...	2	2	1	1	4	4	2	2	1	1	1	1	1	1	·	·	6	2	2	3	1	2	1	1	2	6	4	1	1	3	3	1	5	6	1	3	1
" Sick " ...	·	·	·	·	·	·		·	·	·	·	·	·	·	·	·	1	1	1	1	1	·	1	1	1	1	2	2	2	·	·	·	·	·	2	3	1
" on Leave " ...	·	·	·	·	2	2	1	1	2	2	1	1	1	1	1	1	·	1	1	·	·	·	·	·	·	1	2	·	·	·	·	·	·	·		1	1
" on Roll " ...	17	17	17	17	17	17	17	17	17	17	18	18	19	19	20	20	20	20	20	20	20	21	21	21	21	21	21	21	21	21	21	22	22	22		22	[illegible]
[Aver]age daily attendance for the [m]onth ...																																					

1915
1

6	6
6	6
1	1
1	1
14	14

9 1/5 . . . . 9 1/5 – 9 1/5

Corrections if unavoidable should be made in red ink by Class Master and initialed.

[illegible]

طاهر وحید

در مطبع نامی منشی نولکشور [illegible]

University Library,
Aligarh.
SUBHANULLAH COLLECTION.

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE13512
13512

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بسبیل تعاقب در عالم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین والامقام را بعد از رحلت اسلاف کرام منشار انتظام و نظام مهام انام میگردانند و پسیم ثنای معلی ملک الملکی پرده اختفا و نقاب اخفا از جمال مخدرات آثار اظهار مطلب تواند کشود که فص هستی اعقاب بادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی آبای عظام میفرستاند و درود اکرم جان بخش گلهای محمدی حدیقه نعت سرور که جهان خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامه دستان طراز تواند بر داشت که بر رشته شناسائی یکتائی بی همتا گلدسته بند اتحاد مذاهب مختلفه گردید و نقش تباین از چهره آرائی شش بر بر دستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن عمه واخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب

ومفرق الکتائب امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابی طالب و آله
و اصحابه اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت جناب کبریا و بسط بساط نعت
سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که
در گلشن امکان و حدیقهٔ کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون گلهای
رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت و رخا مانند بادام دو مغز در آغوش
هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و بمؤدای حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما برگ ریز
هر خزانی فراش راه سلطان بهاری و گریهٔ هر سحابی شاهدان چمن را سرمایهٔ خندهٔ سرشار است
گلهای اردی بهشت را نعل شتاب در آتش است که جا بجهت اثمار کشایند و اقدام
سیول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایهٔ نشو و نمای نونهالان افزایند از اینجا است
که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا
مینمایند از ناگواری مقدمات ذائقه تصابقه را حرارت آمود نساخته بحلاوت نتایج شیرین کام
شاکر الهی میباشند ولله الحمد و المنة که اگرچه از رهگذر وقوع قضیهٔ جانگزای سلطان
خلد آشیان جنت مکان بخت تراکم غمام عموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد
را تیره گردانید اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر سمای سروری
و والاتباری بر وسط السماء دولت جاوید دیدهٔ شوق روشن و ریاض آرزو سبز و گلشن شد
هر چند شایستهٔ شیوهٔ دوستی و ولا و مناسب شیمهٔ صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای
این قضیهٔ نامرضیه و ارتقای آن اختر برج بیتابی ذروهٔ والای ترقی ذریعهٔ تکاولی و تهنیت

مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما البشر الملکیه بنا بر ...
محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشند و در تهنیت بوسیله انتزاع ملک غور ... که از آبا و اجدادی ...
که قبل از ایام جلوس بندوست صادق الولا در اورنگ سلطنت ایران بسبب عذر ... از تحکم حکام افغان
بتصرف والی هندوستان در آمده بود و پیوسته آن گروه مشغول در نزاع و پرخاش همواره مشغول
محاربه و تلاش بوده و در سنه سابقه که از خجالت پی در پی که مکرر آزموده بنا کامی مهاجرت ...
نموده بودند مجددا با گروه بیدستور بهوس تسخیر دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیر و دار گردیده بودند
بعون عنایت حضرت سبحانی و یمن الطاف بیغایات ملک منان بر رصد محاربه آن گروه شکست خورده
در آمده بمضمون ما النصر الا من عند الله سر خرمن جمعیت آن لشکر بحیده و مرگردیده و بنیاد ...
که بیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان جلادت شعار انتباه تا دیب آن قوم تعیین نموده از مجاهده
مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون متیقن بود که احراز توفیقات
یکجهتان منشا ابتهاج و دوستان میگردد از عالم رسوخ محبت و صداقت و استحکام قواعد ایام مودت
لازم دید که اعلام این عطیه نیز علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته مستعد ... الاوجب ... نماید
وچون فتح ... از ... کشور فتوحات لازم بود و یک زنجیر فیل که تماشای آن ... آثار از حقیقت ...
غرائب صنع الهی است باتباعی از ایشان ... الفضا ... ایلچی ... ارسال محفل ... گردیده باشد
شرح یگانگی و صداقت و صفا و مودت ... سلطان ... که ... صحیفه الوداد ...
ارم بنظیر بانی گزارش میدهد نقش نگار ... آفرینش روشنائی بخش دیده بینش پیوسته لوح اعمال ...
آن ... جلال ... از اقتباس انوار مشکوه ...

منشور دارا دو السلام در جواب نامهٔ سلطان دارا شکوه که چنبلیکه اراده ایران داشته

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد و ثمر پیش رس نهال یکتا دلی و وداد در حجیق نکهتهٔ تیلاف و

اتفاق و سرجوش نخانهٔ مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب دعای حضرت

فلان با بقا به در رساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کام جوئی را پیرایه تمامی در بر و ساقی عمال

باده وصول حصول رساغر بود و فیض وصول از زانی داشته ذائقه نشاط و انبساط را

شیرین و محفل جلد مشاکل سگفتگی رنگین گردانید و کیفیت باده رسیده رسیدن آن

زینت بخش و بهیم و نگاه بحوالی ممالک بیکران دوستان هواخواه و دماغ انتعاش را

دو بالا گردانید بسبب آن از آن افزاید از مکتوب شادی دوستدار انزا؛ که فیض صحبت

یاران بود مکتوب یار انزا؛ آنچه از تقاکیب ادوار زمان و شورش احوال و اوضاع

هندوستان و نیرنگی چنگ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت

ضمیر الاجلوه عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیاست

روشن است که مهر فروزان از وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بعضی اوقات

احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب

نقصان ضیا و بها و منشأ زوال فروغ جهان آرای نشود و از انگیخته

عوارض بهیچ وجه رنگ چهرهٔ اقتدارش نمیگردد و خاطر والا البغایت خالی از حس ما

دوستی دوستان صادق الولا مطمئن داشته بمشرب عذب توکل را

غبار آلوده کلفت نگرداند که بعون الطاف الهی طلوع صبح پرنور از

شبهای دیجور ناچار و پراگندگی ابرهای تیرگی اندوز از چهره مهر عالم افروز بی اختیار
ست شرحی که در باب فرستادن عساکر و تصرف ملک بیکه بر زبان خامه اظهار جاری شده بود
بسامع اطلاع و آگهی رسید چون شوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار
فوق الغایت ست مناسب شیمه وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می‌نماید که
در بزم افروزی مجلس انس دوستان باستحکام سینه جلد مجدد الاشان خود نمایند که بعد از
نشاء یابی کیفیت ملاقات سعادت نشان و سیر تفرجات ملک بیکران ایران وقوع محاوره و مشاهده
بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا بطریق احسن تحصیل پذیرد و در باب
آوردن بعضی اسباب از آنجا مرقوم بود که خاطر متعلق آوردن آنها باشد رقم اشرف باسم
ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم و اهم آید بعمل آورد و انشاء الله تعالی بعد از تاسیس
اساس تحقیق خاطر همایون بگوشه مختصر بیکر راضی نشده در باب آن واقف رموز سلطنت و جلالت
امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و جهت سرانجام اسباب سلطنت و نگاهداری سررشته رسوم
و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز دانان بزم ... و جلال ست تعیین شده متعاقب
احراز این سعادت خواهد شد و ضمیر انور مطلع ضیا گستر اشراقات وقوع حوادث بکدر نگشته
خورشید وقت خواهند بود تا آفتاب حصول آمال از افق اقبال مصون از اختلال طالع و لامع باد
جواب نامه خواندکار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد گلدسته بهارستان
یگانگی و التیام و شمامه جامع زهر آثار حسن آغاز و انجام منتخب مجموعه دوستی و الاثر شجره همیشه بهار
صدیقه صادق و صفا اعنی نامه مودت اتصاف عنوان محبت ختام اعلی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت

خورشید طلعت مشتری رایت طراز وساده سعادت جهانبانی زینت بخش ارائک اعلای
سلطنت خاقانی تیغ ظلم زدای غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد
مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت حمیده سیر حدیقه همیشه بهار دین و دولت
بهار عالم افروز بوستان عدالت هژبر دشمن شکار غابات شهامت و بسالت
گوهر مخزن داد امر حضرت خالق حارث تخم مطالب آمال و ارزاق خلائق سلطان البحرین
و خاقان البرین ثانی سکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان
ناشر الویه بر و امتنان لا زال کاسمه محمد در ساعات السعادات ارضی و سماوی مشحون زمانی الفیض
الهی مقرون که ابواب بیت المعمور بحصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین
بر روی اولیای دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرآت
جمال شاهد مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از در عجز و انکسار در آمده طالب خدمت یار
و باده کشان محفل طاعت از جام دوام بندگی باده گسار بوده باشند بوساطت زبان دان
رموز وداد و ساقی رحیق یکتا دلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید
قدره نشر روائح مصادقت و موالفت نموده مشام یکجهتی را عنبر آگین و بزم دوستی و
ولا را رسم تزئین گردانیده و بگزارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث
تشیید صداقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردیده چون از مرور و انجم ازهار
آن گلستان خلت و مودت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعجاز
طراز لازم الاعزاز الیلت کثرت نشیب و فراز طریق و دوری و صعوبت

آن نجم عمیق بدیتیست که از خدمت والا وا زحریم خورشید سیمای آسمان ساجد گشته ولپسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة البیحات باقرب ازمنه استخبار آن کرده شود لهذا مقرب الحضرت بهیتا محمدخان بیک یساول بجهت استعلام این مطلب تم تعیین یافت که مقید بزیاتی احمال و اثقال نشده باخف وجوه که شاغل و مانع نگردد بامر مزبور قیام نماید وچون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک بود و در قبضهٔ اختیار و اقتدار بدرستین و شهور کارپرداز مصالح جمهور ست در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور اعنی اعلی حضرت هندوستان ازین تنگنای پرشر و شور و اختلاف و ناآگاهی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک بیکران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد یقدر انچه عیار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرمودیم و در این ایام که شاهد اخبار بپیرایه صدق پوشیده و شایستگی بزم اعلام بهمه رسانیده عساکر نصرت توامان بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان دودمان خلافت نشان ست و بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردیده و از رهگذر اعانت شاهزاده مذکور دارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور طغیان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت و اقبال از افتاب عنایت ملک متعال مستنیر و مستنبر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی
خلف الصدق آبای انش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفتا و رنگ اعنی نامه مسعود
ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال باز و از بهار حدائق کامجوئی در شاخ
بو و فیض ورد و ارغوان وا رسته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه النسیم گردانیده انچه در باب
تعزیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه زبان خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال
ضمیر آسمان ساعت شمع شناس گردید آری بنای کاخ مردم خاکنشین هستی را آب روان عمر گذران
نهاده اند و افراد موجودات و احاد مکونات را حکم عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده
تامل ملاحظه کرده شود در این امور که در کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور عین خیر و محض صلاح
و صلاح است چه تا گریبان اکمام بهشت نسائم بهار چاک نگردد دردانه از درج عزت بنیاد غنچه جاذبان
درمشاک زر و شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک برخاسته نمیگردد و اوراق دفتر
انفاس گرامی پیداست که گرد وجود بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی
و بی ثباتی دوخته شده متمزق میگردد و در زنجال شیوه بیداردلان دانش اندوز گلست که در حین
وقوع اینگونه امور متحمل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود
نساخته فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری
جناب کبریا بگشایند اشعار که در باب مراعات مبانی صداقت و یقین کمک و مدد کرده شده بود
بعون عنایت الهی منبع که همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع
خواهد پوشید قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدایان [illegible]

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب بسی هزار نفر از عسکر جان نثار
در دار القرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند و در حین ورود والا رقیمه اعجاز طراز
لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر
منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد
حاضر و مهیا بوده باشند بهمه وجوه خاطر آسمان مآثر از آن ایلچی خورسند خواهند داشت که بهیچ وجه
من الوجوه تشویش بخود راه نخواهند داد و ایلچی زمان دانی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرمودیم
که علی اسرع الحال بعد از سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده
مراجعت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب ایلچی دیگر از بزم حضور
سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ
حاسدان بخیره دستی اقبال بیزوال شکسته باطل باد و مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته بودند
سلاطین بلند اقبال حشمت بنیان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان خال کوکب
درخشان آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان از دوری بقاع بالغ و عائق رسیدن شعاع نیست
و آهنینی بدون اقامت بینه و برهان بر دیده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخایل
سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع مباینت پیوسته منظور نظر فیض گستر
خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دور
ننموده یکجهتی و الاهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود اشتغال بکران گیتی ستانی
و جهانبانی بتخصیص درینگامیکه آن سلطنت پناه بپایمردی عزت و مظاهرت و معاضدت

منوت رفته مروّتی از ربقهٔ اطاعت خصم ثعالب خدیعت کشیده بتعلیم تیغ زمرد فام جوهر
خود اوراق حلول دوام و لیالی و ایام و شهور و اعوام مثبت و مرقوم گردانیده مصروف
و معطوف بانتظام امور سلطنت آن والاتبار و تدمیر و نگونساری دشمنان بدکردار غدار
بیبود خاطر حقیقت مناظر با لطافت بیکران و کثرت و عدت کمالات ملائک خصالت ایران
خوشوقت ساخته در نیوقت که اورنگ سلطنت وآرای هندوستان مانند کشتی طوفان
رسیده و بنیاد ملکداریش از اقطار انتظار تعاقب حوادث گل خدیده است فرصت را گوهر
گران بها بل ثانی اثنین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام والا مقام در تحصیل کام دل
عزیز شهرت تام با فرمانروایان دکن مانند اوتار ساز هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین و شهباز
رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار و دثار ساخته دست بهت راز و دین جیب الاداء
تلافی و تدارک یکبار سازند چون درینوقت سلطنت پناه موصی الیه محرک سلسله دوستی قدیم
گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت تحسین و تزیین آن بنای مشید
با فزایش مبانی مجدد در وانه الحد و گشته خیال التصور نمایند که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه
موصی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت
اثمار داری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب دوالی اکثر سلاطین ازان شیرین
گردیده بر پیر و جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که به نیروی عنایات
حامل ارضین و سموات و بخشنده مقاصد و مرادات عساکر مبتار نیز از ینجانب در
اظفار شراره دولت اشرار خاکسار کار ابر بهار و سیلاب بهار خواهند نمود

پیوسته ابواب خواهش مدعیات را انفتاح بسته اقلام عنبر فام و واقفان طور رسالت

و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را بتوقف

ابلاغ و اعلام در آورند که آستانه بوسیدگان پایه سریر گردون نظیر بانجاح و اسعاف

آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجوئی تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته شد

از بار اظهار موافقت و مخالصت و انوار اغصان یگانگی و مرافقت اعنی نامه محبت آغاز

مودت انجام و مکنون نگارد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخشش عرائس وداد و سابقه

رشید مبانی مساعدت و یکتاولی لاحق ست در هنگامیکه باده کامیابی و کامرانی بدوستان

ساقی عنایت سبحانی در جام وزیر ریختن مطالبه روائی تمام بود و نشر رواج مطالب نموده

سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بساتین خاطر عنایت ختیم گردید چون

از گلهای حروف و نقوش انگشتان و قائق حقائق روائح استدامت مزاج و هام استشمام شد

موجب انبساط خاطر مطلع و آلاء آسمان ساگشت از انجا که زبان حال جمعیت دوستان

نقود دوستی میباشد مناسب چنین خیال نمود که در اوقاتیکه اعادی نابدیانتی غبار فتنه و فساد نموده

بدست وقاحت پرده از رخسار بدگیان افعال زشت کشیده بودند بزلال استمداد و استعانت مسلول و دولت

خلافت نشان گرد نشان غبار کدورت و بسپرداری رقابت و حمایت عساکر نصرت آثار برده پوش

آن ناخوش منظران گردیده مشیت گردند بلکه بحسب زاید بر موالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت

تاسیس مبانی ترقی شرفت انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرات کشیده بساط جسارت نوردیده

گردد و بار چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده مقدور نیست بظاهرست الطاف بیکرانها
صاحب نیرو و قوت بازو باشند و درین ایام که قوام سریر سلطنت و فرمانفرمائی هند بسبب انتقال
متزلزل و اساس دارائی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس حمیت
سلطنت کیش آنست که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف حافظ آسمان و زمین
و [illegible] اعجاز ولای عقده کشای حضرات سدره مرتبت ائمه معصومین زده
بتیغ مکافات دمار از روزگار آنگروه غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت
ذخائر ساخته اند بر آورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب از عاطفه [illegible] طمأنینت آسوده دارند که ان شاء الله
عنایت الهی رشته بنیان دولت گردون مدار فیروزی شعار و تدابیر فرنگ (?) شعار اعادی [illegible]
شعار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بفعل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد یکی از آثار
سیلان خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایات الهی
[illegible] شرس (?) [illegible] آنکه درینوقت نامه همایون که چون آیت قضا و [illegible] باسم [illegible]
صدر رسالت که آن سلطنت پناه [illegible] بادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته
در رفع [illegible] نهاده و تمهید مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان قلم و خطوات قدم متحد القول
و موافق الفعل باشند که بمساعدت این اتحاد [illegible] با تمام و در تلافی [illegible] با انجام
ان شاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان [illegible] شیرین کام خواهند گردید چون خاطر
همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کما ینبغی اطلاع [illegible]
اساس [illegible] سلاطین سلف به تجدید اتحادی مجدد [illegible] گردد و انبساط گسترده

آن مسافران خطهٔ قدسی باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلان را روانهٔ حضور سرور سرور فخر کریم

که بر کیفیت سلامتی مزاج و باج اطلاع یافته برسانیدن مژده و دوستکامی خاطر والا را

قرین مسرت گرداند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود مژدهٔ خوش

آن عالیجاه میباشد علی اسرع الحال خدمت انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات ضمیر والا را

اعلام نمایند که کارگذاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته سایه نشین

عنایت حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشند

در جواب مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده

ثمر پیش رس نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت شد بدین آبیار بستان اتحاد

والتیام طراوت بخش گلهای بستان آغاز و انجام اعنی نامهٔ فلان که بسیاست نقش سلسلهٔ

شخص نجابت و سفارت و امین نقود منیع پیغام دوستی و صداقت شایستهٔ خدمت

سلاطین ذیشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که لب اطلاقی رسید

حضرت ذو الجلال و محفل آرای اقبال بی زوال شاهد کامیابی بهجت کمال نموده ابواب

هشت بهشت سلطنت الی الوافقت هفت اختر از شش جهت بر روی لنتر بان بساط

سلطنت والا شکوه کشوده بود فیض ورود آسمانی ارزانی فرموده کام مودت

و یکجهتی شیرین و بستان سرای یکتادلی رنگین نموده نمودار دامن گلچین گردید از آن

حد یقهٔ سرا سر بهار که نسخهٔ منتخب غرائب سرا سر نگارستان بهشت یافته و الا گلچین با غوطه یابان گردیده

و از گلهای بیگانه ان یاحین آشنائی بوی بهار یکجهتی و یگانگی شنیده شرحیکه در باب فرستادن سپاه

ظفر توامان زبان زود خامه اعجاز بیان شده بود در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند رخت اقامت
گشته و چون قبل از ورود در قیمه مودت عنوان از سائر مفاد و مضامین صداقت رسوم
مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش
و بنابر علت مظاهرت و مساعدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع
باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک و بیگلران عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکید بیایان جهاد
گردیده بود که تهیه تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هر گاه
بدین امر مامور گردند تهیه سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان اذعان نگردد و درین
ایام سعادت فرجام که مجدداً از فحاوی نامه مصادقت انتظام اعداد انصرام شد بنابر فسحت
وسعت ممالک ایران که مبدا و منتهای آن از سرحد روم تا ممالک هندوستان است لازم بود
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولت تواند شد مجدداً ارقام مطاع
شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و احاد این بحر قیامت اثر فکر یا تحاف جهار بخانه خود
کرده بطریق استعجال روانه سفر ظفر اثر گردند و چنان نمایند که در حین حصاد حاصل رسیده کالبد
حاضر شوند که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و امتداد مدت اگر آذوقه مذخوره وفا
بعساکر نتها نماید از تنگدستی معاش و فقدان اسباب انتعاشش تعب
نکشند با وجود وابستگی مبارزان عرصه هیجا و هزبران هنگامه وغا چندین
هزار راس اسب خاصه را از اصطبلهای خاصه شریفه
بدارالملک قندهار و لسبت و دارالقرار قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع

۱۵

این راه دور و دراز و طی تلال و وهاد و نشیب و فراز مراکب جنود راستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باتمام مراکب و موجب تأخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپابوس خصت سرافراز گشته نصرت مثال پیش پیش موکب مسعود روانه بیگرد و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل بر اثر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکرستان و گروستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و لرستان و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سایر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دارالقرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی جوزا سینه توی نیل و بهنیتن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتشبار شکار انداز که مهره تفنگ شان در رجم شیاطین آثار خاصیت نجوم ثابت نقدر بشکافتن ظروف بروج آسمان افلاک فلک و سیارات بشکستن را ... از راه بندر سورت روانه خدمت گردیدند و بعون عنایت الهی و اقبال مصئون از اختلال اسباب حصول مطالب آن طرازنده تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب دخول آن مدکار از اطراف و جوانب گشاده است و اگر اندک تأخیری در ورود سپاه محشر نمود به انجاد واشتیه در ... چنانچه پیرایه نگارش پوشیده از راه دریای آن قلزم عمیق زیادتی تاکید در توثیق است و بغیر از این که ... در حضور مساعدت ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون متیقن است که از کیفیت احوال سعادت اشتمال و جنگ و جنگجویی بعضی امور که ابلاغ ارسال حکمت افادت پناه مسعود الیه در ... بافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی بلکه چگونگی سوانح و وقایع

در مقام ابلاغ و اعلان در آورده گشوده دارند که بعد از ورود سپاه کشورستان ممالک
سند و ستان بار دیگر طغرای قرین آن شایسته تاج و نگین عجب خواهد گردید یا بطریق انفراد از خصم
بد فرجام انتقام خواهد کشید انچه برای جهان آرای آن مهر ابهت قرین صواب دید باسایر مرکوز
خاطر والا اعلی اسرع الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بهمین تائید برآرنده مامول شاهد مدعا پیرایهٔ
حصول پوشد کوکب مراد از افق حصول طالع و نجوم فیروزی بخشش کامرانی درخشان و ساطع باد

نامه که بپادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شده

جواهر زواهر ستایش بیش از قیاس و لآلی متلالی ستایش لاتناهی اساس که کهنه زبان شیرین بیان
از کشیدن آن قاصر و تا بچه توان التقل آن فاتر باشد نثار حضرت کبریای مالک الملکی که سقف لیس
چرخ کبود از شهرستان عظمت جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای قدرتش
شاخی است دیدهٔ حقیقت شناس سوز آفرینش و زینت صحرای بی‌نهایتی قدرتش کشاده و روشنی افزای
دانشمندان چراغی است و سراسر بینش نهاده و سرگردان اعتدا و را از جامه خانه خلقتش لباس
اتحاد تالیفی خلعتی است شایسته بر دوش و میگساران میکده عرفان را فروغ مهر پیر باده الست
مدام در جوش زبان شیرین سخنان شکرستان شکر قدرت از خوان نوالش انگشت شهد لیست بکام
کشیده و نگاه مستان آگاهی باده الست بدعا کشیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان چه چه چند
با غنچه کن فکان چه دیده ام این باغ پر از رنگ و بوی یک گل رعناست شب و روز داده و لقد وجود ما
و صلوات صلوات نامحدود و هدیه جناب سید کونین سرور ثقلین شهریار خافقین اعنی گل گلشن
ایجاد و نتیجه صغری و کبری مبدا و معاد و آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب تابان چشمه سار لطف و

غایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیاً و آدم بین الماء
والطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت
و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح مستعدان
مسجد اقصی نظم مصطفی پادشاه سپهر وسلم آفتاب جهان عز و علا چه حکمت حق چو پیچید تار جهان
بود ذاتش خمیر مایهٔ آن ٭ جمله هستی تن است او جان است ٭ او ز عالم چو لعل از کان است ٭
و ثنای بی منتها پاانداز نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالتش آیتی
و مژدهٔ انت منی از داستان قدر و منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة
امام المتقین قامع المشرکین یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب
مفرّق الکتائب **فرد** علی آنکه یزدان علیم ولیست ٭ دو عالم دو کف
کریم ولیست ٭ صلوات الله وسلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد
جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبدهٔ اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر
اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت
زینت بخش وسادهٔ جاه و جلال مسند آرای مسند فرخندگی و اقبال مصقل مرآت
مطالب نامی دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد وقار
مضمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشرو
سالکان صراط مستقیم وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول فروردین ریاض
همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی سیراب

سهیل عذب انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کاهی شهاب ثاقب سپهر جرات
و جلادت نهنگ لجه بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب نظام السلطنة
النصفة و المعدلة و الشهامة و البسالة و الجلالة و الرفعة و العظمة و الاقبال سلطان
اورنگ زیب ... سبکگرداند که درینوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به تیسیر خالق انس و جان
و جاعل تمکین و مکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات
ارجمند بهجت بر چهره اقبال گشاده است بمبارکی خبر ان صدق آئین مژده جلوس گوهر فرزند
بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر والای سلطنت موروثی
گورکانی و وساده لازم السعادة جهانبانی که بمؤدای صدق انتمای تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و بمقتضای آیه ان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین بمقر اصابت پذیر موافقت
کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی
برافزوده و چهره بیرنگ دون نظیر دولت متمکن شهنشاه از آنجا که مبانی ائتلاف و التیام فیما بین گزیدگان
این دو سلسله والامقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته و معالم دوستی مترقب میبود که آن عالیجاه
ارکان اقبال چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی درکار باشد
بمقام اعلام آید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون تدارک مافات بهر غایت
معهود و مراعات شیوه دوستی پیوسته منظور است بهر گونه مطلبی که درخاطر والا مرکوز باشد بزبان خامه اظهار خواهند نمود
بعبد الغفار خان والی بلخ نوشته شد نسیم گلشن خلت و مؤلفت و شمیم بهارستان صداقت

١٩

و مودت که نخلچه‌های مشام اتحاد و یگانگی و گل نشان لبستان سر آشنا فرشته یکتا یگانگی است

یعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبدالعزیز خان بوساطت زبدة الاماثل

والاقران قوللر حاجی درساعتی با هفتاد [illegible] سعادت مشحون و زبانی با هتمام برکات مقرون که

ابواب آمد کار بر چهره بخت بیدار گشاده و اسباب حصول کام دل بر انجام آماده بود [illegible]

نموده باعث اهتزاز گلهای انبساط از دل محزون خاطر هایون شده و چون از رو مودت آن [illegible]

مشام استشمام شمائم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش بر ساحت خاطر

فردوس مظاهر کشوده و زبدة الاشباه مومی الیه را از سعادت مجالست مجلس [illegible] کرده رخصت

انصراف حاصل نموده بنابر سیلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال سعادت اشتمال

آن مرکز دائره جاه و جلال که از باریافتگان کریاس آسمان اساس خلافت پیوسته است تقید زبدة الاشباه

مومی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید که برسانیدن مژده استقامت مزاج وهاج

دوستان از دیگر باره بتبهیج و مسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر را

بمقام اعلام و اعلان درآورند که کارگزاران دولت ابد مدت دوران مدت بساختن و

پرداختن آن ساعی گردند همواره ساغر کامرانی از باده الطاف الهی مالامال و کوکب بخت از اوج اقبال

تابان باد. در جواب نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد. نامه بهارستان صداقت و ولا

و زلال [illegible] ساحت صدف صفا شیرازه قلوب قدرشناسان مرات اتحاد [illegible]

شاهدان یکتادلی و وداد یعنی نامه الاد مکتوب عالی خان رفیع الشان عبدالعزیز خان که [illegible]

کشور سفارت و شیرین کلام حاجی [illegible] مشتمل بر تشیید مبانی دوستی و ارسال تحفه بود [illegible] مسعود [illegible] که

اسباب حصول مرام آماده و درابواب اطمینان ابرار و دل صداقت منزل گشاده بود
دباغ الفت رانبشر و انجم مودت عنبرآگین و مشک اندود گردانیده باعث ایراق نخل
خوش ثمر دوستی جاوید شد شرحیکه در باب التیام عهد ارسال حیثیت متصور و لصویه کابل وقوع
سوانحیکه عرفت الله السیخ العزیم مفسر آن تواند بود در قم زده خامه مولفت گردیده بود صورت نگار
مرآت اطلاع شد یقین حاصل است که سلاطین ذیشان که بهمین طره دوحه امکان و رشک فرمای
سحاب میباشند عموماً و آن رافیه دقائق توافق گفتار و کردار خصوصاً در سبز کردن حرفیکه از
تازه کردن ۱۲ پیوند دوستی خیزد و ثمر نام نیک باشند بذل جهد نمایند و شاهد این معنی قبل از ورود الارقیمه
مودت عنوان بمیانجی متردّدین صحیح البیان پیرایه عیان پوشیده بود و بعد ما ضدرت یقین پیرایه
بیت المعمور قلب محبت اساس نخل شکوک و شبهات منسد و گشته چون ظاهر است که نخل مثمر از نیکه
سالی بر بند هر نقصی در خاصیت برومندی بهم نمیرسد انشاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت
با بیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود آنچه در باب آشنائی با دشمنان
که بیگانه رسم آشنائیت نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود برات ممتاز اقلیم دقیقه سنجی
پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه و موسی الیه وارد ممالک محروسه گردیدند
بنابر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد آنچه شایان رسوم
و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده با آنکه در خاطر داشتند بنابر خاطر آن
والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بودند بخلاف عنان عزیمت از آن وادی نموده سالک
طریق استقامت آن نگردیدند بلکه از آن که نوشته والاکه از روی خواهش تمام به سلطنت پناه مذکور

مشتمل بر توجه آنحضرت در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مظاهرت آن والاجاه

متمم مراتب دوستی آن والا امکان شمرده روانه آنحدود گردانید با آنکه خدام معلی مکان

بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده مطالب گردیدند بنابر استتمام مراسم عدم رضای آن والا

جاه فرستادن جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند و عرض ساختن

ایل و ایماقات که سامعه فروز شده انجبت دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و رسیدن

اعیان سرخیلان آن جماعت بتقبیل سده والا بنابر مراعات شیوه مهمان نوازی که سررشته ملکیت

گریبان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت مزبور که

نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مالوف خود نموده اند نشده واگذارند که مرفه الحال در ظل

باشند و اگر اراده توطن آنحدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت

ایشان شود روانه گردند اگر جمعی از آن گروه روانه آنحدود شده باشند خیر اینچه سرمایه صدق گفتار

پوشیده وجهی ندارد و حمایت خصم دوستان در کیش ائتلاف و التیام چنانچه در وسط نامه گرامی

تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض است پیوسته باعلام صحت ذات ستوده صفات

مسرت پیرای خاطر دوستان گردیده فاتح ابواب یگانگی که تا انقراض زمان بنیان آن

از تطرق اختلال مصون خواهد بود بشتهند آفتاب دولت از کسوف نقصان در امان و کوکب

مرام از افق حصول درخشان باد صلحنامه که نزد عبدالعزیز خان

فرستاده که موافق آن قلمی نمایند

محبت بیرون از قیاس مؤلف القلوب را انس است که از التیام دو حرف کن بیگانگان

اصناف دار ابعه را باهم در مقام توافق داشته از خانهٔ صنع لباس آشنائی پوشیده تا و اگر

سلم و صلاح امزجهٔ این خود پسند از آنکه از زهر جانگزای وحشت مسموم بود باصلاح آورده

در آراستگی کشور شهود و جنود وجود با تقضی الغایت کوشیده و برشتهٔ متین شیخ پسین

علامات تمامی بر جود انسان تا حصل ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید خافقین

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشان اعتقادات و آراء فرق مختلفه انسان را

شیرازهٔ اتحاد و بست و به پیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار حصار اذهان

دین متین و معاندان ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین

دین شان را که از اجزای رضاجوئی خالق و خلائق ترکیب یافته جانداروی مزاج

فاسد ایام گردانید و ازین شهد روح افزا مذاق خواهش لذت شناسان ... را

بحلاوت راحت و استراحت رسانید نظم مرا و را رسد سروری بر جهان * که از داد است

از عدل باغ جهان * ز شبه عدل پرور حکیم علیم * که روشن کند شمع گل از نسیم *

ببین شاهد لاله را در چمن * که از شعله دارد به بر پیرهن * ز عدلش خیابان جهان بی خلل *

که آتش کشد آب را در بغل * له الحمد و الثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده

ازمّة الاشیاء و الصلوة و السلام علی محمد رسوله ما دامت الارض

و السماء و علی آله و اصحابه الذین هم شموس الضحی و بدور الدجی و بعد

بر ضمیر واقفان دقائق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش بدیعهٔ اوراق

آشنایان مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع اساس

کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح است که ابواب نجاح

و فلاح بر روی امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده چندین هزار قافله از بار زنگار رنگ انوار

گوناگون که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت آمده و شد عنا میند و بار اقامت بکمال

انشراح بال شگفته رویی در صحن گلستان دنیا میگشایند از نتایج حسن ائتلاف و ائتلافی است

که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو جز بی اراده و شعور که

در دیده بصیرت ارباب حقیقت صنع تعالی نشین بزم هستی اند منتج چندین آثار عظیمه و امور

نوپیدا گردیده پیداست که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان

انجمن بلند اختری اند منتج چه نتایج جلیله امور جلیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز

فرخنده فرجام که اورنگ پادشاهی هندوستان بوجود ذات فرخنده آثار ما مزین است بمقتضای امور

ذی نفوذ بر مقتضای صدق انتماء و الفقراء الله و الخیر فی ذات بینکم همگی همت والانهمت مصروف

معطوف بران میداریم که پیوسته مراة مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار و حشت

زدوده و متقرر بوده عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند و چهره آسایش و اطمینان را که شاهد

جهانیان و معشوق پیر و جوان است درین آیینه جهان نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل الاقران

حسن علی بیگی که از طرف آن اعزه مصادقت و مصالحت جهت تبلیغ این پیام و تشیید مبانی

اساس الیام والتیام وارد پیشگاه حضور شد و از ظهور آن جناب بحضرت پادشاه جمجاه فردوس آرامگاه

که باعث رفاه حال و تسکین بیگانه و آشنا است گردیده بودیم و آن سلطان الاشان سکندر سریر

سلیمان مکان بنابر اقتضای سنت سنیه با عظام اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال معدلت مآل

سوم هم ملازق و رضا جوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه
حسین خان سلطان بحکم تقدیر و جهت تحصیل این بیت الامان جهانیان که معمار عدالت
سلاطین ذیشان سر رفعت باوج کیوان افراشته زاده ساخته اند در وثیقه منتخب ادوار و قرار
و خلاصه حرکات سپهر زنگار گون تواند بود شاهزادگان و الیقان و امرا و اعیان صاحب
اختیار این دولت سرمایه سریر سلطنت را اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند تا بدین علیا
پیرایه حصول پوشیده این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ گردید که تا انقراض زمان
و انصراف دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بوده باشد تا باهم در مقام
تآلف و تصادق باشند و در تخریب بنیان این دو دولت عظمی و بر بیخ الفضا و ارغام
انوف دشمنان خاکسار را دیبا آتش دستی مساعدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و در
آوان دولت و زمان سلطنت این دو دودمان الاجاه قدر قدرت تا الی آخر الزمان این
دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهیب و یغما یکدیگر در امان بوده اهم شان
و برایا بهم نگروند و اگر یکی از طرفین با دشمنی رو نماید در امداد و اعانت او بقدر توان فروگذاشت
خود را مضایقه ندارند و این وثیقه را منشور الاولی و دستور العمل دانسته متعرض حال متعلقه هم نشوند
هر کس که در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت
الهی باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر ستر پروردگار فرخنده آثار این برگزیده حضرت پروردگار
و ملاذ و ملجای صغار و کبار با دوام اللیل و النهار واصل گردد فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه و الصلوة و السلام علی محمد و آله ظاهرا و باطنا تمت

۲۵

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شده

پیوسته ساغر دوستکامی و پیمانهٔ خوشدلی عبدالعزیز خان از خمخانهٔ الطاف بی پایان الهی سرشار و سمند تحصیل کام و کمیت وصول عیش باهم آب رفتار و صرصر شتاب باد لهذا [illegible] و از وزیدن نسیم الطاف اطوار دوستی تولا که ضمیر خورشید ضیا را بی سیاهی تحریر خامه نقشی نپذیرفته ما بعلم حضوری از جزئیات آن وارد بر لوح اطلاع نینگارد که دوستان خطر دلآشنایان روحانی را که روابط یکرنگی و علائق یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مستحکم بوده باشد و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصاً آوان نشاط و زمان انبساط خاطر دوستی خواهان آن میباشند که از مستلذاتی که بران متمتع اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و در حالتی که قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده دوری مرتفع و محفل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی سرشار آشام میگردند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد [illegible] که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بارسال المودجی دوستان را با خود شریک سازند لهذا درین وقت که روضهٔ [illegible] که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور ریاحین [illegible] دار و امان [illegible] عرصهٔ خلد برین [illegible] [illegible] در سایهٔ آن [illegible] حیاه جلال [illegible] گردیده [illegible] گران [illegible] و اصناف طیور [illegible]

موزون نه سرو و تاریخ و مطالعهٔ بساطین مشغول تا از اسپرغم تحصیل خوشدلی نموده باشی
چراغهای خورشید ضیا شمع دماغ را افروز و مناسب چنان نمود که چند راس اسب [illegible]
و چند قرابه شراب شیرازی که نهنگان صهبا افکنی را از آن آیین بزم عیش خورشید برابر
یاقوت رنگین آتش نژاد است در عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که تفهیم [illegible]
نیز در یکجهتی با این دوست یگانگی دوست مسلم شمرند و چون فرستادن بادهٔ تلخ بیمزه با سبکی
خوشگوار در شریعت الهیت ناگوار و بیمزه می‌نمود و از بهر فتح هرزه که لازم می‌دید الشب چند قرابه شربت
امید که پیوسته هنگامه آرای عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند نامه
بوالی ملک روس نوشته شد چه ابر سپاس بیکران و نقود درر و بیپایان نثار
جناب وهابی تواند بود که به آب روان حکم جاری ریاحین غرائب آیین اصناف
انسان و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم صرف و [illegible] تکوین شکفانیده
باغ وسیع الفضای واسع الارجای امکان را رونق و بها و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت
بالغهٔ تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که یکی رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز
و آب [illegible] برلوح سپهر نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از
بحر ذخار حکمت بواسطهٔ قدرت برآورده چراغ راه سالکان طریق
خدا گردانیده و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل معرفت شناخت را
از حیات سرچشمهٔ معرفت انگشت شهد [illegible] چشانیده و صلوات بی‌منتها بر سید و سرور
انبیا و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

بابصره اعیان چراغ خلوت عرفان و ظلمت زدای ایجاد [illegible] و کبری [illegible] و سعادت

با رابعه از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت [illegible] گوهر ضیا [illegible] صداقت انتساب

پادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب ایلچیان

بجهت تشیید مبانی مصادقت و موافقت که از قدیم الایام فیما بین سلاطین عظیم الشان برگزیدگان

این دو دولت محکم بنا و استحکام و مشید ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر

دوستی ذخایر از تنظیم و تنسیق ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده و درهای حصول آمال

و آمال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان در زوایای گمنامی حصار و معاندان

در دشت بی‌پایان انجا متواری بودند و رایات نصرت آیات بمضربات خطه جنت عنوان مازندران

ابهت و شکار اشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و محتوی بر مقولات جدیده

بود باعث ازدیاد و استحکام مبانی وداد و دیرینیاد شد و آنچه در هر باب ایلچیان

کاردان بوساطت ارکان دولت ابد مدت معروض داشتند بزیور جواب شرف حصول مقرون

گردید چون ایلچیان مزبور ملتجی بودند که از خدمت موفور المسرت و دور از بزم حضور و محفل پرنور مهجور شده بودند

جهت استعلام چگونگی ذات شریف خاقان [illegible] سلطان [illegible] وانه [illegible] صواب [illegible]

شایسته [illegible] آنکه باعلام چگونگی ذات مقدس صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر [illegible]

کامیاب دلی گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد [illegible]

در [illegible] نذر محمد خان والد او [illegible]

بنای سلسلهٔ چنگیزخانی و خاندان عظیم الشأن تاتاری از وجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان [illegible]

استوار و اساس این دولت والا به عالم اقبال آن خسرو والا تبار پایدار باد و بعد [illegible]

از [illegible] این صورت بپایان [illegible] داستان‌ها عنوان بیان [illegible] میدارد [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] که از آنجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود [illegible] برپا [illegible]

[illegible] گذاران [illegible] ابدان [illegible] ستون استخوان

برپا [illegible] این بنای رفیع [illegible] انفاس [illegible] تزلزل [illegible]

[illegible] حوادث [illegible] انتقال [illegible] اگر با [illegible] لنگر اندیشه [illegible]

[illegible] سیاست انسانی از [illegible] این [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنسل [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible]

و چنین [illegible] رشتهٔ نفس پاره پاره [illegible] که دل [illegible] ناپایدار [illegible]

و گروهی [illegible] نسخ کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال [illegible]

از [illegible]

یقین حاصل است که آنسر گروه ارباب ریاست نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و منفعت پناه
نذر محمد خان که در حقیقت ودیعت اجب الاداء حیات را بدامن محصّلان لیالی ایام سپرده گوهر خورشید
فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب عنصری بر آورده اند آیینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید
و عمر عزیز که قدر آن شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی صرف نموده با تمام حیات
انجو شدلی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان از وقوع این قضیه شریک غالب خود
تصور خواهند فرمود چون در حینیکه آنسفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان
از دار غرور بسرای سرور سپهر سوده بودند خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل بجانب
منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم
وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرّا و وقوف برضای اولیا و اوصیا میباشد نهند برذمت
همت لازم نموده که شخصی را که بصفت ... باذالی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان
سلطنت پناه و فرزند آن زبدهٔ ... سلطنت فرستند که تحقیق و تصدیق و تفتیش مسیلان
خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید بنابر زبده الاشباه فلان را روانه خدمت
سامی نمودیم که بدانچه رای آفتاب ضیای اقتضا نماید مقرر فرمائیم که پیشکاران
دولت والا بعمل آورند همواره کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد و نامه که
در طلب قندهار به پادشاه هندوستان نوشته تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا و ... حمد ... بیرون از قیاس ...

متعالی حضرت لاتتناهی اساسی که در سپاس نظر خرد خرده‌بین و فهم دقیقه‌شناس اعلی‌پایه تر
آفتاب و ماه و انجم آینه‌دار بارگاه مالک‌الملکی تواند بود که دور گردون را ضد دوران [illegible]
و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استتار گردانید و اوراق
پریشان مجموعه انشار را که صحائف کتب حکمت آسمانی و الواح طلسم [illegible] را آگاه [illegible] التیام
شهریاران عدالت شعار بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمت‌کده امکان که سرگشتگان
تیه حیرت اند کیمیای ضیای [illegible] عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود
و بناخن تدبیر فرمانروایان خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلائق گشود و بعضی از سلاطین
و پیشانی السعادت امتثال ان الله یامر بالعدل والاحسان شادان و [illegible] مضمون و اذا تولی
سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد و [illegible] رحمت سیاست و گرد [illegible]
نکهت ریاحین بستان را که هریک لباس امتیاز جداجدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهار در ساحت گلستان
وحدت اتحاد آموخت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خویش نشیمن چمن از زلال حکمت بالغه
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بوستان فروخت ابیات ساخته از لطف بی‌حد خاکیان تا
چارحد باغچه چمن مکان شود بهر لوم این باغ پر از رنگ و بو یک گل رعناست شب و روز [illegible] قدرتش
آورده برون بی‌تعب [illegible] یوسف روز از حجره تاریک شب [illegible] یک گل خودروست [illegible] بهار [illegible] یک یوسف از هزار
روزگار [illegible] معد [illegible] طراز گلشن ایجاد شمع شبستان مبدء و معاد واسطه نزول رحمت الهی
عیار دانش و آگاهی یعنی ثمره [illegible] گلستان شهود یکتا گوهر صدف کون و فساد [illegible] آیه کریمه [illegible]
نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا [illegible] سید [illegible] محمد [illegible]

بآرایش نامه و نقش بست بر آل اولاد و اطهار اصحاب کبار ما دام اللیل والنهار باد و بعد بر مرآت
خاطر والا و آئینهٔ ضمیر محبت محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای نامتناهی استعداد شکرگزاری است
که بدون اتیان آن از عهدهٔ شکرگذاری سپاس داری آن احسان برآمدن متعسر بل متعذر است
چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت بذل و انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد
و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارائی کبری منوط بآن است که با وجود استقلال جهانبانی
در توفیر و دواعی ملکرانی پژوهش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملک را بدیدهٔ
بینائی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که ودیعت ایزد اند
رعایت و مراقبت اندبذل جهد تمهید بنا نهاده رشتهٔ جهانبانی را از شغل و هراس بین الهی بیکبار
سازند از روزیکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقالیم ظاهر را در قبضهٔ کفایت و درایت این
محتاج عنایت و الطاف الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه مشغولی بسیار اشتغال
در تنظیم و تنسیق ملک خراسان حسب دلخواه حضرت انجام نیافته بود در این ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام شوق زیارت آستانهٔ مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الاف التحیه
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویهٔ دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال بصوب مشهد جلال
بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیدهٔ شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان
عرش نشان نور و ضیا بر افزاید و هم حدیقهٔ آمال ساکنان آن دیار را از نسیم عنایت شامله
بروجه دلخواه گشایش و شادابی بخشد و حوالی آن سرزمین مبانی ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد که با
والا مقدار رفعت همت حق شناسی واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن شکستگی از گرمی

سلطنت عظمی و جانشین سریر دارا و اسکندر آلموده و در تشیید مبانی خلت و صداقت قدیم

سررشتهٔ تائید و تشیید این یگانه گردون اساس که بحسن اتفاق [illegible] سلاطین

مربوط بود و دوستی آبا و اجداد از مستحسنات و مستحبات بود بنابر یگانگی ذات ستوده صفات آن

پادشاه والاتبار بر بروز صفات حمیده و تأدیهٔ آنچه مرکوز خاطر بود واجب گردید و یگانگی [illegible]

صفات خجسته و اطوار پسندیده آن گلچین مراسم مصاحبت گشته که [illegible]

گشت نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان [illegible] ملک بلخ و سایر محال ترکستان است

که با آنکه آنکه [illegible] یگانه گشته و [illegible] در [illegible] بنابر [illegible]

شار الیه [illegible] از [illegible] مطلب عظمی [illegible] والا [illegible] آنکه [illegible]

سلطنت پناه [illegible] داشتند [illegible] الاقران [illegible] شاه قلی بیگ [illegible]

سابق [illegible] را که از [illegible] سفارت [illegible] والا [illegible]

که بندگی از [illegible] و دوستی و یکتادلی که پیش شما و [illegible] صدق [illegible]

و سلسله جنبان مودت و مصافات قدیم [illegible] بر وفق [illegible] دولت عظمی [illegible]

تا ه جانب [illegible] معاضدت یکدیگر [illegible] گردد و چون [illegible]

منافرت [illegible] و اتفاق بالکلیه [illegible] گردیده [illegible] مباینت [illegible]

[illegible] والا [illegible]

آن [illegible] و پیوسته مراعات [illegible] که موجب [illegible]

[illegible] چنان [illegible] خاطر [illegible]

در آینه بیضا ظهور یا سقاط که مطلع اشعه لمعات قدسیت و انجم و لائح خواهد بود که همواره سلاطین معدلت آئین بر تمهید مبانی اتحاد و دوستی و دولا مقصود میباشد و دیده و بینش همت والا نهمت ارجمند از امعان جزئیات پوشیده در تاکید و تشیید این مبانی الهی بجهت اتفاق کرده کوشش مستقیم میبودند اگر نظر بر رابطه مذکور و فرزندی نموده خزانه قندهار را باین فرزند سعادتمند صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک بیم القضای دوستی جا و بید که امروز مشهور و اشتهار یافت ایام از طرق خلل نقصان مصون و مامون خواهد بود کوشیده چنان کنند که بمبارکی آن حضرت و عدالت آئین این بنای رفیع اساس صورت تشیید پذیرد بنیه ساکنین ممالک طرفین در ربیت الامان باشند علی مر الدهور و الازمان قرین انتظام ملک منان و دو جانبی جوان خواهند بود

نامه که بعد فتح قلعه قندهار بپادشاه جهانگیر نوشته

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه آن از بوته اکلیل مثال و اند و لعل آبدار معانی که تحصیل آن در مکمن بیان صفوف شاباش و آفرینش ستایش شایسته آن تواند بود که کرسی بلند پایه سخن را پیرایه جواهر و درر تسبیح داده و نامه را که بسم سامی قلمزنان مسند الاشتهار و آثار پیشه بهار یکتا ولی را بشکفته و ساختن آن سر گردون نظیر از نسیم لطف اعلان و اظهار مراطرف پیغم دوستی و دو دولا افشانند که از شمیم عنبر آگین این پا چون دماغ نکهت شناسان گلشن وداد مانند و مصفی عنبرالبیبا اتحاد و ارتباط قدیم بلند آوازه گردد و مدد گردید گفته که اگر چه بجسب ظاهر مشاهد نعمت عدیم البدل محال است و اوراک صحبت شست اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب دوستان گشاده آسبابه مکالمه غائبانه که بسفارت نامه نامی دست خامه حاصل

میگردد آباد و هست امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول [illegible]
بوستان هجران دراز باد بعد از اطلاع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
که از اشراقات علیه مستغنی و مستنیر است بر لوح ابلاغ سفیر نگارد چون از آغاز عروج معارج دارا
ایران و ارتقای مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق‌شناس و ضمیر حقایق
اساس مرکوز بود که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه
علی ساکنها الف الف سلام و تحیه روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی
از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم می بود درین ایام سعادت انجام که از
مهام ملکی و جنبشی آسوده و بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که عزیمه
همت والانهمت را از تقبیل این عتبه واجب الاعزاز ساخته از این تقریب پرسش
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایت
شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنحوی که مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در
حین ورود درین دیار بجهت رعایت قرب و جوار و ارتباط و التیام آبائی که لازم الاعتبار است
که بارسال صحیفه که تذکره شیوه دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد چون
مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت ارتفاع
جهت مباینت و منافرت در بود و نبود و درآینده که گذرگاه سیلاب حوادث است باهم
مضایقه نخواهد بود در آن تذکره یکجهتی و یکتادلی [illegible] قید یار شده بود و سلاطین [illegible]
مشتهر است که نظر بر روابط مذکوره نموده هست و الآن عم بزرگوار [illegible] بقدیم قبول [illegible]

با خاطر ... افتخار آن ... صاحب ظفر انتساب متوجه آنحضرت گردید ... بسیار زود ... دولت

با ... دولت ابد اتصال ... آباد و اتحاد ... در دولت ... تحکیم بنای ... نموده

چنانچه ... آن ... سلوک نمایند ... ارباب اطاعت نموده ... است ... چه

در میان این صدق اندیش ... آن عم بزرگوار ... است ... با ...

... گردیده ... صادق الولا ... اتحاد ... ا ...

... آن ... کسب ... نصرت ... توامان ... گردیده

... نمایند ... اطراف ... ممالک ... گر ...

احاطه ... درگاه ... جلادت ... غازیان ظفر توامان ...

... امتثال فرمان ... بقا ... سنان اقبال ... انقلاع گردد و ...

... آثار ... گردد ...

... ممالک ... و آداب ... اطاعت ... منزل ...

... غایات ... انصاف ... فرمان ...

... غایت اتحاد و نهایت ارتباط ... وقوع یافته ...

... استقلال ... استعداد ...

... حاسدان ... ائتلاف ... توامان ...

... و اخلاص ... آن عم بزرگوار

... سلطنت و اقبال ... جاه و جلال طالع ... جواب

نامهٔ عبدالعزیز خان نوشته مرآت بنیاد چهرهٔ حسن مصافات و علیک
دورنمای شاهد ملاقات و گلبرگ دوحهٔ دوستی و صداقت سحاب نیسان تکیادلی مودت
یعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان در وقتیکه دوشیزگان حصول آمال
با آرایش هر صفت در حجال اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز مجلس طراز بودند فروغ ورود
بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید شرحیکه درباب
سلطنت پناه ابوالغازی خان الی اورگنج پیرایهٔ اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بهم
صرصر فتنه موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزیدهٔ قرون و واداد وار و بیاد رود الاتبار
آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و از بلاد و نهب و تضییع
عقار و ضیاع متمکنان آن ملک کوشیده بعضی از منتسبان دودمان ولایت نشان تباد
مامور گردند در نظر ایقان جلوهٔ عیان نمود بر آیینهٔ ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا است
منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک ریزه خواران این دودمان بدوام
انتظام داشت و به سبب آنکه آستان ملایک پاسبان این دولت ابد بنیاد به تقبیل حکومت موروثی
واجداد [illegible] و از تاریخی که به برکات عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت
ازلی ترقی نموده است یومنا هذا در احکام سررشتهٔ نیکوخدمتی ساعی و سلوک
رضاجوئی را مراقب و مراعیست و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره سرخط
فرمانش چشم تیقظ بر پایدار عهود و پیمان داشته باشد بدون صدور جریمهٔ [illegible] از
قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی دورست لیکن بنابر مراعات سوابق دوستی آن [illegible]

۳۷

مناظیم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بعجب عجیبه که بموجب مکرراً در صدد و تشبث بنیا
و اضرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرموده
که سلطنت پناه موما الیه را از ارتکاب این قسم امور ممنوع و متقاعد سازد و یقین حالت که
بعد از ورود و نهی منهی دیگر پا از دایره خود بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان
کمیت خاطر را از اراده های چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین توره و یاری گروه ترکمان
نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور مصفا خواهند داشت
که من بعد این قسم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل این عاد در باب تردد تجار
آن ملک با هندیار فصیح الفضا بزبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود و پیداست که در صدد نقصان
و منع جلب نفع این گروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشانست
در آمدن چندین سود و در دیده و الا جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور ست نموده
ندارد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه اینکه موجب تضییع مواشی
و مراعی و اغنام ساکنان ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هر گاه مامورین سر از
ربقه طاعت پیچیده برخلاف فرموده آن قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این
امور نمود و عمل بمضمون آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نمایند بدر از دستی عنایات
جناب کبریا و مصادرت دولت والا منسوبان این دولت محکم بنا در تقصیر ایادی
ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در سلک نامه مودت عنوان استشعار به
فرستاده بوالی هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق از ان یگانه آفاق شده و بنا بر

۳۹

پاسداری عهود دوستی دوستان بلی نیل مأمول رایج گردیده مشاهده دیده دریافت والا
خواهد بود که جزو اخیر علت تامّه استرداد ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بدکردار
بمستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمه مجد بزرگی آن منظور انظار الطاف کردگار
بود که بعد از وقوع دوستی فیما بین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه
بی‌نیاز که ریاض گلشن ایران را از فیض قدوم رشک گلستان جنان ساختند چیر تفصیل
آن خان والاشان منیع مکان برین امر سلسله جنبان گردید و بعد از انتزاع ممالک ممتنع الانتزاع
سر رشته آمد و شد ورود و خروج چنانچه فیما بین نور و ظلمت و شب و روز قائم است تا غایت مسدود
حالا که آن گمکرده راه تدابیر اندیشه را تباه دست امید از چاره کار کوتاه دیده گروه‌های
ناهنجار خود را نسبت بآن دودمان والاتبار برکنار گذشته درانچه در آوان سعادت هستی اقتدار
تجربه کرده بود لنگان تا منسیا انگاشته درگشایش باب تعلل بر آورده دوستی او جای
بیکو شد و فروغ افعال خود را که مانند آتش در شب بازیگا بالنسبت بپرده تدبیر نهفته شد
در دیده خرد خود عین دریغ و بعید نیابد که منهل دوستی با وجود شوریدگی
چنان دیگر باره صاف و طبع والای تجربه اندوز بشنود این حدیث لا یلدغ المؤمن
من جحر واحد مرتین فی الحقیقه لاف و گزاف تواند شد احوال مرحوم بندگی گوشه
پلنگ‌پوش که زبان خامه با ستر حاج آن گویا شده بود بمصحوب ملازمان آن سفر گزین ملک بقا
من حیث لا یشعر منه شی من الاشیاء ارسال شد چون یکی از اداء
حقوق حضرت یزدان و خدمات بیکران بندگان ایالت مواریث اولاد نسبت ایشان

بیقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثهٔ مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام
وسمند حصول مرام خوشنان و درمضمار بی انتهای عمر و دوام در جولان باد بمنّه

که با بو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب واختر مآرب ابوالغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از
تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنابر آنکه سلاطین
مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقهٔ خاطر والا
مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که
در حقیقت متمم اسباب کامرانی و انبساط و موجب مزید مواد ابتهاج و انبساط است منظور
نظر والا میباشد و مدتی بود که از کماهی احوال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود
لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از یمن عنایات حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی
منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی و کامیابی از نسیم الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام
این مراتب و حصول انتظام بدین تذکرهٔ موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شده
و چنانچه درگزینش داد و داد و ایتلاف انتظام امور دینیه و دنیویه دوستان منظور نظر است هم چنین مجموع
مسرای آخرویه ایشان نیز در آیینهٔ ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بمسامع باریافتگان معسکر دولت
جاه و جلال رسید که از سلالهٔ سلسلهٔ چنگیز خانی بکرات در صدد و نهب و تاخت و تعرض سکان
دیار ماوراء النهر برآمده بی آنکه از سکان و آب حدار باب و اهالی آن ولایت امری دیگر
برین حرکت صادر شده باشد و آمدند در ... احداث شورش و فتور باعث

ناخوشنودی رب غفور و باز خواست و مواخذهٔ یوم النشور میگردد و بمقتضای طینت
حضرت رحمان که مومن مشرکند که در درگاه خداوندگاری آنحضرت بکیا نند رفاه حال افراد
ناس و در نظر والای قدرشناس پایهٔ تساوی دارد و مشهود مدتی شد که والی الامر
آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت ست لازم بود که باظهار امری که در حقیقت
خیر نشاتین آن عالیجاه در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندمجست
مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال شتی پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی
حضرت متعال و وبال مثمر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل ست که بعد از تحقق
و وقوع آن امتعدات که در حقیقت باعث بران دوستی آنعالیجاه مرتضی السجایاست
مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود همواره
سمند دولت در رزمگاه و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد و رجوا
نامه عبد العزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و موالات و بوستان
موالفت و مصافات است نامهٔ صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیرآب
از چشمه‌سار مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت
حضرت یزدان جهان بکام و بهرهفت شاهد مطلب در آغوش تمام بود نکهت یکرنگی و یکتا دلی
بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از تازه تبهج
مسرور گردانید چون در کیش صداقت و نظر وفا جوهر رنگین الفت پسندیده و بدهٔ دریا
جوهریان دانش و صیرفیان بینش بها باشد و همواره مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین

الفت که رعایت این امر ستوده نسبت با صفات اتم بر وجه اتم گرده شود نقد کامل عیار

اتحاد عالمگیر قبول طبع سعادت رسید پیوسته سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده

مطالبی که در خاطر محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان دولت ابد

دوران عدت بانجام آن مأمور گردند نامه که بعبد العزیزخان نوشته تا از نتایج

اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان مو الید احوال

منتظم و شیرازهٔ کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال والتیام و اجتماع ملتئم است

ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهامت و نبالت

دستگاه نصفت معدلت انتباه والاجاه زیبندهٔ مسند بلند پایهٔ چنگیزخانی طرازندهٔ

تخت رفیع الارکان قاآنی عبدالعزیزخان از تشتت و تفرق مصئون و گلهای کامجوئی

آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون باد بعد از بسط

بساط اظهار یکتا دلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان

رموز آفرینش و تماشائیان بوضهٔ دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب

کلی سلاطین معدلت آیین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و نشو

نهال یگانگی و الفت آنست که کافهٔ جمهور و ساکنان ثغور در آن بنیان رفیع البنیان

از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از ثمار آن در روضهٔ اطمینان لذت یابند و کامیاب

باشند و از آن روز که تار و پود سخنان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان

جانبین بنسیج سالمت و مودت و پرند مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا

تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والاشان بلندمکان بعضی امور که منافی
و مناقض صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب همایون با نظر بر رعایت این امر
اهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه مقرون بعفو و اغماض نموده عساکر نصرت مآثر
با وجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایر بلاد رخصت تلافی
و تدارک نیافته‌اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحانقلی خان از وخامت عاقبت نیندیشیده بمقتضای العادة کالطبیعة الثانیة
دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده پا از حد مراعات دوستی
بیرون نهاده‌اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و آگاهی
آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصهٔ اعلام
و اظهار رسد که اگر آن گروه بسیر و پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه موی الیه
ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که درصدد منع و تنبیه آن گروه درآمده من بعد ایشان را
بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابق الالقاب
از همین مطلع بوده بعضی از آن گردونان جناب مالک رقاب متقاعد نشود یا منفعتی
بفرموده سلطنت پناه غیور عمل ننمایند لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریقی
دزدی و راهزنی نخواهد بود مامور گردد و آن والامکان سعی ایشان این
معنی را منافی دوستی و یگانگی ندانسته مؤکد مودت و مشیّد بنای استوار
یکتا دلی شناسند باقی حالات رجوع بتقریر فلان نموده اعتماد خواهند نمود

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت
و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مستقل نگار
وحشت و بیگانگی اعنی نامهٔ مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای
نقوش بدیعهٔ مانی و ریاض خلوت دوستان ثانی اثنین اربعینیا نیست مصحوب عمدة الاماثل
و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چمن بیری
حاجی میرآخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بر روی روزگار گشاده
و ساحت فروردین به نگارستان لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده از ورود
مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگارستانی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی
شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که بر منهاج گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده
سر از ربقهٔ اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود ازبکیه قره قلم موالات
شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آنممتاز شیوه ستوده بود
باعث ابتهاج لا تتناهی و مسرت لا تعد و لا تحصی شد یقین ست که نایرهٔ عصیان اهل کذب
و نفاق مانند ضیای صبح نخستین پاره برنفسی نخواهد بود و چراغ اقبال [illegible]
ارباب وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب کابل
زبان زد خامهٔ صادق البیان شده بود متضمن تصدیق و اذعانست که تخم برومندی
سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام ست از آبیاری سحاب البیان
عهود سرسبز و ریان خواهد گردید ملایم شیوهٔ اتحاد و مناسب ستوده بود و آنکه

فاتح ابواب مراسلات بوده با علام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای
قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بهار و اثمار حصول مقاصد شاداب و خضار

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل بر فتح مبین و
نگونساری کفره قلماق بود بدین رقم زده خامه ملالت ختامه شده در ساعتی مسعود که ابواب فتوحات
غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر ساز گداز آمال دراز بود بوصول فلان تاریخ
ورود ارزانی داشته چون شمه از خذلان اعدا این دولت مرصوصة البناء و شمه
بر تهییج مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخائر گردید بنابر شیوه
مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه اسلاف یومنا هذا نسبت
با این دودمان والا پیوسته همت والانهمت بران مصروف است که آن سلاله سلسله چنگیزخانی
را تسلط و فیروزی و قاصدان این دولت والا را مذلت و تیره روزی بصیرت باد شایسته شیوه
اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره با علام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر
گردیده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند. لایزال کواکب اقبال بر افق کمال باد

نامه که بقطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجره ریاض الفت
و وداد و ثمر فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد داعی صحیفه مودت طراز و صفا و صحت صداقت
انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت
و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین عالی اقتدار

سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایات الملک الاله نظام السلطنة
و الجلالة و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و العزة و الامتنان سلطان محمد قطب شاه
که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اظهار عهد قویم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی
در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز عائد شاهد کامیابی و مطالب روی آرزو در حوالی بزم دولت
روز افزون به دلکش‌ترین صورتی جلوه نما بود نشر شمیم الفت و محبتی نموده انبساط بخش
خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات دوستی آیات
کام خواهش را شهد آلود ربط و التیام گردانید آنچه از رعایت احوال فرخنده مآل و
بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع رذیله الاوضاع او سمت ابلاغ
و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوه ظهور نمود
مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه
آن گروه بدعهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان درآمده دست بیباکی
برده از جسار قول و قرار بعهد خود در رسیده استند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام ضمیر آرای
دولتخواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت
اولیای دولت قیروزی آیت نوائر فساد و عناد آنگروه مخذول العاقبة که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند بآب تیغ تسخیر بنشانند
تا اثر معاضدت و موافقت منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرأت
و پای جسارت معاندان کشیده و بریده میگردید بارسی چون ایام تلاسفی

و انتقام باغی و اسباب معاونت و معاضدت مهیا من الطاف سبحانی برحسب مرام آماده و آراسته
باید و بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدرهٔ مرتبات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی قرین و با شاهد کامیابی و مطلب و آرزو همآغوش
خواهند بود و در این ایام که اساس دولت دودمان گورکانی و در اختلال قوائم سریر سلطنت آن سلسله
مستغرق البنیان از سیلاب حوادث در انقلاب و الست مناسب غیرت بیدار و مقتضی ناموس سلطنت نادر
جهان می‌نماید که با صدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز آن مهد قواعد
آداب و رأی نگارش یافته بر سم و آیینی که آبا و اعاظم والا مقام عمل می‌نمودند شیوهٔ مرضیهٔ وفاق و حسن
و اتفاق مجدی و ضعی و سلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان را کمال عجب ظاهر حاصل
و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل نام
و تدبیر اعادی بدو فرجام کوشیده بشعلهٔ تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصهٔ مآل به ساحت اقبال اصفیا و صفا
بخشند و از آنجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبدهٔ محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر
عاطفت اثر می‌باشد خاطر مهر گزین شرف را با انتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت جهانبانی آن عالی مرتبت مصروف
نموده رطب تحصیل مطالب نتیجه شایسته اعلام اند برسر آنچه اظهار آرزو نماید که در هر باب شرائط معاونت و منصهٔ ظهور
رسد و بدین وقت بجهت تشیید مبانی الفت و داد بندهزاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصهٔ شریفه را روانهٔ آن صوب
فرمودیم که در خلوت سرای حضور لمع النور آن مرکز عظمت و داد نموده بعد از ادای چگونگی حالات مکنونات خاطر که حواله
باعتماد و راستی گفتار اوست مراجعت نموده مژده دوستی آن عالی منزلت خاطر مهرآگین شرف را قرین ابتهاج گرداند
مشار الیه را بنابر توجه ضمیر انور بدریافت استفسار احوال گرامی نزد رخصت انصراف داده عواطف بیحصر و تا خاطر شریف را

باش شایسته انها و اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت ایزدی کارگزاران دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم تائیدات شگفته و خندان و ریاض کامرانی همیشه سرسبز و بارآور باد

نامه که به پادشاه بیجاپور نوشته شد

با گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد و ریاحین یکجهتی و التیام رائحه بخش مشام وستالت شاخسار بخت بلند و نهال گلشن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار زینت سریر سلطنت و جهانبانی جلیس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک الاله دام اقباله و بنائه را تمیناه در گلشن سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال تائیدات عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیپایان بر لوح ابلاغ جلوه نگارش میباید که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالیمقام آن نقاوه دودمان عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق ارادت و دینداری و کمال حسن عقیدت و اخلاص سندی لشرف و لا عقده گستاخی خاندان امامت و امامت همواره دست توسل و اعتصام بازیال فیروزی اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری و علو شان و افتخار امید گاه عاظم سلاطین الاماکن استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد و بمساعدت همت عالی نهمت منسوبان این آستان خلافت مکان مطلب و کامیاب

کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک از ان مسافران عالم قدس بدوام
خلوص عقیدت اخلاصمندی محکم و بنیان مودت شان بانتظام اسباب آمیزش و
التیام دوامی مشید و مستحکم میبود همچنین فیمابین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفا
و طریقه یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که با تموج فتنه زا در عرصه مملکت
هر یک از ایشان خیال مرور و عبور مجال و خصم بداندیش را بدان نسبت مستطاب
اندیشه تسلط و اقتدار و ضمیر محال چون نقش بر آب مینمود با وجود ظهور و شیوع انجیای
حقیقت طراز چون یکچندی آن محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم
تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یگانگی میبوده ابواب رسل
و رسائل از هر جانب مبنی بر امر غوب مسدود گشته مرآیای حسن عقیدت و یکتادلی قدیم
غبارآلود مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت
که بتهاسی مدید نیروی موافقت و معاضدت این دو دمان معلی دست جرأت از دامان احوال
خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بود مجال تسلط و استیلا
اتفاق افتاده به نهب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم باده بدعهدی
و دلیری ساخت اکنون که فرمانفرمای ممالک دکن پرده کشای سوانح آنچه ده و بوسائل
رسائل مرغوب تجدید اساس روابط قدیم گردیده اند از انجا که خاطر مهر آیین حقیقت گزین
متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی و کامروایی و اقبال ایشان میباشد
بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن زبده اخلاص کیشان بنده زاده قدیم میرزا

محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای خصوصیت
از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن فیاض پیرایه بخش یکجهتی و وداد گشته بعد از
ادراک مطالب مکنونات ضمایر علی اسرع الحال مراجعت نموده به مژده رسانی استقامت احوال
فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند
چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور و مغفور بسمع اشرف همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت
بر ذمت همت دوست نواز لازم می‌نمود لهذا مشارالیه را بدین امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ
کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال پذیر رو داده به صیقل ادای تهنیت مسند آرایی
آن شایسته اورنگ فرمانروایی و سلطنت مصفا سازد از آنجا که جنس عزیز گران بهای حیات و نیز لباس
بی‌بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمود زوال نوشیدنی است پیداست که آن آگاه دل
خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد را از آن گزیر نیست خود را الم و اندوه
آشنا ناساخته طریقه رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در این وقت که بنیاد دولت دودمان
گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری در فرمانروایی آن خطه
بد عهد سست بنیاد هم نشین بی‌ثباتی و زوال است مقتضای ناموس سلطنت و دینداری شاهنشاهی
حمیت سلطنت شعاری چنان می‌نماید که به رسم و آیین آباء عظام با سلطنت پناه مشارالیه مشفق
و هم بازو و به برکات موافقت و یکجهتی صاحب نیرو بوده چون ایام تلافی و انتقام با ستمگر و
اسباب مظاهرت این دودمان الی الابد بنیاد تا در توانا حسب المرام آماده و مهیا
مطمئن خاطر باشند و در تکمیل نام و ننگ و تدمیر و نگونساری خصم بد فرجام زنگ کدورت از آیینه اقبال

زدوده توسعه نمایند که آهنگ قانون موافقت و دینداری سامعه فروز جهانیان گشته

بیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را بکمال رعب و هراس حاصل و از خیال التسلط

و احتیال چون الواب افتتار مسدود و باطل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین علاوه مزاد محبت

و اعتقاد و این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در سلک طریق کامجوئی و مطلب آرائی مطالب

لازم الاظهار را با مرغوبات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر پیرایه انها و اعلام پوشیده که کارگزاران

درگاه سلطنت همایون بعز انجاح مقرون گردانند درین سواد بوالاجاه مشار الیه سفارشنامه

مشفقانه رقم پذیر خامه التفات گشته ظاهرست که لآلی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول

خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقر سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبد العزیزخان نوشته شد تماشائیان لب تا شکر آسرار نهان و سیاح

خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده کشان میکده راز و لذت شناسان ساغر حقیقت

و مجاز اند در گلشن نشاء عنصری و بوستان عالم هیولائی گلی که رنگ ثبات در وجود دوام داشته باشد

بغیر از میوه الفت و مصادقت نشان نداده اند و گروهی را که بوی بهار وفا بمشام جان رسیده

همواره ازین باده خمار سرشار و با نهایت مستی مانند عندلیب از ذوق سرچشمه محبت

چهره آرا باشند لهذا همگی خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت مآثر مصروف باشد آرائی این

والا گنجوری این گوهر گران بهاست و تقریبات حسنه و وسائل مستحسنه سلسله جنبان این

امر واجب الرعایت میگردد و درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که نیر وصول عنایت نامه مشعر

انس بجهان را بطالع یمن و شماخت خلاق زمین و آسمان ابواب کامرانی مفتوح شد و با رجحیه آمال و آمانی گشاده

۵۱

نار بہ آمادہ ہست فلانے را از شارع این احتیاط روانہ بزم قدسے ارتباط نمودہ ہموارہ شاہد
مطلب بروی کام و بادہ حرز از مطالب بر جام باد نامہ کہ بعبد الفقیر بخان نوشتہ
پیوستہ ساغر سلطنت و اقبال بپیمانہ جہانبانی و اجلال از بادہ مطلب بر روی آمال لبالب بودہ
نثار ارباب کامرانی جاوید باشند بعد ازینکہ بساط خواہش ضمیر آسمان پیوند با حرز ملاقات
ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفہ اظہار نگارد کہ چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت
اشتمال دوستان بخت و منت ہمت آشنایان فطری فرض و ادای آن مانند فرائض حسبیہ
فرض است در ینولا کہ فلان روانہ بود تحفہ کہ در نظر ہست والا در آمد جز استکمال خوشنودی
انوار الانتباہ رفیع مقدار نیست لازم آنست کہ با رسال این گرہ دوستی محرک سلسلہ یکجہتی گردیدہ
استعلام چگونگی ذات مرضیہ الصفات نماید و قدری از شراب سلسلے کہ قفل ابواب اکلیل یاد فتوح
و روح کرم اہتمام و جازات و لقب چراغ راہ یگانگی نمودہ بعد از تر دماغی از ین میکدہ
یگانگی با ظہار شادکامی مزاج وہاج کہ بادہ بیخمار خمخوران عقل و دریست در باغ آشنایی را
نشاء بخش مسرت بی اندازہ خواہند ساخت نامہ کہ بساطان ہر اد بخش شگفتہ
تازہ گل برگ بہارستان دوستی و مواخات تمر پیش رس بوستان حسن ملاقات بلبل دستان
طراز صداقت و مودت بواسطہ مرآت صفا طوطیت و صداقت اسمی مکتوب الا ارنامہ
در وقتیکہ شواہد مرام و عرائس کام در خلوت سرای حصول و حجال قرینہ وصول از
ہر جہت تماسی آراستہ پیرایہ تجبر مژدہ ذات شریف در کار نہ اشتند مانند بہار
بچمن و شمع بانجمن فیض پرور ارزانی داشتہ بالنشرہ ائم خلعت حیاتی حلاوت ربا خوشنت

و احسان یکتا دلی محبت نهاد سخنان لاویز صداقت مشام دوستی و ذائقهٔ یکجهتی و شیادگوهر

برآورده عنبر آمیز و شکرانداز و مجمع سرور گردانید انوار شاخسار دوستی که منتج اثمار آبدار

مطالب ست در اهتزاز آمد و غنچهٔ دل محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگیست شگفتن آغاز نهاد

و حامل صحیفهٔ وداد و در تتمیهٔ اتحاد تا نیتی که شیوهٔ پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عشرت

که از غبار وجود اغیار مصلا و از غش ناصحرمان محذر ایست راز مصفا بود و زلالیئ رموز نگوید را

که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت و آرجواهر رموز اسرار شده بود تحقیق

عرض رسانید و بدیده شوق حامل سخنان مودت اساس شد که در بزم ایتلاف و اتحاد گزارش

نامه که با بواب الفاز یکجان نوشته روائح بوستان حسن عقیدت و اخلاص مشام

ساکنان بوستان یکجهتی را انتفاع عنوان عنبر نامهٔ مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالفارنیکجان

و چنینکه ابواب بیت المعمور کامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهرهٔ امانی آمال

کشوده و مشاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره وقوع نموده بود منظور نظر و قیقه شناس

و مسطور اشفه دریافت خاطر فیض اقتباس گردید شوقیکه از روی یکجهتی و دوخواهی زبان خامهٔ

شماسه منشور ساخته بود آن ناطق گردیده بود و منظر کیمیا اثر رسید انشاءالله تعالی دران ابواب

جنود عیکه مقرون انصرام دولت روزافزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت

پناه و ایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید

گزارش بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهدهٔ تقریر فلان شده اعتماد نموده تحقیق

شد که کتابنامه سلطنت عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص فخار رسد بنویسند یا باو بگویند

پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال حصول
موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی را که بکیه داشته باشند سعی و جد دارند که صورت حصول
و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد مختصر قلعه
قندهار چون سلطان مدار الملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصه تسلیم القضاء شهود و
سنین پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت خیر البشر مبعوث براسود و احمر خاتم النبیین
سید المرسلین خلاصة الماء و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
عالم آراست مستفید آیه کریمه و ایده بجنود لم تروها لسپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی
مظاهرت و معاضدت میفرماید لهذا از بدو جلوس قدس بر اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری
که حدیقه همیشه بهار ایران آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات
عظمی قبل از شگفتن از اهیر اعلام نصرت فرجام ببار آمده و در گوش عادی چون میوه‌های
رسیده پیش از جلوه کمیت بادرفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان که
اراده دامن افشانی بر این شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی تا شش نفسی خرمن
دنبال زندگی اشرار خصومت شعار مانند چنار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مثبتین اجال
و مقبولی منقال که درین آوان از مکمن خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان
گردیده آنست که در سلک خذلان توامان هندوستان از تاریکیکه نواب همایون ما اولی
متعلقه قلعه دار القرار قندهار را انتقال بدیشان فرمود حالتشا باز نمودند مضطرب و از
در فکر تلافی و اندیشه تدارک بوده و قبل از این نیز اورنگ زیب از ارشد سعادتمند خان اعتماد الدوله

خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد ستیز داده تند بار فرستاده بنیل مقصود
در کمال سوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به نیل این خیال محال او بازگشت
و سعد اسد خان را باگروهی انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و مبارزان
آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سایر اولاد خود بکابل آمده
بجان و جنان در سر کار شیش این امر ساعی میبود چون بعد از رفتن چنانکه رسوای جهانیان
در انگشت نمای پیر و جوان شده بودند مجددا گفتن نان این آرزو با آتش تیز فتنه خام
انجام دشوار و ناتمام میبود و بحض خبر آمدن ایشان بنابر آنکه بحر زخار سپاه بیشمار
باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصدر حکم ما فدا این بحر بیکران
و این دریای بیپایان پر خروش نیاده بود بعد از آنکه متیقن گردید که آشفته و با سنخ
مرشد بنسبت که سقفها سی رسوای علاج پذیر دوای هند و هندوستان لامحاله مقتضای جهل
خجالت خود را بتبین خواهد نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرموده که پیشتر از
سپه سالار لشکر گرگین خان بیگ برهنمای غایت اسنی و پیشوای اقبال بیزوال
بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شده سپه سالار نیز با امرا و عساکر عراق
و شهریاران و قراباغ و نخجوان و سغد و دالبرز و قلمرو علیشکر و فارس و کوه کیلویه و کرمان و سایر عساکر
بتوالی متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت مستقر خلافت در حرکت آمد آن گروه
بی بدبا آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران ملک عساکر در قلمرو آنها آن میباشد و جمعیت ایشان
هر چند روز ابتمام کرده میشود میسیت بقدر بینکه عساکر جم یا نیست که قدر بر روی سیصد هزار نفر

و یورش لشکر بعنوان حشر سعی نموده تورا[ن] خان و سایر مستحقان جانفشانی تبرد او جلادت

و مردانگی داده بسیاری از آن قوم گمنام را آواره ظلمت‌آباد عدم گردانیدند و بعد از چند روز

رایات منصوره مانند شاه سجود که از طلیعه صبح عالم فروز قبل از طلوع نیر دولت سر برزند تا

می‌گشتند بمحض آوازه لمعه رایات جاه و جلال بمصداق حدیث یوسف علیه السلام که

شیشه شهر آواره دشت و بال و شغال گشته با نهایت پریشانی و کمال ... سالک طریق فرار

گردیدند باید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند بشکرانه این فتح ... سجدات شکر تقدیم

رسانند تا مفتح که بعد از استیصال دار الشکوه نوشته شده و آنکه سلطنت پناه

فلان ... شاهانه خسروانه ... امتیاز و شرف افتخار یافته بدانند که پیوسته ...

صحیفه امکان تماشائیان عرائس هر هفت کرده تسخیرات ظاهرست که ...

حضرت عزت جل شانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه طینتان ... تیغ فروغ

این چراغ انداز پاسی نشنیدند و از گداختن سپه دیده و روغن دل حاسدان گزندی نبینند

و با مرآت صافی دلی که بصیقل حکمت بالغه جناب کبریا زنگ زدائی آن نموده باشند ...

تا پیر آئینه از راه نادانی با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز درآمده باشد بدین مقال آنکه بعد

از آنکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دارالقرار قندهار درآمده سعی نیل مقصود

بنیل بدنامی بر جبین حال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود مبر گردیده بود

بتکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در دولت بیداد دیگر باره هوس ... نموده دارالشکوه

ولیعهد خود را که از سایر اولاد نزد آن بادشاه حسرت دستگاه امتیاز زیاده داشت اکثر ...

[illegible]

۵۹

رعدی مالاکلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده
جانب کلام و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی چنان در نظر نکته دانان
غریب و بعید نموده که بمفاد من جرّب المجرّب حلّت به الندامة از کار خود پشیمان گردیده و دیگر بار
درصدد این امر مستبعد درآمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف
ولایات معموره مشتّت دارند نشده بود و اینمعنی را فوز عظیم شمرده در بریدن نقب و حفر شیب
و سایر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقهٔ فوت و فروگذاشت ننمودند و چون گوشمال
آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه
فرض عین و عین فرض بود فرمان بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و
غازیان ظفر شعار سرافراز فرموده بودیم که برسم منقلا بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف
آن مخاذیل را بدایرهٔ احاطه درآورده در سد طرق و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند
و مقرر شد که علی قلیخان سپهسالار نیز با سایر عساکر که بحریست پرجوش روانه شده اگر
آوازهٔ سپاه نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار نموده باشند مستعجل
زنگ وادی جحود و ظلمت سرستان گردد و رایات نصرت انتظام نیز بالیهٔ طیبه مستدام
آمده آن تیره بختان بدمآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افگن بمحال مستشاه
شتواً در پیش سینه نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و ذوالفقار خان بیگلربیگی و سایر غازیان
ظفر نشان مستحفظان قلعهٔ رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سینهٔ ایشان ریخته
جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بیحقیقتان آوارهٔ وادی عدم میگردانیدند و تا مدت شش ماه که عساکر

نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر لشکر بیکران و دریای
بی حد و پایان جمعیت نماید آن قوم پریشان گرد را مشغول بکار میبودند بعد از اصغای خبر رسیدن
لشکر قیامت اثر بحقیقت تمام تورش نموده از طلوع نجم تا زمان استوای شمع نیر هم فلک چهارم
بر کنگره سطح السما نائره جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب بیست هزار نفر از آن سر شوریده
طعمه شاهین تعقیب و اوقات قی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار بحر کردار گردیدند بنا کامی
و خجلت سر از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته بشیوه نخست و رسم سابق آواره دشت
فرار گشتند و نظر علیخان قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول نموده
جمعی کثیر از آن سیاه قبتان را طعمه تیغ اژدها کردار و سنان مار رفتار نموده و زنجیر فیل
بدست آورده آنقوم تنها لب خدیعت را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند بحمد الله و المنه
که بتجدد و استحکام چنین فتح مبین قرین حال و لیالی دولت و دین گردید و نوای کوس بلند صدای
مقدمه الامساع ساکنان صوامع گردون رسید چون بمضمون رقم اشرف مطلع گردد
بمژده این فتح مبین سجدات شکرگذاری بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت
مواظبت نماید فتحنامه استیصال ختیا سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و
مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از
روزیکه زمام قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب
و مآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد
مشیر صدیقه ما موصل است از آغاز ابتسام صبح دولت استقرار روز آخر روح افزای سلطنت که

مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبرآگین و دماغ جهانی از شمائم آن مشکین است همواره گلستان
همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید
با انتشار مضمون بلاغت مشحون وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بلندآوازه است معاندان این دولت روزافزون را
مانند معارضان مرآت صفا اشتعال ایشان و اعدام خود گرفتار و از رکاکت خود متصل در آزار بودند زیرا
که مقالید سیوف درخشان با زبان ظفرنشان بخواند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ از گشایش ابواب مغلقه قلاع دارالقرار قندهار و قلعه بست و زمینداور و توابع و سایر حصون
و قلاع اتخاذ و که هریک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات
میزد فراغت حاصل نموده دارالسلطنه هرات مستقر رایات جاه و جلال گردید و دولتخواهان
که با تیره بختی و سیاه روئی توام زاده و از اصغای این خبر وحشت‌اثر اندیشه ناک و متحیر گشته بخیال
محال و تدبیر فاسد تکیه لازم تنکه ظرفان بهم زده با شداد و رنگ زیب و لد رشید خود را با سعد الله خان
و بهادرخان و رستم خان و کهنه قلیج خان و نجابت خان و خنجر خان و اله قلیخان
با عساکر تمام و کثرت بالا کلام بقصد استرداد دارالقرار مزبور روانه کرده
و چون درجبین و رو دالویه دولت و اعلام نصرت ابد ابد السلطنت مزبور
حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر
فرموده بودیم که بیکی از ییلاقات که در فاصله مردم ایشان تواند نمود رفته
نشیمن و آب و آذوقه سپاه خود اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر
منصوره آنگروه بیشکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه

و دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند قلیچ خان را با دوازده هزار نفر سپاه واگذاشت
گردانیدند که بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبوره قیام نماید و در ایام محاصره که سنه ۱۲۰۰ آخره چهار ماه امتداد
داشت و در بردن جر و نقب و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده
بذل جهد مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندهار پای ثبات و
قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران پژوه فرستاده
خرمن حیات آن تیره گوهران را باتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه بار
و دوزخ شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان در
تحول و تبدیل بود بمضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل
و مضاجع که تیر آتش المنثور مشغول خواب ابد میگردانید تا آنکه سپاه نصرت شعار
و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قولر آقاسی جمعیت و آراستگی که خورشید
از کثرت و ازدحام تابیدن بر کرهٔ زمین میسر نمیگردید و خرده بین از ملاحظهٔ آن سپاه
بیکران ببی نهایت مشغول بود مثنوی گشته باقبال صاحبقران ** زمین را
سپاه آسمان را نشان ** نه آن لشکر و نیزه و تیر بود ** جهان نیستانی پر از شیر بود **
بدفع و رفع آنجماعت بیعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخور باشی و
نظر علیخان سرگروه جنود منصور بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه
منصور جمعی از مستان صهبای غفلت که پای از گلیم احتیاط بیرون نهاده میل
[illegible] بجا با وفقرا دست دراز نموده باشند و تقصیر ایشان تسلط ایشان تقصیر نمایند و مقرر

٦١

الخاقان مشار الیه و نظرعلیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان نفیر نموده
عمل نموده بسبیل ایلغار روانه شده در حوالی کتیک با خنجرخان و الله قلیخان و
قبادخان که با موازی سه هزار نفر تبا بخت زمین داور رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند
ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنیاد ثبات و قرار آنقوم را خراب و ویران نموده
قلیخان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف در لیست ندیده سالک طریق نیزیت گردید و ابراهیم
و نظرعلیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشغشان از دنبال خان با دجولان متیاز قلیخان
تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه حملهای سپاه
و دشمن شکار مردان کارزار علانیه بادروی جام اشجاعت ریخته بسیاری از آنقوم به اختر را
سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب
بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان و کمنی و قلیخان و سایر امرای خود را که
بزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود مسعود
سفر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن دلیران
جنگ که روز بیچاره وصل شاهدان غنائم میدیدند دست جرأت از آستین جلادت برآورده
بر آنقوم هجوم و حمله آور گردیدند و بمحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و
یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش
هوش شنیده رستم خان و قلیخان و سایر خوانین آنگروه مانند جیل زاغ که تاب صید شاهباز
تیز چنگال نیاورد ببال عجز و اضطرار مدید جهان آمده هراسان و لرزان داخل اردوی

اورنگ زیب شد نما و رنگ زیب از ملاحظهٔ آن حال در نو قتاب اندیشه شا مستعان ثبت شوال
افتاده مخصوص بخبر آن شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گزینیا باشند دیده با کل اسباب
و عساکر فیاضت و جواهر دست با خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بلنوای حیا و الحج شده
توجه آن ایلچی علی بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آوارهٔ دیار گناهی گردیدند چون بر مضمون
رقیمهٔ اشرف مطلع گردد سجدات شکر بتقدیم رسانید و نقارهٔ شادی بلند آوازه گرداند

رقمی که به دولتخان در ایام محاصرهٔ قندهار نوشته شده

ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روز نگیه معمار قضا و قدر قلعهٔ ذات برج حسینم خضرا
رنگ نشستی ریخته و از میل نهار فیروزه بخت بر این حصار استوار آویخته مفتاح ابواب
مغلقهٔ این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک سپهر انتضای وجود
سپرده بر سول مختار و حید کرّار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه گشایش دریچه های کلبهٔ بابل
اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین بر صدق این معنی شاهد است روشن تر با فتح قلعهٔ
آفتاب از باب و ضیع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر بر جید عنا و لیلی بدست حیدر
لله الحمد و المنه که این مفتاح جهانکشائی از آباء عظام و اسلاف کرام دست بدست
بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بابیاری سحاب لطافت الهی دمیده از
آغاز طلوع نیر اقبال و نشو نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهرهٔ بخت مظفر فرجام ما باز و دست تیغ اقلیم گیری
و جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود شیر و سپر پنجهٔ صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته
همت والا نهمت معلا ما مقتضای عدالت کامله و مرحمت شامله بر آن مصروف است که معمورهٔ تنبیهی لقلعات

سپاه سپهر مراکب مسعود و جنود نامحدود ولشکر نخست بر شحات زلال نصائح و مواعظ چشم
غنودگان خواب غفلت را سرمایه تنبه آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان
بر روی آشنا و بیگانه کشائیم که هر کس که براه نمائی دیده بیدار خود را باین مامن جاودانی رساند
از اقتحام خلل و تعرض خواری و زلل مصون و محروس ماند و اگر با وجود این تیره بختی در گذشته روزگار
ازین سعادت محروم ماند اسیر سر پنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور
که عدالت پیشگی زمانیان عیش و سرور و ظلم اندوزان ظلمت شب دیجور است دامان احوال
غبار آلود وبال و نکال نباشد لهذا در حینی که الویه دولت و اعلام فتح و نصرت
به تحویب در حرکت آمد تیره روزان بسته را که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل [illegible]
در محاق بود محض رضاجوئی خالق تا حال خلائق از زور بازو و شوکت [illegible]
فتح و نصرت آگاهی فرمودیم تا آن گروه خذلان پژوه شناخت [illegible]
پرده که دیده آگاهی و قفل زبان عجز ندورن و عذر خواهی خود ساخته فرمان [illegible]
تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری [illegible]
مسعود را بهدام آن بنیان و افنا و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان [illegible]
فرمودیم و چنانچه حاصل حکم والا و فرمان معلا که یکی از مخصوصین [illegible]
تقریر مینماید ابواب انحصار تو بر توبعت لشکر سیوف [illegible]
بازو دست تسلط لشکر قیامت ماثر بالقوم بی سر و پا دراز گردید [illegible]
وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از بن سبیل بی امان دید از آن [illegible]

پروران فتوح با خاک یکسان شد چون اخبار و آثار شیوهٔ این دودمان والا و
سلسلهٔ سلطنت اقتدار با آثار اسلاف الکرام هر وقت بهمت علیه فرحی و فرحی
سپاریم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال باهره
آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه
کار به پرسش خنجر گشتهٔ عساکر منصوره بنجوای ان جندنا لهم الغالبون تصرف در برج
و بارهٔ قلعه و حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد درآید بازاء اطاعت پیشگی و خدمتگاری
آن ایالت پناه را بافسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت
این آستان خلافت مکان بسر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند
حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبهٔ آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران
و هندوستان تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مألوف عنان تاب این عزم باشد
باتبعه تحفه مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کارآگاهان
دانش و بینش و درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را
از کشته شدن محابا و پروائی نیست و برچیدن علام را بر خطره مقتول شاهدان چین قاتل انگارد
و دشمن را بنکهت نسیم بهار ترجیح سپاه هند و سعدا و فوز جیوش قاهره و کثرت جنود باهره
که حصر آن بر خیال و در اندیشان متعسر و احاطهٔ تعداد آن به بسیاری اعداد لایتناهی
متعذر است و معدودی چند که به معاضدت ایشان در واشتن این حصار و دیوار
استظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره به دریا و ذره بخورشید جهانتاب

ارسبت و شرح فتح قلعهٔ مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص
آنملک دلپذیر از ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و قدرت سپاه زبانزد جهانیان
بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این تودهٔ خاک که بنیان آن چند روزی
پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج
بحار و شورش سیلاب بهار دم مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و پایداری
قرار نیست و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی و نهایت بازوی
جرأت سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان برکف مترصد فرمان اند و صدمات
توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان برج قلعه
مانند بروج چرخ اخضر در و دیوار از هم ریخته و پاشیده و آفتاب آمال از افق سعادت و
اقبال طالع و لامع خواهد گردید بیقینیکه طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا
ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را بمیامن عافیت خواهند رسانید که بعد از فوت
وقت بمضمون آیهٔ کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و تضرع را
رحمت بی اثر خواهد بود در قضیه که منتهی سلطان از حکام روم نوشته شده
آنکه چون بفحوای صدق انتما کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمت همت پادشاهان
والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت
احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که
بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت

عذر و زنگ تفرقه از خاطر مترددین سالکین سبیل زدوده بفراغبال کسب معاش
و سرانجام اسباب انتعاش قیام نمایند و چون بعضی از ایشان صوتان ابلیس سیرت
و بشرنمایان شیطان سریرت در لباس آدمیت و مردی باعمال ناشایسته گرد سی قیام نمایند
و اندوخته مسنوات را با نقد حیات از تجار خیر مدار که سررشته شیرازه رفاهیت سکان
هر دیار به یغما برند لهذا بر ذمت همت طرفین رقبه فرمانفرمائی جهانبین که حدیقه پیرایان آمال
خلائق و چمن آرایان رضای خلق و خالق اند واجب و لازم است که اگر آب خودرائی و
خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سر بالا کشد باره آمد و شد
بداندیشان آن خار بن افکنده و آن نخل جفا از ریشه بر کنده گردد بعین اینجا عاو با این
آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات ممالک محروسه
یا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و مترددین منسوبان دولت ابد قرین
مسالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن یاجوج صفتان که در هم شکستن سد
مصالحه و دوستی طرفین سعی مینمایند فلان است که بر سر جمعی از مسلمانان
ریخته اموال ایشان را عرضه یغما و تاراج و ایشان را اسیر و منثور نموده و بدین رنگ شیوه
ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج
[illegible] و بعضی و عند [illegible] و منسوبان این دولت محکم بنا بسر عایت مراتب
[illegible] و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیاید [illegible] متعرض
احوال ایشان نمیگردند و اگر خدانخواسته آن مفسد به احتراز تنبیه نیافته مکرر ارتکاب

این امر نامه سلطنت آنست که موردی با مور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار ... ر
مسالمه افتد و بعد از ان تدارک آن متعذر خواهد بود و مناسب شیمه خیراندیشی آنکه
کارکنان آن دولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند
که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از رهگذر بدبختی آن مخاذیل از ستقرار
سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان تغافل شده ... مرد
مدت متمادی میسر توانند شد بنابر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی ... یگانگی ...
منسوبان پادشاهی ... و الا آنطائفه را بلباس خود ... محمول بر ... نخواهند ...

رقمیکه بجهت امتیاز الویه سیاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود سپه آرای هستی بود بجای کتیبه ...
نشر الویه کیفیت و اعلام هستی بر شارق جنود مکونات افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آفتاب خورشید
... هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار را هم به نشانی ممتاز و هر گروه را ...
بیکران ... را ... ساخته شقه لوای عسکر روز ... محلول فروغ ... اعلام
سیاه شب ... کواکب ثابت و سیاره ... طوائف لاله و گل را ... سبز جلوه ...
... جدا گانه ... در ... خاص و فوق ... حسن ... است چون ...
... بودن ... از ... میباشد ... حضرت رحمان که ...
... ست مقرر فرمودیم که هر یک ... امرا عظام را نشانی ظاهر ...
... باشد که ... هنگامه ... طالب هنگام ...

تا رب بست از هم ممتاز باشند بانجابت شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمیکه سطر زبا آیات مبینا
فتح و نصرت بست بان مآلت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقیمه که بمیرزا مستقیم کتابدار دیوان جهانگیری هند نوشته

میرزا مستقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه و الوف نوازشات پادشاهانه
غر افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از آنجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات
سعادت لم یزلی از مبدء طلوع نیر جهانبانی و مبدء ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی
چراغ ابد فروغ این دولت والا از پرتو انوار کمشکوة فیها مصباح بر افروخته
و قلوب آفاق خواهش طبیعت را پروانه وار با آتش سینه از این شمع فروزان سوخته
پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی به بیشگاه ... منتسبان این دولت والا
باز و دست اقتدار و لیاز دولت مسعون از کدورت با ثمار حدائق مطالب و مآرب در اهتزاز
هم میباشد و درین ایام سعادت فرجام غافر خنده فرجام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان
مازندران بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بگلشن اسکان
بامتیاز اشتهار و الوان ریاحین ازهار و اصناف صید و شکار وارد خاطر تابش غرایت الا
گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار خیم
شاهوران خورشید انوار گردیده چون از تاریکیه آنرا اقتضا فرا اسم بندگی از
خدمت والا دور کار و مشعل جدا گشته عریضه مشتمل کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال
سعادت اشتمال سلطنت جلالت پناه فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر

۶۸

سینیا انظر وضمیر ملکوت ناظر الہام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت وجلالت پناه موی الیه
عیان باشد اگر الغرب الحضرت زودی رخصت انصراف حاصل نموده روانه میشده باشد
فبها و الا اخبار صحت مزاج و حقایق سامی و ستکاشی جلالت و سلطنت پناه موسے الیه را
تبفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن جلالت پناه
والاجاه موسے الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل که در بزم رزم و خوش جلو باشد
فیلبان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و هر مطلبی
که داشته باشد عرض نموده بعز انجام و شرف اسعاف مقرون شناسد رقم
سیدی جمال محمد بیگ اعتماد الدوله چون قابلیت مواد و حصول استعداد را در
جذب آثار انظار تربیت و جذب فوائد و عوائد عنایت خاصیتی ست که پرتو مهر منیر
آن گل لاله در رگ مشام رنگین و قیمت لعل و یاقوت را در طلب کان سنگین مینماید
که انسان را از زمره امکان و مبدا اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و مقالید حل عقده امور
بکف کفایت و قبضه درایتش میسپارد و نقد قابلیت گوهر شده است که در گوهر قطره ابر
نیسان است و عروس حجله نشین تهانیست که از زنده پیرایه وجود را انشا ارشیم
نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تا پیشه
جمال ایوان رفیع الارکان بر جگ روان هود امنیت بود اگر آئینه قابلیت یا مشهود
مقبول طبع جلوه ظهور منیسا باید و اگر مرآت آماده سنگ و اسطه مگر و حسن و قوع اشیا را تقاب
حجاب از چهره ظهور نمی کشد یکسیم و زر را از تماسی عیار کسوت فروغ خورشید ماه رسیده

۴۹

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY ALIGARH.

از بس صفای طینت رتبه تقدم بر بعضی ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار مرحمت نواب
همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای الناس معادن
کمعادن الذهب و الفضة بعضی از بندگان را بعلت قابلیت سواد و حصول استعداد در مرتبه
والای قرب سرفراز میسازد و پایه قدرشان را از اکفا و امثال می افزاید و مصداق این کلام
و مصدق این مرام صورت احوال فلانست که از آثار تربیتی که منظور انظار احسان مهبط فیوضات
بیکران گشته بود یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمقتضای طینت حسن خدمت و اظهار کاردانی و
کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکنونه که بکاوش
اندیشه آن اخلاص کیشه از معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید
معادن طلا و نقره ملک ایرانست که از عهد باستان الی الآن نشان آن در بین و با بی‌نشانی
عنقا نشانی وجود کیمیا بود و صورت وقوع آن در آیینه احتمال نیز به دشواری
چهره مینمود و در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه موسی الیه بجای
اهم از گشاد این معما ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حدود روم تا دهنه فرنگ
رسید و بازای اینخدمت سترگ که در دست خیال موسی الیه مجدداً منظور انظار
احسان و الطاف بی پایان فرمودیم رقمیکه در باب طلب مولانا محمد محسن
کاشی نوشته شده مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال
بوده بداند که چون پاسداری شکر هر چیزی بازای انعام منعم موجب
تمهید در خور اکرام مکرم میباشد چنانچه هر جزوی از اجزای موجودات هر فردی از افراد

کائنات مرآت تماشا، شاهد این مدعا و حجت واضح این معنی است الوجود و دوام چرخ گردون
چون آفتاب عالمتاب روشن است که سرگرم این آرزوست و از ذکر مدام دریا پیدا است
که سرگشته این حسب و جود از این قرار بر گرد هی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای
گوهر گران بهای مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمانروای انجم اینش که عمده عطایا و زبده مزایا است
بخشائیده و عطیات اختصاص یافته باشند رعایت ایشان بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن
فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الادا می‌باشند
بر واقفان رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب بیدار کیش تنقید و بیداری
فرض عین عین فرض است که معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر نوامیس ملت
نمایند و بعد الحمد و المنه که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت اقبال و عنفوان اشراق
بهارستان جاه و جلال پیوسته به سعادت تایید حضرت رحمان خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک
مسالک یقین منظور نظر اصابت اثر می‌باشد و در این وقت که تقویت اتمام و استحصال نظام بر سواد
ایام رمضان ... مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی آنست که گاهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین واجبی
بشهادت عدول مؤمنین است تمام نماید باید که چون بمضمون فرمان واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید زرد رو
امیدوار پروانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت مرضی فرمانروای احدیت و مغنیت
عمده عبادات و خلاصه طاعات داند رقمیکه بجهت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله
نوشته شده بخشاینده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که فلک را
از لباس اطلس زیب و خورشید را تاج فروغ بر سر است بمقتضای حکمت شامله

بمقتضای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات
کمال و آئینه مجلای ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا
ریخته مشاهده تجلیات دیدبانان رموز انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش و بینش روشن
گردیده فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل بی‌منت یافته اند سرگرم این کار بوده آرام
این است و جوینده خورشید را لعل فروغ گستر است که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ
پوشاند و ابر در بهار پیرایه ترددار قطره زدن آید و درست که عریانی تن های اغصان اشجار را
به خلعت زرنگار رنگ نوبهاری رساند و ظهور این معنی در حصول امید عمومی در پادشاهان و نیاکان خسروان
با اقتدار فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب فلک اعتبار اند از سایر افراد کائنات بیشتر توان دید بود
که ظلال محاکات اشخاص مهر لازم و سایه را متابعت ذات کارسیت مستحکم و چنانچه قابلیت مواد
و رسیدن استعداد مقناطیس جذب عنایات مبدء فیاض می‌باشد شایستگی خدمت و خلوص نیت
بندگان جالب عطایای خسروان دولت نشان میگردد و لهذا بنابر ظهور اخلاص بندگی و حسن نیت و
اختصاص کاردانی عالیجاه محمد بیگ ... دیوان علی شمه از عنایات شاهانه و شمه از الطاف
پادشاهانه شامل حال فرخنده مآل مشارالیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مبلغ ... پنج دست
از ثواب ... شیده و ثواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشارالیه
شفقت مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام
رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان
بیوتات هر ساله واصل ساخته در عهده شناسند رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع

منجم نوشته چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری

اسمی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان

قدر اول فلک دارائی و برتری و ماه زائد النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری

در دیدهٔ رصدبندان فلک دانش و مجسطی‌کشایان لوح بینش بیت مهر درخشان و

خورشید تابان میباشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدرنشینان مکامن اکمام بوستانی

و زائچه‌شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با ثواب مختلفه و پیرایهای مشکینه النوافح

انگشت‌نمای شاخسار و صاحب امتیاز دارالاشتهار قلمرو نوبهار میسازد بر ذمت

همت حقشناس نیز واجب و لازم ست که رعایت حال جمعی که چرباً مثال دیدهٔ اخلاص

بندگی و اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب وجود و افراحج و ثواب همایون یا بوده باشند

ملحوظ نمایند درینوقت بنابر شفقت شاهانه دربارهٔ ملک المنجمین مرزا محمد شفیع منجم خاصهٔ شریفه

الثواب پوشیده روز تحویل با فاوت پناه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم رقم

سیورغال طبیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات و معالج ابدان ارضین و سموات

که آورده و شرائین انواع حیوان عروق آفاق صناف اوراق و اغصان بساحت

دریافت و عرصهٔ شناخت او راهیست راست و رهنماست حکیم و کاست ازروزیکه

نبض تشخص دولت عرق دارائی و سلطنت را بانامل حسن تدبیرات همایون ما داده بنا بر

اصلاح مزاج فاسد ایام را بر نوشتار و عدالت ما نهاده پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز

ضمیر معلا آنست که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه بسبق بندگی آبا و اجداد نموده باشند

مشمول عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شده

دیباچهٔ رقم تشخیصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین بحر مروت

و سخا و جامع السعادتین اولی و اخروی ست پیوسته در بحر ذخار تفکر و دریای

بی انتهای تدبر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب و دوستی عباد

و نیل بمرام و اختلاف این کلام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان خلاص شعار

و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان قبول رسیده

تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال

باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم دیباچهٔ رسمی چون آب و هوای ریاض دولت

والا و حدیقهٔ همیشه بهار سلطنت سعی مقتضی آنست که دوحهٔ قدامت خدمت درخت بارور

و نهال بندگی مثمر و سایه گستر بوده غارسان را کام مطلب یابی از اثمار آن شیرین و حدیقه طرازان

بزم طرب از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را

مرحمت فرمودیم دیباچهٔ قسمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله

نوشته شده بر نقابان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش

حکمت این نه طاق پوشیده نیست که شناسائی طراز هر قامتی

بود انستن پیرایهٔ هر اندامی کار هر دیده وری و پیشهٔ هر صنعتگری نیست خیاطی

آرایش قامت قابلیت سلاطین فلک نشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست

و استعداد مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانهٔ تقدیر است همچنین جز بیان

پایهٔ اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص و پرورده شهریاران رفیع مقدار میباشد لله الحمد و المنة که از بدو جلوس برا ورنگ بلند جاه عالی و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته این شیوهٔ ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هریک از بندگان ببساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهین تشریفیکه اندر اسلاس بمرور زمان و انصراف دوران برائن و ستور است زینت اسم نبیل و ذکر جمیل است لهذا درینوقت بنابر حسن خدمات شایسته و تدبیر آیسته اعتماد الدوله محمد بیگ بالقابه بلباس القاب عالیجاه موسی الیه راکه حسب پایهٔ قابلیت اوست مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمدهٔ مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان ارقام و احکام و فرامین مناشیر و عنوانات آنها را ثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصون دانند

دیباچه رسیده بمیرزای وحید الزمانی

چون منهل عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان سهل تا رب سبیل و برای انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل است و پیوسته نهال آمال اخلاص مندان ازین ماء معین در نشو و نما و عروق و اغصان ان از شرب این زلال کوثر مثال زمین پیما و آسمان سا میباشد لهذا رسیده ازین بحر بی پایان قطرهٔ از باران این سحاب صرف مزرعهٔ امید فلان گردید تاریخ فلان

دیباچه رسیده بحکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق که ان ...
بین را در شیمه مشیمی مور خوان غواص صحائف اسرار نموده

طالع بلند نظر را در بیضهٔ بیضی و قفس مشبک فوق آسمان پرواز و نیروی عرش تازی
کرامت فرمود و چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذی‌حیات را از اعتدال مزاج
شیرازه‌بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشتهٔ عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صعوت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه قدرت و کارخانهٔ حکمت
بحیث قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب بهم تافته است قماش والای دارائی و ملک‌آرائی
از رشتهٔ احسان سلاطین پریشان‌ها از احتیاج بندگان صعوت التیام یافته ولا که پادشاه
کشور بدن و فرمانفرمای معمورهٔ تن است اگر نسبت فیض با جزو اعضای فرق و قدم یکسان
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسهٔ کالبد از دست انداز لشکر بیگانهٔ امراض و علل معطل
میگردد و اگر شفقت روب الفاش که فراش دولت سرای سلطان دل است دست از کار
کشد معاملات تعیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروایان اقلیم صعوت که راه قابلی
پیش برده اند همواره بر تعمیر باطن بندگان صاف نهاد و اخلاص‌مندان درست اعتقاد
کوشش مبذول نمایند و لله الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت
پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت مواد و کسب
استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان و استمطار استفاضه نمایند
لهذا فلان را بزیور احسان سربلند ساخته دیباچهٔ رسمی آنکه خسروان ذی‌شان
و رموزخوانان لوح امکان که در دبستان و علّم آدم الاسماء کلها بمنصب خلیفگی
سرافراز اند بفحوای صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه از زمین

کتاب بهاری رموز پرستار اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را کواه میدانند
چه خوانای این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هر آئینه حضور معلومات در دیدهٔ تحقیق
ضروری میباشد از بهمت عدل کثمت تبدیل روح و منبسط بودن آن در اعضای
کالبد بیک نسبت معلوم ست که احسان و انعام پادشاهان نظر بکارکنان و بندگان نیز عام
میباشد و از اعتدال مزاج که شاهد این میزان صحت ست ظاهر میگردد که ریاست عامه
به نیروی حقیقت توازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری بیک قرار
ست بیقراری پرستاران بشوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای
این صحیفهٔ قدرتست پیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم ست
ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس با مرؤس پیدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد
الانفاس وجوب پرورش احوال خدمت سگالان بر مرایای ضمائر خسروان هویدا
و بحمد الله و المنة که از بدو جلوس اورنگ سلطنت و اقبال و ابتداء اتکا بر وسادهٔ عظمت
و اجلال همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان
پیشگاه عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ و بهره‌مند
گردند لهذا بنا بر شفقت شاهانه دربارهٔ فلان فرمودیم دیباچهٔ رقمیکه جهت
وزارت شخصی نوشته از روز یکه در دار العبادت امکان صفوف
وجود آفرینش بقیام بندگی و سجود اذعان یکتائی مالک منان اشتغال
نموده از طوع بندگی طوق اطاعت برگردن دارند عادت عدالت عادل مطلق بر آن

جریان نامیه که افراد نسخهٔ انسان از رشتهٔ اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازهٔ اتحاد
یعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق است نزدیک گردانند لهذا بر ذمت همت پادشاهان
ذوی الاقتدار که سایهٔ آلهی اند و پرتو آن خورشید کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات
این معنی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را که متصف بصفت امانت
و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا بتدبیر و کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت
شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال فلان واضح و لائح
است شمه از عنایت شاهانه شامل حال مشارالیه فرموده و دیباچهٔ رقمی چون
حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اختلاط اربعه
اسطقسات و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزلهٔ حرارت غریزی که شیرازهٔ ارتباط
اجزاء ابدان است مقرر داشته که بمیامن این بیکران قدرت الهی اوضاع عالم
امکان منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد و چنانچه تسلط حرارت غریزی کبد که مدار امور بدن
و طبیب بیماران معمورهٔ تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل بیشتر می‌باشد
همچنین حاجت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز
خانوادهٔ حکمت و فضیلت گشته زبان‌دان طبیعت و مزاج و نبض‌شناس تشخیص تدبیر و علاج
شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدرشناسان
واجب و لازم و فرض و متحتم است و دیباچهٔ رقمی فلان بداند که چون

هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص می‌باید
که ما یون اتیان بدان از عهده شکر گزاری بر آمدن متعسر بل متعذر می‌باشد چنانچه
شکر جارحه زبان عبارت از السنت که پیوسته بحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده
با جرای مازمین محامد خالق معطوف و ظرف از پی جدول صورت و حرف چمن عبودیت را
سرسبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بهره‌ای از درهم و دینار در
دامان خواهش از خاک مذلت بر دارد و همچنین شکر عطیه عظمی و نعمت والای سلطنت
و جهانبانی و پادشاهی و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملک داری
و ضعیفان فقرا و رعایا خبردار بوده در کمال تیقظ و بیدار مطالب حضرت باری را تحقیق
نمایند چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بلا واسطه از مدن و محالیکه در اطراف
بلاد ممالک محروسه باشند بعرض مقدس ساینده از خوان عدالت استمداد توانند نمود
لهذا بنا بر سهولت وقوع این امر اهم سعادت رقم موردیم رسمی که جهت
اجرای آب و سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته
دهقان کشت زار وجود کائنات و غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان
از آبیاری قدرت بالغه او اخضر و نهال زبان با ثمار رنگین شکر و سپاس پرورش از اجرای
عیون خورشید و ماه که باعث رنگینی بهار و خزان حدائق سفید و سیاه است جیراسی دیده انفکر
اهل هنر افروخته و جهانیان را بروشن ترین وجهی راه و رسم آبادی آموخته
که با احیای اراضی اموات که همکار حضرت مسیحا و اجرای عیون...

قنوات که شبیه بمعجزهٔ جناب مقدس موسی است هم چنین تحصیل رزق حلال

افروزند و هم ذخایر مثوبات اخروی اندوزند و از انجا که احتیاج غذا افراد انسان بل

انواع حیوان را بالاشتراک حاصل و اقدام برین امر بکفایت سحنهٔ عدالت سلاطین با تمکین

مشکل است در حقیقت اشتغال بشیوهٔ ستودهٔ حراست اقلیم وجود و هر ذی حیاتی از

آیت و علیه بر عدالت فرمانروایان وقوع اثبت است و چنانچه اشتغال این شغل

جمیل را در القای ذکر جمیل خسروان گردون توان حقی ثابت میباشد بر ذمت

همت پادشاهان والا شان نیز واجب و لازم است که در مقام پاداش و آرنده تلافی

این نیکو شگرد به وجه احسن نمایند تخصیص در صورتیکه حسن خدمت و صدق نیت

مورثی و مکتسبی نیز علاوهٔ آن شده باشد رقمیکه جهت وزارت

مرحوم میرزا مهدی نوشته وزیر دیوان ازل نشان ابد فرمان اسفنطی

گیتی خلقه کانهم هدی و صاحب رقم منشور جلی الظهور ان فی ذلک لآیات لاولی النهی

که طومار بندهای شب و روز را بمهر آفتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را با فراد

مکونات ترتیب و تزیین داده از روزیکه فرمان منصب والای جهانبانی را

بطغرای عنایت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی موشح فرمود

و فرمانروائی انام را در عهد دولت خلود و دوام بنام نامی اسم سامی ما جمع نموده

همگی همت والا و جملگی نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که جمیع خیر اندیشان کاروان

یکجهتان اخلاص توام را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را پیرایهٔ دانش کمال و حلی فضل

نهال امل مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران به مزید لطف و احسان ممتاز ساخته
به مناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق این مقال صورت حال
فلان که در مزرعه خاطر رفیعش درختان همیشه بهار سیادت و نجابت با ثمار علوم عقلیه و نقلیه
بارور و نهال طبیعتش به انوار کمالات صوری و معنوی زینت پذیرفته لهذا از ابتدا سبب [illegible] فلان
[illegible] که [illegible] [illegible] دل اخلاص منزل را پیوسته به ضیای
آفتاب ابدی الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در وسط السما [illegible] ترشح
[illegible] فروغ [illegible] روشن [illegible] بندگی و یکجهتی را از رشحات سحاب [illegible] الطاف پادشاهانه
گلزار [illegible] سلطنت ابد [illegible] سرسبز و گلشن [illegible] که [illegible] اخلاص
و ذریعه بندگی و یکجهتی [illegible] که [illegible] بارسال آن خود را در سلک باریافتگان
ضمیر [illegible] و خاطر [illegible] آفتاب نظیر [illegible] منسلک گردانیده و به نظر کیمیا اثر رسیده
خدمات آن اخلاص [illegible] بندگی آیین [illegible] به ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض
انظار [illegible] والا و ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] مشاهده شد آن اخلاص شعار [illegible] و کارگزاری [illegible] اثنا عشریه [illegible]
بیکران [illegible] و نوازش [illegible] پایان [illegible] خواسته [illegible]
[illegible] خواهند بود [illegible] چون خلوص [illegible] سلاطین صفویه [illegible] آن
[illegible] شاهیه [illegible] زمان خلافت [illegible] و اتحاد مذهب و تشیع طرفین
بر عالمیان عیان و [illegible] از شرح و بیان [illegible] اراده خاطر [illegible] اعلی [illegible]

[illegible]

که صیت این اتحاد بوقوع ائتلاف تازه بلند آوازه گشته از اثمار این پیوند دوستی

اوراق سعادت انوار کام مطلب روائی منسوبان این سلسلهٔ جلیلهٔ شیرین گردد و تبلیغ

اینمدعا در عهدهٔ تقریر میرزا مقیم کتابدار شده بود و مقرب الحضرت موسی الیه تا حین

صدور این فرمان جلی الشان موجب لازغان معروض نداشته که بتقدیم آن قیام نمود و تا

و چون آنسیادت پناه شایستهٔ آن هست که از مقربان فلک بنیان برجوع خدمات بین الاقران

سرافراز گردد میباید که شاهد فرمانرا باتفاق مقرب الحضرت مزبور در محفل اظهار و اعلان

پیرایهٔ تقریر و بیان پوشیده اگر صدور نامهٔ والا و تعیین معتمدی از بندگان درگاه

جهت انجام انصرام لازم باشد بموقف عرض رسانند که دران باب بدانچه امر فرمائیم

بندگان منسوبان اینمدت ابد مدت دوران عدت بتقدیم رسانند خاطر بندگی

ذخایر را بعنایات بینهایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی

خود را بیشتر از پیشتر بمنصهٔ ظهور برسانند و مطالب و مدعیات خود را بموقف عرض

رسانند که بزیور قبول و حصول محلی گردد درستی که به بوداق سلطان

تفنگچی آقاسی در ایام عالمگیری هند نوشته شده

امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بینهایت شاهانه و مرحمت بی نهایت

پادشاهانه مفتخر و سرافراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که در ینوقت

مصحوب رفعت و عوالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه و دستگاه

خلائق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاه الاجاه گردون بارگاه ...

۸۳

سپاه فرستاده بود درهنگامیکه گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان بخت آن
صاحبقرانی بریزش سحاب عنایت سبحانی شگفته و گرد و غبار عوائق و موانع
عیش و عشرت بنسایم الطاف الهی رفته و لآلی اطراف در دنیا رجاه و جلال عرش
آستان و سلاطین با تمکین رحل بهشت مشاکل مانند ساغر بدست دوران بود و نمیز کیمیا اثر
رسید برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود بتخصیص بارجامه لاهوری بیوی نوبهار دار الخلد
بزم ارم نشان سرسبز و ریان دار گردید مبادر عنایت شاهانه درباره آن غلامزاده خلاع فاخره
پوشیده مصحوب عفت و معالی پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود
که اعلیحضرت بادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی مقرر
فرموده اند که بتعاقب ارسال برگ سبز پان بوستان یاداوری شگفته و خندان باشد اینمعنی موجب
اهتزاز از ماهیت انبساط خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد و ابواب
منافرت و بیگانگی بالکلیه بسته است آنچه از ثمار حلاوت آثار مختصه اشیاء مرغوب خاطر والای
آن بادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که
بندگان درگاه گردون پایگاه بارسال آن مامور گردند و در صحیفه علحده اظهار میلان خاطر خورشید آثار اعلیحضرت
بادشاه گردون بارگاه بارسال عمدة الاماثل و الاشباه برهان الدین خویش ایالت و شوکت پناه فاضل خان
شده بود بران غلامزاده بواجبی ظاهر ست که در حینیکه جان نثار خان برسم
حجابت بدرگاه خلایق پناه آمده بود از جمله مطالبی که بعرض آن مامور شده بود عاطفت حضرت همگی مردم
ایشان یار بود و چون را نوافقت را لم غبار نفاق بانم و دخول شاهسون بکلیه احتیاج و قبول بود مع آنچه حصول پیوسته

در هنگامی که بحمد الله تعالی الغبار از رهگذر خاطر رفته و گلهای بهجت بر شاخسار مودت
شگفته است زبدة الاقران موصی الیه را مرخص فرموده ارقام مطاعه لازم الاطاعت
باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت
که مانع و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه حال و فراغبال با منسوبان و متعلقان و احمال
و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه شد چون از زمانیکه
آن غلامزاده بیرون از حرم ارم تزیین و در مجلس خلد آیین محجور گشته بیامن الطاف و عنایات
لم یزلی فتوحات بی پایان قرین حال اولیای دولت قاهره شده و الله الحمد و اخلاص شعار تشنه زلال
اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن میگردد و تفصیل این
اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و ابهت و خلافت اکتناه عالیجاه
عمدة الولاة المفخمة نظام الجلالة و الشوکة و الشهامة و البسالة طهمورث خان فرمانفرمای ملک
وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان فردوس
مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره آن پادشاه گردون بارگاه فیروز
جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور بأس و سطوت آن سلطان ظفر توامان
بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه و حشر و تشابک اشجار و آجام و تضایق جبال
و مداخل اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه
چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرمانی منقطع و منقلع نشده بود
و در زمان دارا و جهان آرائی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق مسالک طریق

استکبار و اقتدار بود و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون ما از سپاه نصرت پناه
منکوب و مخذول گشته بانواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس تشبث نموده
در بنا و وقات رهنمونی قائد توفیق سالک طریق عجز و استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی
درآمده تسلیم آستان عرش توامان نموده در سلک بندگان آستان منسلک و منخرط گشته با مشام
شام امتزاز سعادت بندگی بنیاد میباید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار
صحت ذات ستوده صفات کامل السجایات اعلی حضرت پادشاه الاجاه ستاره سپاه میباشد و آن
غلامزاده نیز بر حیثیت که از شرف درگاه خلایق پناه و از شرف بندگی مهجور شده و حین ورود در [illegible]
رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد و دیباچه [illegible]
دستور دیوان کن فکان و مشیر امور ادوار و ازمان منشور فرمانفرمای نواب همایون ما [illegible]
عز آجهانبانی مشتمل ساخته و منفرد نویسین دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجوئی را که
جمع آنهمی دوام و حرج العیش مدام است باسم بار پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و منظور نظر
معلی آنست که جمعی از بندگان که قامت قابلیت شان بطراز کاردانی و نیکو خدمتی مطرز
باشد از اکفا و امثال برگزیده بین الاقران و الاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سربلند
ارزانی داریم مصداق انتقال صورت احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان
تیمیکه حسب مرسوم خود نوشته چون ارض طیبه غلامی و زمین قابل بندگی خاکسار
را خاصیت آنست که نهال امید غلامان و بندگان از آن خاک مراد برشحات سحاب عنایات
سرسبز و برومند میگردد و نهد اشمه شفقت بنهایت شاهانه شامل حال کافل آمال و آمال کمترین غلامانست

آستان ولایت نشان محمد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان

دیباچه رقمی درباب تفنگچی آقاسی گری بوداق سلطان

چون نشان حکم انداز ضمیر همایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارهای ضروری جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده ابا عن جد بدین آستان ملک پاسبان درگاه خلائق پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز شده‌اند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و شمه از عنایت بلانهایت پادشاهانه شامل حال و کافل آمال و آمال فلانی فرموده از ابتدای فلان

دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته

چون از روز یکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم سطوت امکان فعال لما یشاء منشور جهانگشائی نواب همایون ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که مستحقان نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت شاملهٔ ما نواخته همواره مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب تاثیر آنست که عموم خلائق بمفحوای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور از صفحهٔ روزگار نوردیده باشد و تمشیت این مراهم و سرانجام وقوع این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصیت که بصفت ستوده تمیز و رواسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلانست که ارثا و اکتسابا صلاحیت انجام خدمت مزبور

از وجهات کاردانی و راستی واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت پادشاهانه شامل
حال آن کامل امانی و آمال رفعت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدای فلان دیباچه
رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا
از غبار خلاف و غیم اختلاف صافی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان
باشد و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضه درایت
شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزکاری و نجابت و صلاح آراسته باشد بنابر مقدمه
انتقال صورت احوال دیباچه رقمی سپهسالار علی بیگ لشکر آرای سپاه دیار شهود حافظ الثغور
کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی همین محافظتش از دستبرد انداز و تاراج گران فنا مصون
و محروس است از روزی که زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون ما گذاشته
مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر صافی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال
بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام حصول انجام منوط و مربوط بر آنست که جمعی
از بندگان را که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین
فرمائیم که از روی آگاهی با نتظام احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند چون مصداق انتقال
صورت احوال فلانست دیباچه رقمی برای کسیکه در سر البساتین تربیت و بهارستان عنایت که از رشحه
سحاب کرم ابر مطیر احسان ما بهار فصل سرسبز و ریانست توقف دارد چندین گلهای کام و اثمار آرزو مادام
به پیوسته آماده و مهیا باشد و از چوب خشک میوه حصول مطلب متمر باشد خوش نشینان این حدیقه خلد عنوانرا

وقت خوش که سیر گلی را آئینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام [illegible] گلها دائم [illegible]

مطلب از شاخسار مأمول [illegible] نیابت بر خوردن از آن ثمره [illegible] نیست که سعادتمندان را

کرده و پرورده این گلستان باشند اسباب حصول تا چه غایت حاصل است [illegible] خدمت

و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رفیع [illegible] میرزا صدرالدین محمد [illegible]

[illegible] گذشته از روز [illegible] دیوان قضا [illegible]

ایام [illegible] خلود و [illegible] دوام نظام [illegible] نواب کامیاب همایون [illegible] جمع

[illegible] احوال کافه برایا [illegible] افضال و انعام [illegible] پیوسته مرکوز

خاطر والا و [illegible] ضمیر [illegible] است که جمعی از کارشناسان که [illegible] راستی [illegible]

[illegible] خدمت ایشان [illegible] رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرافراز

فرمائیم [illegible] شاد [illegible] آمال برایا و عباد

از [illegible] سررشته مهام انام [illegible] امور کافه خاص و عام را در کف کفایت

[illegible] نواب کامیاب همایون ما گذشته پیوسته همت والا نهمت علیا [illegible]

[illegible] برآنست که بمفاد اجر الا المودة فی القربی [illegible] رعایت و مراقبت جمعی که از

سلاله خاندان طیبین و طاهرین بوده باشند ایشان را بمزید [illegible] بین الامثال و الاقران

ممتاز و سرافراز فرمائیم [illegible] جمشید خان [illegible] آقا [illegible]

حضرت آفریدگار [illegible] جناب پروردگار [illegible] آن [illegible] باشد که سررشته مهام غلامان [illegible]

[illegible] بسبب تعیین جمعی از [illegible] خدمت شعار که عیار بندگی ایشان [illegible] امتحان

۸۸

رسیده باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا در بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید
درخشان جهانبانی در عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان
خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده
درینوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان دیباچه رسمی آغورلو خان
ایشیک آقاسی چون از روزیکه سحاب بسیط عالمگیر سلطنت والا گوهر افشان و آفتاب
جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشائی و جهانداری فروزان و تابان است از
رشحات ابر نیسان گوهربار و تابش خورشید گردون مدار پیوسته صحیفه اخلاص نشان بندگان
صادق الاعتقاد را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز و ریان میباشد ساکنان
حدیقه بهشت مثال دولت ابد الاتصال بدستیاری اعتقاد از چوب جنگ اشجار کام چیده اند
در ظل ظلیل بقا اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا بنابر حسن خدمات و صوفیگری آباواجداد فلان
دیباچه رسمی بزمان سلطان العالم تحیرین از روزیکه گوهر آبدار خلافت
و نجابت پایه و روی آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایت تمیّن و رشحه سعادت
پرورده و صدف میمنت بیار آورده زیب افزای مسند امتیاز و مسند پادشاهی و لوای نواب همایون ما
گشته پیوسته منظور نظر والا و ملحوظ ضمیر آفتاب نظیر اعلی گشته که جمعی از بندگان
درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته
متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را منظور انظار عنایات فرموده امام مهام
از عباد الله که بصفت تشیع و صلاح و دینداری متصف و آراسته باشند تقسیم کرده حسن اسباب ایشان که ما رحیم الله

۸۹

شه زمان سلطان
نام ... و در بعضی
نسخ لفظ زمان دیده
نشد ۱۲۰۹ غلط
محرم نام شهر است
... و دریاست
... دوم در
فارسم ... شده ۱۵ ۱۲

دیباچهٔ رسم تهنیت چون ذات کامل السجیات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب
بعنوان صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز
تمام دارد بمقتضای اینمعنی گوهر قابلیت خانه‌زاد آن اصناف نیت و صفای طویت را
بفنون انعامات و صنوف نوازشات شایستهٔ آن میگردانند که فیض خاتم خواتیم حدود و ثغور
ممالک محروسه توانند نمود و صورت استقلال از آیینهٔ احوال فلان جلوه نمود و سعادت آن بود
دارد که از نسبت بندگی و خانه‌زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انوار عنایت گردیده
بمرتبهٔ منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا دیباچهٔ رسم تهنیت در نظارت
بقعهٔ نجف از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانهٔ امکان و منظور
جهان رهنمایان است جناب مقدس حضرت رحمان گلشن وسیع الفضای ایران را
که خیر البقاع لقب دارد بگل آفتابی تا نتیجهٔ لوای اقبال نواب همایون ما بها و ضیا کرامت
فرموده همواره همت والا و جملگی نیت شامله مصروف و معطوف بر آنست که مسالک اهل
و منازل سالکان خداآگاه بمیامن ستارهٔ عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد
لهذا دیباچهٔ رسم تهنیت در صدارت میرزا ابو صالح صدر ممالک
صدر نشین بساط قرب فکان قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم
فان الجنة هی المأوی که ذرات کائنات بفروغ آفتاب جاهش بکشود
مشهور و روان مرا انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بتابانه گردانند بزلال کوثر
مثال آیات باهرات قرآنی ارض موات قلوب دل مردگان ادیان مختلفه بمجولی آمده

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا احیا فرموده و از هر آیه ینبوع
حکمتی و چشمه سعادتی بجداول قلوب ارباب عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان
جنت اثمار شریعت اغصان را بمقتضای حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و از آنجا که نواب کامیاب همایون
ما انوار آن آفتاب و پرتو آن چراغ اند و امروز حراست و حفاظت مدینة الاسلام
ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب عالم را روشنی
میبخشد به نواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح آفتاب ضمیر منیر
ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور در این مملکت از دست و دار مخالفت نامرضی
مصون و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت
شعار که نهال وجود شان از آن منبع وجه الاشرف بوده از آب سرچشمه شریعت پرورش یافته و نمایان
آثار کارکردگی و حقیقت شناسی ایشان در این دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده باشد جهت ضبط
قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی و رعایت حدود
رتق و فتق امور و تفصیل مهام نزدیک و دور نمایند بمصداق انتقال موهبت احوال فلانست مرحمی
میرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم و حاکم علی الاطلاق دبا و شاه و دانا استحقاق
که هر رگ را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخه را شکوفه حاصل کیفیتی ساخته در باره نوید ملیا یا
جهت پاکی چشم آب تطهیر بوده و از آبها چشم سیند گاه از شفقت پرده پالوده و لسانه حکمت نکه و علم
شامل اعتدال مزاج عالمگیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است بدو این نوع گرامی انسان انواع

91

موجودات و اصناف کائنات تباج اعتبار متوج ساخته و بمژده جان بخش ک[ذا] کنت کنزاً مخفیاً فیبر و من ر[ا] ... درجه
نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تألیف از رشته حکمت عملی سلاطین ذیشان بود
و ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن بر چهره ایشان گشود و از منت که خواص صاحب یقین
و سلاطین حقیقت بین شکرانه این موهبت عظمی پیوسته بوده‌اند ... عنایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافه انام نمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص منشان جهد مبذول نمایند
و بحمد الله و المنة که نواب همایون ما نیز از طلوع تباشیر خورشید دولت تنفس انفاس عیسوی
خواص صبح سلطنت تریاق اکبر عنایت ازاله سموم هموم از قلوب خواص و عوام نمایند و از دیباچه
قانون حکمت پیوسته ملاحظه نسخه کرامت شامله الطاف و احسان منظور نمایند و دیباچه حکمی در جلوس
نامی فلان توجهات شاهانه سرافراز گشته‌اند که چون شیمه علیه و طریقه مرضیه سلاطین عظام
این سلسله علیه آن بود که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت والا و اتکا بر جای بالش خلافت کبری
که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز بهجت انجمن آرایش نام نامی اسم سامی
مانند رخت نوروزی به تجدید مبذول بوده‌اند همچنین در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان سا مرکوز بود
تا در این هنگام که آفتاب جهانتاب به برج حمل تحویل نموده و ابواب شکفتگی و انبساط بر روی
خلوت نشینان اکناف و اکمام گشوده و زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام بهار بهجت و بهشت و
قران سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده به منتهی آثار از آن بار که به تدریج قدیم تجلیات بزرگ و ظهور گاه این
جلوه وقوع نموده پیرایه نام نامی بطرز سلیمانی مطرز گردید و بزم شادی و روحیه و ما نیز بر این نام نامی
زینت بیانات و رسانیدن این نوید جانفزا العهده اهتمام فلان شد دیباچه

دیباچه‌ای که بحضور عبدالرحمان خان فارسی نوشته

صنعت لاب دیده بینا که شبنم ... خطوط شعاعیش بشباک طائر آسمان پرواز نسرین
دوام مراه گیر ارتفاع نیر بین است از خوبهای عدد آن گرشته ستونهای ایکاخ صورنگار که
بنوای سبوح عددوش در رقص آید و در نقشه نوازی حیرت خزیده مردمک جهان نوردش که در
میدان مسابقت عرش تاز نیاشد مانند فرس آن صنعت لاب زمین گیر گردیدم و باغ که بدیه
توام زادن اسکار انگارش بلکه بو داز زادن مریم معنویکه قابل تحریر میشد به صحیفه شناکسی
توانند بود دستر و لشی را الفتن که ابتدا کومقال شهیر پرواز نقش زادگان تا انجال بود
چون عصاده صنعت لاب الکن ترین ست فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی افتاده
ادای متاریزان سپند و شکر رسیده تا عقل مغور دار رشته ان جبل مرکب شود کرم شتاب فروش
عقل پابند مقام را بر فراز گرسته خیال با بین عدد از دست تیز آ امتداد از جهیدن کلما کنا که شتاب
سر سخن کتاب باشد کوتاه و طی نوشته مردم دیده مقیاس آسمان پیما اندیشه چون نقشه لبند
مصدر خواب گران چهار سیلوی نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام فروتنی علت ذات کشف
... نشینی ذات الکرسی حاصل و ماکیان آسمان آشیان و خواجه اکمل بلند پروازی از جه اکرد
لطف عظمت جلال لایزال فاسد و باطل ست جز او اگر شیر اغ کبر کیانی چون خوریم
گردکان بازیچه بی اعتبار و عدد او از شرم انجماد انکار ریده عقیلش جبین شرمناک عرق ریز
سو اونا خویش عذار حال آن توخیال که تماش پای انداز شنشین گو لنار سینا یش لب ریست
چون حامل روان الغول را سر گردانی ... و مغز خرد که پرکار وزن حقیقه پای بسر پابندگان الفت

مسطوم البشوق [illegible] بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون دستار سبکساران تنگ

حوصله [illegible] خورشید که سر زرگریش را از شب کلاه اطلس گلدوز فلک تنگ و بر جامه

زربفت فراخی دامن فر عشق یگانه سطح ظاهر کره خاک به قماش تنگ است و تربیع مسکون از بنده

سپهر [illegible] تصرف اسکندر و دارا چون خشت قمار در دست قمارباز باخته می

[illegible] که از آب خود سبز است بدامن [illegible] بیلیازی از [illegible] بدست خواهش

[illegible] به عرض نیاز به گفتار بجز آنکه جبین نورانی بر خاک [illegible] بالحجر بر

[illegible] آرد [illegible] قهرمان قدرت مجال سر بالا کردن ندارد و قهقهه خنده صبح که [illegible]

سیمای سفید [illegible] گیسان نورست چون ناله در گلو [illegible] افکنده از لب [illegible]

از بیم آنکه در اثنای [illegible] تیغ تحسین بجز [illegible] در دستی رنگین با خود گرد و حنا از دست [illegible]

شیر گردون از [illegible] شیران [illegible] پیوسته در هر بید و دو شیر [illegible] که

بالانشینان [illegible] اندیشه و [illegible] حسن معشوق ازل چون [illegible] دارد هر گاه

[illegible] محرمت [illegible] صعوبت راه وصول حضرت [illegible]

دست [illegible] دل از [illegible] جریان این شغل دشوار گرفته باشد در مجال [illegible]

[illegible] کمال [illegible] ترجمه و انتقال [illegible]

[illegible] که عقده گوهر سخن میداد [illegible]

[illegible] بر آسمان ثنای خالق [illegible]

[illegible] آستان [illegible]

۹۴

طریق خوش نوشته است و آداب و رسم آنکه آب این رباعی شریف با قوام ...

و چون به نظم نه پیمایم و در این محیط سیل انشا که موجش به ساحل نرسیده ... است خوش

نمایم و به ذیل نعت خاتم رسل و مقصود کل و اهل بیت اطهار آن سرور مختار مقصود

امام المتقین لسیف الدین قاتل المشرکین قاتل الکافرین صلوات الله علیهم اجمعین ...

توسل جوییم و با قدم عذر رنگ را که طناب بنویسیم و بعد بر ضمیر منیر ... سایران ...

گشایان رموز ... پوشیده نماند که صحیفه پیچان مجلس ... عبدالرحمان ... گشاده

عقده و بسط و قبض ... محکم ... امکان ... اساس ... پیچان ... فرمان ... بیگان

... تمام ... آب زندگانی ... از جانب ... عدم ...

افلاک البته ... آید و گر ... کز ... چشم ... بدین ... افتد ... شیرین ...

هیکل ... سیکشاید ... سپند کواکب که در آن ... وضع ... عین الکمال ...

مسکن لا ... آتش ... چون ... خوشنعان ... تام ... سید و ... پای ...

و ... زنده ... آتش ... تا ... کشیدن ... وصل گران بها در کف ... نهاده

... آتش ... دهقان این کشت زار خرمن خرمن حاصل ... طالع ... ازو

... تا ... حاصل و باستعداد تاثیرات این مؤثرات رنگ ... از چهره آئینه ...

زائل ... لهذا با وجود ... این بقاع ... این ... امان ...

استوار و طلب توفیق ... بیل ... نمایند که ... آئینه ... دیده ...

باشند ... ازین گره از طره مشکلات ... گشاید ... مستول ... گل ...

۹۵

دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته شده

الحمد لله الذي جعل الخط في كل خطة حظا وافيا

جمیع حمد ثابت ست برای خدا آنکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار

وسخلقه في آفاقه وكان الكراسي والصحفي مجاورا ومسافرا

وآفرید او را در وطنهای کتابها و خطوط همسایه اسیر مقیم و سفر کننده

وصيّره منطقة العيون الاعيان حتى ما كان ناظرا او عيا

و گردانید پسندیده برای چشمهای سرداران و تنیکه شد نه بیننده آن خط و پر کرد

عباب تيّاره متلاطما زاخرا واوجب له من ديوان السلطانيا

دریای موج آن خط را در حالیکه طپانچه زن لبالب ست و واجب کرد برای آن خط از کهری جود و بخشش

مواجبا ورسوما وانبت زهرة مواره ببساتينه حدقا ومشمومها

مشاهره و روزینه و رویانید گلهای چشمهای باغهای آن مزه دار و بو دار

إذا تكلم تكلم وبلغ في كلمه غاية القصوى واذا سكت

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد

صمت ومن صمت نجا حركات متحركاته من اهتزاز العشق

خاموش شد و هر که خموشید نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مخفية من عيون الاغيار والمعنى العريان في لباس

پنهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده های

٩٧

أَسْتَارُ الكُلِّيَّةِ مَحْجُوبٌ مِنْ رُؤْيَتِهِ عَيْنُ الأَبْصَارِ حِجَابًا

پرده هاے سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینایها ز سبب

مِنْ صَامِتٍ أَفْحَمَ مَصَاقِعَ الخُطَبَاءِ بِلِسَانِهِ نَاطِقًا وَتَبَارَكَ

خاموش که خاموش کرد بلغاے خطبا از زبان خود در حالیکه گویاست و برتر

اللهُ مِنْ نَاطِقٍ أَعْجَزَ بِسَيْرِهِ مُجَلٍّ مَنْ كَانَ فِي مِضْمَارِ البَيَانِ

گویا که عاجز کرد بسیر خود اسب دوست را سفید آنکسیکه بود در میدان بیان

سَابِقًا عَلَّمَهُ اللهُ بِالقَلَمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِيًا لِلإِيجَادِ مَا لَا يَعْلَمُهُ

پیشی کننده آموخت آنرا خدا بقلم وقت بودن خود خواننده براے آفرینش آنچه نمیدانستند آنرا

الأَفَاضِلُ وَرَسَمَ لَهُ بِالبَيَانِ مَا قَصُرَ عَنْ نَيْلِهِ بَاعُ إِدْرَاكِ

فضلا و نقش کرد براے آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن دست دریافت

الأَوَاخِرِ وَالأَوَائِلِ صَارَ بَيْنَ الأَصْدَاءِ مَخْزَنًا لِرُمُوزَاتِ القُرْآنِ

متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جاے خزانه براے اشارات قرآن مجید

يَسْجُدُ لَهُ أَنْظَارُ الأَبِيَّةِ الجَاحِدَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ شَوَارِدُ المَعَانِي الطَّامِحَةِ

سجده میکنند براے آن نظرهاے انکار کننده سرکش و فرود مے آید براے آن وحشیان معانی سرکش

سبحان الله سلسل اربنیان یعنی در غلطان را در حلقه صحبت و جوه زهره جبینان این

آبرو و نه نگاهها سے سرخ حنائی محیائی مشتری طلعتان را در حدقه چشم دیده وران

این نگ بوسکه صورت زر در سکه خانه اعتبار از و تمام و لآلی کلام سماوی را از مرصع کار

از حسن نظام ست در دار الضرب نفاذ فرمان ... ضرب سکه ... ان سپرده و
... نفاذ الفاظ و ادای کلمهٔ شهادت ... ثبات افشرده ... فرمان
شاهان گرد جهان گردیده و زمانی در ... رقم شکسته بسته ... خریده ... رکوی
غرابیت نو غزالان ... شکسته و هم در انقطاع قطعها جریده ... ان ... پسند
... فروشته و تعلیق علاقه ... درست نشسته ... فرهنگ ...
... چون ... ذوالنون جا در میان ... رنگ سواد کشور علم و شهرستان ...
... نهان و آشکارا در پرده ... ان ... فرمان
... نجات ... اعجاز فروخته ... افلاطون ...
... معاد آموخته ... زادن ... چون ... سخن ... گردیده و گوهرها
... شنیدن ... بیان کشیده ... منصب ...
... احد الف نشسته و در محفل شاهان ... چون ... دارنده ... دارنده هم ...
... اربعه جهات ... منجر ... حاصل ...
... چون ... مهربان ... آغوش کشیده و در خلوت ...
... محرومانه بر روی چشم حیرت بیگانگی ... منظر ... الفاظ
گردیده چون میوه های ترش و شیرین ... مسالی نکرده و در آغوشش ... دیده ...
چشم ... جراحت ... و نقاط فوقانی حروف ... چون گره بر گوشه
... الفاظ ... در صورت لیلی و مجنون ...

نفحه سواد لیالی بسته را چون قفل ابجد از کلید کشاد و ابیات بیدر و سنبدش مخازن جواهر

مراد معمیان حروف تجمیه اش ترجمان عرب و عجم و معانیش چون لات و منات مسجود مردمان

دیده گوهری آدم اگر دال و الشمس [illegible] خارجان معارج مضامین قرآنی را

صعود بر معارج [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible] کلید کشا [illegible] کلید دار زبان

گویندگان راه [illegible] پیوند شان چون [illegible] درست اندیشان

سرشته [illegible] چون سکه زر [illegible]

گاه [illegible] چون کاکل دلبران [illegible] کشیده مد آه [illegible]

[illegible] قرآنی [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] قرآنی [illegible] قوم مغل [illegible] کلاه با [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

چون [illegible] الف الوف [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

مراکب طویل الاعناق افغانی [illegible] و اعلام فتح [illegible]

[illegible]

وحلقه‌ده وارئ عرض سطور رطو لنشده ظرف ظریف حروف اوزره كمند حلقه‌لرنده

وحلقه دائره‌هاى آن خط در پیهاى سطرها دراز بر معشوقان نادر حروف مانند كمند با حلقه‌ها

مانند پایه‌لرى گوزل چوب هر پایه با خمش تا آخر كارلرى منظور آمیزشی وصحیفه

هاسى درایسه آن چشم گشاده هر طرف دیده تا آخر كار را عداوه پسند كرده وخط

عاقبت بخیر اولدوقده مهرداره حصول وقبول ختمه یتیشن خمیس جیش عالم ستانی

عاقبت بخیر شدن او عادنده مهر حصول وقبول با ختم رسیده پنج لشكر عالم گیری

وعموم جهانبانه سى ربع مسكونى فتح ایدوب جبات ثمانیه یی سكز ملوك اتوب

بسیاری فوج شاهى آن خط ربع مسكون را فتح كرده مانند هشت بهشت هشت مشهر گذشته

ابجدى سردار ایدوب اعداد لاتناهى لشكرنك تحت تصرفنه كتورمش مضامین فراید

ابجد را سردار كرده عددهاى بسیار لشكر را در زیر تصرف آورده ومضمونها وفراید

والامى فرقانى كه گوكده ایكن قوراونك شانه آمیش یره ینیوزمیش قواعد وضوابط

بلند قرآنى را كه در آسمان بوده هست آنها باشان فرود آمده زمین را رسانیده آن خط

پیوسته منتظم ومضبوط وقلوب احادى افرادى بربرلرینه متعلق ومربوط [illegible]

چشم سواد روشن وآب نهانى ظلماتنده‌ن حدیقه بقاى خضر سبز روشش معانى گلشن [illegible]

مدارى مدت اعتبارى [illegible] سیر وجوان [illegible] چشم نرگس چشم تبان

خوش [illegible] حقنك رعایت ایدوب مخارج سراى [illegible] خانه‌لرى براه لان

حق همسایگى را رعایت كرده مخرج جاى خانهاى آن خط یك شده

حریفان ازکجی قوی اقبال شب جامه وجود کشیده تیرگون نگلگله یا ترشلو و سماع مستمع اند و

ماند یاران شبانگیز کرده شده پس جامه هستی در یک پیراهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان

آمد غریو شهاب هیامنده استماع گوجه سیندن اچل اکوپ گندوزن شمار سیاپنه تاشلر

در وقت وزیدن ان از انشنیدن اخل شده بسیار رزد شمار سیاه آمیخته اند اسے آن دو دار

تشنه دیدی که خرطنبور ... حال بارگران غنه نها و در سیاهه زنبق سگے که مرکب گرد

آن تشنه دیدی که مانند خرطنبور بردارنده بارگران غنه سرود است مانند زین آن سیاه که مرکب ابد

شقوقنده سنقط اولمش اولدار خارکه یا خلقشلر داشیای ... ابله قراب است

افتادن هلاک شده باشد البیشها سیتمراند یا درازی ... است

متقابل شنده ه التفات واجب ... یا قلمشلر سواد ابله ... ردو حالی ...

در مصاف قرات الفهاسے حرور ... خوش آمده اند خوانهاسے طعام ...

چکلمش و ظروف واری صف صف خوانلر سطور ... عین فتان چشم ...

کشیده شده و ... ظروف دائره یاسے انخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم ...

دلربا ... قدر ... طاسہ نقش ...

در دلربایی پرنیاد ست ... نگاریان چشم ... طریق قدر ...

نهاد و صاحب سواد که مردم ... نکته ... حسن خطوط ... خطے

برابر ... دانسته و صاحب قوت خوانده ... مردم ... صاحب سواد ... خاصیت ...

سیاه پوش ... حکایت ... تعبیری ... و ... خواب پریشان ... اول حکایت

بسے سیاه پوشان حکایتے ... و این خواب پریشان آن ... آن حکایت را

۱۰۱

مجهول الخاتمة والفواتح ... نواحي حمدك أوسع من أن

که ابتدا و انتهای آن معلوم نیست ... ای خدای من اطراف حمد تو کشاده تر است از آنکه

تبلغه بشوط أقدام القلم ونكون بلساننا الكليل

بپیماید آن را ... یا بسبب ... بزبان خود که کند است

محصي البعض من نعمائك العظام عنا وأحصى علينا

احاطه کننده ... بعض ... از نعمتها ... ترحم کن بر ایشان

الاحسان ... آثار ... الشان وصل على نبيك

... از لغزشها ... این کار ... درود بر ... تو ... رها

الادنى والجنان وعلى آله وأصحابه الذين ولاهم العباد

... و بر آل او و یاران او ... آنها را ... بندگان

خط الامان خصوصا على أخيه وابن عمه وقاضي دينه ووصيه

... خاص بر برادر او ... و ادا کننده قرض ... و وصی

عيسى ابن ... أيام اليقين ويعسوب الدين عليه

... سر ... پرهیزکاران و ... دین

الصلوة والسلام ... ای ... و ضمیر ... بنیان

... ما ... که عبارت از وجود ... و

و ... وجود ... صفه ... و امر ... کتابه ... اوراق ...

١٠٣

وحکایت بقا و ثبات وجود یان جان سست اینکه حال گذشتگان را بعد از آنکه استخوان
شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث لیل و
نهار شده بدنباله داران آن قافله که در حقیقت بتقاضای قضا و قدر
از قفا آمده در پیش نوالست ؛ این قافله چو ز شان سبحه پس و پیش ندارد ؛
پس آهنگ طائفه دیگر اندر ساند جز خط نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را
که مانند جستن شراره و درخشیدن برق از زود گداز و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده
تبارزه روی بالکورهای بهاری بنظر بینندگان در سحارو و از ذره چند و
و برهان تا حضیض منزل و بستان گوناگون شفا ذاچون شستاره جرگه فوج فوج و جوق جوق
مناسب مذاق تماشای هرکس نگاه میدارد و از آنجا به پیدا و روی اینچه سرایا کار
عقل را تدبیرش حیران سازد کلام معجز نظام جناب مقدس کبریاست که موج
احسان آن دریای بیپایان چون گوهرهای غلطانش بجیب و دامان استحقاق
بینوایان کوی امکان ریخته پس بساران این بوستان و بلبلان این گلستان را
آنکاهی از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و
در کار ست و کهندار استم حروف جهت اخوان ره دعا سنج و یاران ره وفا سنج
بتنقیح و تشخیص آن بذل جهد نمود دیباچه که بقلم مصنف نوشته اند
بسم الله و بالله و الحمد لله باسنی نهایت و الا رحمن را ثنا و ستایش در خور است
که بدخشت از زین بنا که عبارت از کاف و نون است فرش افلاک و مرصع

خاک و مسدس جهات و گردش ثوابت و سیارات را ساخته و قبهٔ تو بر تو گردانیده را
بی‌عمود گاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده
و فکرش خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده و در بزم نطقش
عدم زادگان اسما و افعال بعضی مست ناز و بعضی رباعی خوان و کلام کلمات
در بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صول تحسین در رقص جولانند حرف مدغمش در بیت
محفل انبساط چون بیاسه گوی نشاط بحرکت شده بخیال وصال و دوام در آغوشش
هم‌بستر خزیده و معانی رنگین برفاقت الفاظ محرم تا بخانهٔ زلف شاهد منظوم و منثور گردید
الف که با استقامت قلم و انگشت نماست در کعبهٔ کویش همزانوی سکون و حرکت را
انتار ساغر رحلهٔ سعی [illegible] از خجلت اعمال را حجاب [illegible] اقبال در تکاپوی طلب معلوم
و نبودن [illegible] مقام ادا کلم و لای گفتگو محکوم به مجزوم ست حروف بی‌نتیجه در دبستان
حیرتش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طایفه را زلال هیچ خاموشی چون گل در تخمیر تصویر
طنطنهٔ لا تجهر و از زبان [illegible] سر رشته را در خوابانیده و مستقبلات را الهام لا تقلد ابر خاک ذلت
نشانیده عین الرزق [illegible] بنیاسی چشمهٔ امید پیوسته از جداول زبان در فوران و نون چو
ماهی بر خشک افتاده در شباک خیشیم طپانست این سوداگران ظلمات دوات را که
بضاعت آب حیاتست هر چند بر مرکب باد جولان زبان جلوه شرار و درخش ست لیکن
در محفل خطوط [illegible] آنکه بسبب انفاق سرمایه را انقصانی رسد تا نقش ست سبحان الله
چه بو العجب شیوه گانند که گاهی از غایت [illegible] لباس یکدیگر می‌پوشند و گاهی

خاک و مسدس جهات و ورق‌آرایش ثوابت و سیارات را ساخته و قبب توبرتو گردانیده را

جیدو نگاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده

و فکرش خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده و در بزم نطقش

عدم را دکان اسما و افعال بعضی سه تا ستهٔ نواز و بعضی رباعی خوان و کلام کلمات

در بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صول تمکنش در رقص و جولانند حرف مدغم در بیخ

محفل انبساط چون پیاسهٔ کوثی نشاط بحرکت شده بخیال وصال دوام در آغوشش

همیشه خزیده و معانی رنگین بر قامت الفاظ محرم تا بجانه زلف شاهد منظوم و منثور گردید

الف که با استقامت قلم و انگشت نامست در کعبه کو پیش هزار نوسه سکون و حرکت را

انشار ساخته رحلهٔ سعی و به پیچ از خلیفت افعال را بجا سعی اقبال در تکاپوی طلب بعلوم

و بنبودن بمقام ادا قلم و لای گفتگو تکلم به مجزوم ست حروف شیخ در دبستان

حیثش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طایفه را زلال بهمین خاموشی چون گل در تخمیر است شوید را

طنطنه لا یجهر و از بان رسیده با دخوابانیده و مستقبلیات را الهام لا تعلو ابر خاک ذلت

نشانیده یعنین الی روی بنیاسه حیثیه امید پیوسته از جداول زبان در فوران و نون جولان

ماهی بر خشک افتاده در شبابک خیاشیم طپانست آیین سوداگران ظلمات دوات را که

بضاعت آب حیات است هرچند بر مرکب باد جولان زبان جلوه هزار و در خشش بست

در محفل خطوط بسبب آنکه بسبب انفاق سرمایه را انقصاف رسد تا فقش بست بخیش سبحان الله

چه بوالعجب پیشه گانند که گاهی از غایت بیلاف لباس یکدیگر پوشند و گاهی

بنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح با

آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر صدف رسالت شمع شبستان بشر و نبیین

آخر الکتاب قضا و قدر اشرف رسول ثقلین و نتیجه صغرا و کبری نشاتین انگشت نامی مقرراتش

درگاه قدسش مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته آه تمام را از فروغ هلال امال

اعجاز کاس شکست در کار انداخته و پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین

متینش یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه و مفرج

همه و قاصم ظهره و حقو عقیده اسد الله الغالب مظهر العجائب و مفرق الکتائب نور

الله الاعظم سر الله الاکتم و برهان الله الاتم و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف

پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف محمد الطاهر الوحید الشریف که چون علم صرف

مبدا علوم و منشا قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بان مشید و رعایت خطایای

فرقانی باسباب آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام شان در مهام آن بیش بوده

عزم شان در سیاق بحثش و فحص مبانیش بوده معادن اندیشه را شکافته و گوهرهای

گران بهای رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار

تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن محصلان این عهد را نظر باشتغال علوم عقلیه از توجه

این علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته غفلت آید بار تجاهلها

و تغافلها و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و وعورت مناهج از تقاضی

شده الحق آن دشوار و بدبختیت این متاع گرانی کم خریدار است چون در منقوت بعضی از خلان

۱۰۷

و اصحاب ایمان را که حسن اعتقاد با این غریب دیار دانش بود دواعی دریافت بران داشت
که دوشیزگان این فن را که در استتار نقاب عربی از دیده اکثر پنهانند بتجلی وحلل زبان
فارسی آراید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنا بر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول
با کمال تعزیع بال و تشتت حال ارتجالاً بدان قیام نموده بتاریخ چهارم محرم الحرام سنه ۱۲۸۸ هجری
پیرایه تمام پوشیده توقع داشت از ناظرین آنکه اگر بر خطاء وقوف یابند و اصلاح آن نتوانند
بذیل اغماض بران پوشند دیباچه رساله که بزمان سلطان در آداب
تعلیم جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان لبستگان
طیور که بلبل مست از روایح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از جاشنی
شهد ثنای او در شوریست واقف ست که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه بباده و ارغوانی
میباشد و چنانکه اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسانیدن نشأه باده انگبین
دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در اداء حمد حضرت بیچون پایه تکافو و نسبت
تساویست تازی بلفظ یا رحمان سلسله جنبان سوالست و پارسی بعبارت بخشاینده
انس و جان طالب نوال شاهد مطلبی که در خلوتکده عرض حال عارف پیرایه یارب
دیرپرداره فاخته ایش در لباس قدوس بصد تاب و صفه اظهار جمع آرد و سر اسید ابد الآباد وحید
یا پیوست و ترانه مرغ شب آهنگ زمزمه یادوست از جدول زبان عارف سبزه حق میروید
و طائر شب زنده دار تیر حق میگوید در ولیش ژولیده موکه زبانش و تقدسانش بیت بیکلف احتیاج
شانه زبان را آورد و هدهد بجبر و شعار تجرد موسر شانه نمیدارد زبانداران یاد دانش که زاده پرورده شهرستان بینش اند سپیداً

که ندای اعجاز انتما و آن سن سنجی محک عیار اندیشه خوبی مربوطه اخلاص یقینی است و از آنجا
ست که جان عارف هم از ذکر تشنه ثنا و شیدا و در جوش قم هم از شور عیان فریاد مرغان
خوش نوا در خروش میباشد تا آنکه زاریکه شیرازه حلقه صوفیان صاحب حال تواند بود
از دایره طوق قمری خارج نیست و آهنگ سرشاری که رنگینی صد چمن گل تواند شد از
ظرف پیمانه دل عندلیب زاید نه سحرخیزان گواهند که شعله شوقی که از دل بلبل نابه
میکشد سبقت تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و تهنیت اسلام و تسلیم خاموشان دیار
بسته زبانی نکوبش نکته سنجان گلستان عرفان نرسیده از بیقراری در مقام سنگ گسترش
صدای ایزدی سبحه آهنگ ناله که از دیوار و در که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج از ادا
نشود و ترکیبات سخن با سجع هر کدام لفظ آرایند که از صدف که گوهر در دهان دارد و خاموش است
شرمنده و نشو و نماهای اوج سعادت نیایش از زیر آشیان ازان و والاتر است که صید
دام حیرت شده و صوت سخن سرایان شود و پرواز گاه عقاب خیال ازان بالاتر که تماشای
چشم بسته افهام بنی نوع انسان باشد آن به زبان طوطی مقالان را درین مقام
زخم دندان ندامت سینه باز میسازد و طایر شوق که شعله پرواز است شل است از دو
این مطلب پی انداز و اگر بدانی که رنگهای پریده صید کدام سیر شکار است هر از
آشیان طوق گریبان برنیارد و اگر به بینی که پر افشانی های طاووس آتش رنگ نگین
چه قدر شعبده بازیست جواهر ثمین عبارات را در اعداد خزف ریزه نشمارد تعلم مکتب خانه زبان دانی
که بیش از شور انگیزی زبان فصحا مانده کلام بی نمک بوده لا احصی نکته پیرا است دیگر نگوییم

۱۰۹

چه گویم ابا ذری بلبل حمد لبیب حضرتت را بمعبوده عجز و تسلیم راه نهایت و دیگر بکدام بال و پر سیم بگرد

گلهای ستوده جگری لعنت سید البشر عندلیب ناطقه نواطراز سبوحی پرواز این چمن پرآفت شد

دلنشیند بپرورد گرد دو زنجیر سیر شکار صیدگاه امکان که بلبل طلبش جبرئیل امین مانند خواجم سلم

ابراز و حجر آسمان سرگونیا شیا بابین تیره خاکدان آرد و حصول مطالب جهان کدیان از شکارزاری

و صید لا تعد و شمار و جمیع انسان شکار شیطانرا بدست معجزنما از جان شیرین سیر نموده

و بازی مردم خوار حرص آندرین رسگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده صبح و لباسی کافران تا

ستایند ابیات از شاهین بیان واقع قبیله خوار اند و دیده مومنان در شبها و روز مانند شاهباز

بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از قربان شیر عشقش چون بهلو سپید و درشت

عدل و احسان با مشیر آهنین مرغان قوی بازو دست قزل قوش باده نهنگ شیر شیر

رام و قربان پذیر پرد آهوی شکار چشم خوبان مدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها عاقل و حشم

در مرغزار شاه مسیح عدو شکار است بلکه بالا دست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز

طراز حضرت صید کار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفار پیشتر

در نظر بود و با وجود رسیدگی بنهایت چون مرغان شکاری نو آموز شب تا بروز نمیغنود

چندان شاهباز یکه تا چشم از ما سوای دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته

است چنین باز که از صید اسلام سرنیاید و هما بدین همایون در قلعه قاف امکان

بال همت نگشاده صلوات الله علیه وآله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین

و لقد بر شیر صیادان معانی و میرشکاران شکارستان نکته دانی

[illegible]

نکته دانی که بال اذهان براوج آسمان طیران دارند تطبیق میکرده اند که غواص بحر معرفت
و هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بیابان برنیاورده و هیچ پاسه که به شبیر عشق حقیقت ذره
[illegible] دیده که چه سنجم در پیش [illegible] و سوخته در شعله آتش شوق میدانند که بهر شراره
سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوقی می بینند که آب گوهر هیچ دریای عمانیست
حضرت مولوی [illegible] بقفل رشته سطور کتاب بسته و طلسم تحلیلش بر شاخ لرزان قلم و لام شکسته
ست و گره در چین [illegible] رنگ [illegible] بیچون [illegible] و در معدن هر شغلی
گوهرهای گران بها بغفته نهفته ست و جواهر گران بها دران کانست که تیشه نقاب
از زبان [illegible] رسیده طراوت سایه پرورده گی در جمال شاهد گردست مشاطگان پرده
جمالش نکشیده هزار دسته ازگلهای گلاب کشیده [illegible] تواند یافت و [illegible]
[illegible] چاشنی نتوانند یافت [illegible] انگبین [illegible] مردم [illegible] شهد از حقه سر [illegible]
طومار عمر [illegible] ست یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه بسر وقت آن
نرسیده و دیده ضمیر رموز [illegible] آن نقد [illegible] وجواهر [illegible]
که اگر منظر حقیقت بین دیده شود [illegible] کلاه [illegible]
نرگس شهلا [illegible] آتش فارغ نشسته [illegible] تسلیم [illegible]
از هر چه در نظر آید بسته اند [illegible] تعلیم معلم شان [illegible] و [illegible] ایشان صیاد
[illegible] فرمان [illegible] آزادگی چون سرو [illegible] نشان [illegible]
وگشته زاد [illegible] قناعت شان بی آفت ست [illegible] صیادان [illegible] نقش نگار [illegible]

[illegible]

۱۱۱

باآنکه بینیازی و تقدسی خوش اشتغل ست در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میان شکار جهانیان با وجود
در عرض گاه سپاه شعور بانسان که خلاصهٔ جمالست زلیف و نرمیم خروش نگاه رعنا غزالان
غالب حریف ست و چون ابناء نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته و بطریق
سایر علوم در آن باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و بتکلیف تعارف زبان که بیشتری از کارگزاران
این امر جلیل ترکان می‌باشند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف و
تصنیف درین نه پیموده اند و با وجود تخصیص و کمال شرافت این علم را دفتری تا غایت بغیر
از فرو زبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از متتبعان کتب
نشنوده و امروز که عشرت سرای این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان بهجت تمامی دارد
بر سر آنچه خبر پیشان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که
دیده وران را شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط آن جناب
حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الادب را
قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتبا ساخته آنچه از تعلیم پاسبانان والا
خان الاشان بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد
بنخواسته المامور معذور سپیچم انیکار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس
از دقیقه شناسان رموز باریک بینی آنکه اگر خطائی وقوف یابند بر سبیل جفا بی‌محابا
نتازند و باز اعتراض بر بنای تصنیف نیندازند و باصلاح آن پردازند والله الموفق
و المستعان تاریخ کتیبه واقعات حال خاقان صاحبقران سلاطین صفویه نوشته

ستایش خلاقی را سزاست که زبان محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر
کرده که در فضای حدائق سخن همای بال فصاحت کشاده و دل معرفت سرشت را
بصیقل قدرت جلای آیینه گیتی نمای داده که شاهد رضا و تسلیم در مرآت او جلوه
ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی‌نیازی درهم پیچیده و فلک گردون را از اشک
فانوس شیشه بر کشیده از اختلاط شعاع خورشید عالمتاب طلا بهای شفق رنگ کشیده
شوخ‌چشمان ازان در نگذرد [illegible] ستایش که رواق [illegible] جلال [illegible]
لباسی دوخته کهش یکورق از دیوان عظمت و اجلال [illegible] زهی جاه [illegible]
تعالی شانه الله اکبر زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از هیچ تاب کند. الفاظ
نارسا چون [illegible] در دام مانده و در لباس [illegible] لامکان سیر [illegible] پی [illegible]
رفته‌اند و چمن پیرای الفتش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده [illegible] جهت
مشغولی گریش زبان سوسن ابر سر تاج اعتبار کشیده خواب بلبلان را از دیده بیدار به شوق
تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرت از سبزه و آب بیداری و خواب را
درهم آمیخته دست قدرتش از سر و برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و پیچیده [illegible]
[illegible] جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن برهم دریده مثنوی ساخته
از لطف بی‌نیاز خاکیان * چار حد باغچهٔ کن‌فکان * دیده‌ام این باغ بی‌انتها رنگ و بو *
یک گل رعناست شب و روز او * چون قدرتش نسبت [illegible] * اول از رو مانده نیرنگها
یکورق از دفتر او روزگار * یک گل خود رست ز باغش بهار * قدرتش آورده برون [illegible]

یوسف روزی از چه تاریک شب به کوه چو سر خط فرمان نهاده و اندر گریبانش گل [illegible] داد
گل برفراز منبر شاخ از شمیم عنبرآگین لطف خلق او لب گشوده مهر آسمان مانند طلایه [illegible]
ماه نو از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را با انگشت خطوط شعاعی معلوم نموده
خواب را [illegible] یک روز نمانده بیدار دلان ساخته که بان جزئیات اقلیم اقبا و سگی و تسلیم را
توانند دید و از این گلستان بانو سبب بود گلهای بی اعتبار توانند چید [illegible] دروان کالبد انسان را
سبعون استخوان و مناسب نفس [illegible] رشته دار مرآیای تجلیات ظهور نقاب حجاب [illegible] پیش
چهره جهان آرا او رشته [illegible] را از شعله شوق چون داغ لاله برتخت بلند پایه [illegible]
میاز و دیگر [illegible] مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار سی انداز و در سجال اگر خامه [illegible]
بیان باز بان چو بین و [illegible] شیخ [illegible] دریا [illegible] پوشیده خود را با انگشت [illegible]
نموده باشد [illegible] عیب پوشی را از این آئینه نقش نما [illegible] زده [illegible]
علمیت که مرآت حقیقت نمای اشیاست از نفائس محمدیت چه تحفه برم که چون
نگاه از آئینه بازبین دلشو و بیت ای حیرت صفات تو بند زبانها و انگشت حیرت
زبان در دهان ها و با شوق دل چه سازم که تا آنکه چون حباب [illegible] با نم را آب کرده باز هم
سرگشته [illegible] این آرزو [illegible] ورد با نم وصف او چون بوی در رگ
گل بسته [illegible] از این شنیدن نام جانان [illegible] ولی نعمت حقیقی که پیوسته
از روز و شب [illegible] گسترانیده و [illegible] در روز [illegible] احسان یک نسبته
رسانیده [illegible] حضرت [illegible] مظهر [illegible]

اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایه ذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری
رسانیده اجزای پریشان این مشت غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره
انگشت قلم صنع اوراق حواس ما را در یکدیگر پیوست الطفل چهل روزه که دست پروردهٔ قدرت
او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و جارقب خلافت عظمی از عنایات [illegible]
بر روی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ازین ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود
در جداول عروق و اعصاب انبیا و مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این زلال
حیوان در گلزار وجود انسان به یار غریب الدیار [illegible] هاشم رسید شعب مختلفه اشرف
در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از خوضهٔ قلب [illegible] سر بر آورد و فوارهٔ
جوش سرشار زد و جانب نیک نجیبان [illegible] وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین
ادراک با صدق سخن لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد و مفتاح
ابواب مسدودهٔ قلاع سبع شداد و طایر بلند پرواز سدرة المنتهای الا و ستی
خیر با بیه سرشت و وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد
تکوین در مطلع شریعت مقدسه اش سرچشمه انهار منبع اصول و فروع شب معراجش را
مانند خسروان [illegible] علم آفتاب پیکر بیسر و از نجوم درخشان دریغ گوهر نگار فتح و فیروزی
در بر گرفتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خوش دلیل و رهنمای
لامکان خیال [illegible] از جناح جبرئیل [illegible] آنکه چون مه دید
خورشید جهان آرای او بگذشت افول در تماشای ید بیضای او چشم

تا شب کور را که ذره و نقد فروغ خورشید جهان افروزست با بشارت باشارت انگشت
عدالت امین جهان تا رسانیده که هنوز رنگ شهابش از جبین سپهر نزدوده عرفان
و یقین تمر پیشرس بستان کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بخطاب شورانگیز انا ازکم
نمایش مانده امتیاز نتیجه صغرا و کبرا انجام و آغاز بهشت محمد صندل مرات منش بین
نظر پیرای چشم آفرینش صلوات الله و سلامه علیه و سر لوح مجموعه ولایت
و امامت نقد کامل العیار گنجینه شجاعت و شهامت تاز مضمار تسنیم الفضائل لا فتی
خلوت نشین بیت احمد [illegible] و [illegible] گوهر [illegible] انگیخته و عدو [illegible]
شمع مهر فروغ لگن مجالس افروزی و بزم طرازی [illegible] گوهر دریای بینهایت و حجره [illegible]
خیابان اسرار شهود آزاده سرو چمن [illegible] بنفشه آزر [illegible]
سدرة المنتهای خلد برین اجتبا و ارتضا کریمه [illegible] توفیق آیه [illegible]
تفسیر [illegible] سهم ملک نبوت راستی [illegible] دهقان مزارع آمال خلایق
منظور انظار الطاف خالق خضر خام آجام [illegible] لطف منبع زلال وجود
[illegible] و [illegible] گمگشتگان سبل مصلح [illegible] و فائق [illegible]
[illegible] الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب
و مظهر الغرائب مثنوی علی آنکه یزدان [illegible] ولیست
دو عالم و دو کف کریم ولیست و اولاده الاطهار علیهم الصلوة
[illegible] [illegible] صدق [illegible] [illegible]

۱۲۸۵

متصل گردیده رابطهٔ حق ایمان اصناف امم وکافهٔ بنی آدم ازین بارسین

ویقایان اشد رسید که این گم گشتهٔ تیه سیاست علی واسیر سلسلهٔ پا وبستگی را نیز

ازین سلسبیل فیضی وازین چشمه سار غیبی نصیب گردد و مجد دست علی وآلها الطیبین الطاهرین

وبعد بر مرآت خاطر مسیحا جان صاحبدل باریک بینی ودقیقه بندان نکته سنج معنی آفرینی

که بتوسط سما قبیل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش ومنطبع

میگردد اند که چون بمقتضای انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کائنات را از ذره تا کره

دست احتیاج ودامان ارتباط بیکدیگر پیوسته ومستحکم ست بر هان انجمال کمبیدن ... آنکه

چشمهای ضمیر امیل توسل بانهار عطیه دریای بزرگ را بهمین حصول مهیطی پیوسته ودرکشا

بیقراری دارد چمن پیرای این نزهت آباد است سیلی خوار امواج بحر طوفانی بیم وامید

محتاج بطاهر وجید پیوسته در آرزوی آن بود که بامان دولت صاحب شوکتی تشنیت نماید که

بهمت منظور نماکره ... آستانش را کحل جواهر دیده اعتبار و بنجار چاکرانش را سرمایهٔ افتخار

[illegible] ... مسالکان یا در انتباع نتوانند شد بهانا در هنگام سگالش این مرام دیدهٔ بخت بیدار

اختر فیروزی گذار ... دعا را اجابت در آغوش ونهال طالع اثمار حصول مطالب بر دوش کشیده و

و در تلطف حضرت خدیو زمان فرمانفرمای جاکمان ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی ...

سلطنت ودادشاهی ماهی اوج سعادت آسمان بلند عالی معارج سر بر ارز ... گل

گلستان خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت پیشتاز ابر دست گوهر بار ...

امداد پرستاد شجاعت گوهر دیده ...ی قوت بازو توانایی ... درس خوانان علوم و آداب

۱۱۶

۱۱۷

طرز و الی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیر است دست ظفر و نصرت روشنائی

دیده فتح و نصرت شعشعه خورشید جهان کشائی پیرایه عرایس اوج بخشی و ملک آرائی

یکی از عجوبهای نقش نجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاک راهش همکارسی سرمه سلیمانی

برتری نازل ترین پایه مرتبه بلندش سروری ادنی پایه سلاله قدر ارجمندش بنظر فطرت دانی

سواد خوان صحائف غیب و شهود نکته دانی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود عینک

دوربینای ضمیرش آینده گان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه دیده فطانت

گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث را از شنیده عدم شنیده سکان عشقش مرایای تجلیات

ظهور آسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده

داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان سعت آباد ما و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا

و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز نهم ربع مسکون سایه مرحمت خالق بیچون دم جان بخش نسیم

روح پرور ید بیضا موسی اعجاز گستری لباس شطرنج گردون را شاه فرزین هنر لوای عظمت

و اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین نازنین خرد سال بزرگ

فطرت درویش پرور و الا رتبت نفس مسیح صادق آگاهی حیات جاودان قالب باز نشاهی

آشنا ابو سعادت مسند عاج معارج پایه بلند سه شکل رساند بیتای سایه پرورد عنایت لایزالی

سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشنی سحاب گوهر باین همت متوجه دریای جرات عمل

بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد خوشخرام حامل کوکب عدالت طرازی نامل وداوری

مظلوم نوازی شمشیر شاهین تیز بال خصم انداز صدای کوس بلند آوازه سرافرازی درج

[illegible]

متین مذهب و ملت رتق معقول دین و دولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه
سفینهٔ امکان نظم گر نبود بنگیش در نظر ؛ فاخته بیرون کشد از طوق سر ؛ دیده خورشید
نگهبان اوست ؛ گل چمن غالیه گردان اوست ؛ آنکه کند حرف سخایش رقم ؛ روید پیش از
پنجه چو ناخن درم ؛ گیرد اگر زیر لوایش قرار ؛ سایهٔ خورشید نجوید فرار ؛ حفظش اگر عود براتش
نهد ؛ دود چو زنجیر ز هم نگسلد ؛ بسکه بود عارض او نور فام ؛ پای بهر جا که نهد در خرام ؛
از پی نظارهٔ جان در بدن ؛ عینک از آن خاک توان ساختن ؛ عدل وی از بسکه کند باز جوا
نسبت بجنسی ظالم خطاست ؛ گر شکند شیشه صحن چمن ؛ زنگ برد از رخ سنگ یمن ؛ سنگ
که زبی نبود در گذرش ؛ شیشه شود بسکه گداز دلش ؛ خسرو فیروز فلک دستگاه ؛
شاه فلک مرتبه عباس شاه ؛ که به پیشوایی اندیشه پر او استادی فطرت علم اشتها
بر افراشته اند قامت قابلیت و دستور العمل آداب دارکان قافله سالار سالکان طریق
القیان انتخاب مجموعهٔ انفس و آفاق جاسس مجالس احتبا وارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون مظهر
دقائق ظلمت و نور نور حدیقه دانش و نور حدقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار فیض
دول فروردین گلشن شگفته روی اردی بهشت از بار همیشه بهار تازه گوی خامه بیست پایان
بقوت دستیاری ناخن نقوشش بیگانه دین متین برنگ خدا شناسی و پرهیزگاری سر انگشت خامه
گره گشای عقده دزیهم در احیای رسوم آداب برتری معجز طراز عیسی بهم پاسبان حرمش اعتدا
خامهٔ واسطی مسلاد ظلم از رزم امکان بیرون انداخته بزم آرای عقیده قش بر جاسوس هم ناشر
ساخته خامهٔ از نامش سر افتخار بلند مرغوله مدار حسن خطش چون بیم وتاب الف شبان

119

قلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز بگسستن حبل المتین جان ازین بر
تیغ هیبتش خود بخود چون رشته نفس در کار گسستن نقد اخلاص انه کیمیای اعتقادش کامل عیار
در تحصیل مدعای خیر روز و شب مانند دل ارباب شوق بیقرار شاهد فقر از مقتضای الفقر فخری
از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده پیوسته در کتمان سر آسایی بجان کوشیده با آنکه غبار
موکبش پرده پوش ماه و خورشید دست بر دامان تجردش گرد تعلق ننشسته هرچند بست و کشاد امور موقوف
بتحریک مفتاح خامه دستی بر بسط آمال می دارد حضرت شاهنشاهی دل بر هیچ نبسته تا بدر در عهد بیتشم
از بیم گرم اعلی در بوته گداز و خامه از فیض راستی و سعی تسلط بر عالم دراز دستی در معرکه خصم انگیز
اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در درشتگری دیده و ستان ملبیت پای سرمه سیاهی مشکوه
قدرتها و چون بکف آرد قلمش بر ورق شعله نگار رقمش گر نبود خامه او تنگ شوق پا نشسته شود از سحابی رق
بالانشین کرسی جاه پایه آفتاب مرکز دیده بینائی گردون گردان غلام قدیم آستان خلافت نشان
سلطان العلمای اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان الامجد امیر الامرا وزارت اعظم آراسته چنانچه
از افراد ناس ممتاز مشتهر اقتضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این
مشتاق بیقرار خدمتگزاری سالک سلک چاکران سده سنیه آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره با
رسیده مانند سنگ بیقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان پوشید از بین
اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شده و از حضیض ضعف نهال که در حقیقت فروه فلک جاه جلالست بر اوج مجلس قرب
پرواز نموده نغمه رفته از بیجانب اخلاص ازان طرف التفات در تیره روی تر زاید بود تا مجبوری نفوذ سر از اکفاء امتیاز یا
بو سته قلم شکسته رقم این مجموعه سلسله وجود و عدم پیشکار خامه عنبر ختام آن گزیده اوراق زبان رضا

جولان عقیده تلفیق استعارات و تنمیق عبارات با وجود رتبه بلند و ولی نعمتی و خداوندگاری
و بنده نوازی زادگان طبیعت را پیرایه اصلاح میپوشیدند. هرچند بیگزبانان از عهده شکرگزاری
بیرون آمدن متعذر است که باین گردش شایسته ام رهین منت انشای کاتب و آغاز حال که
با مول دوری بندو جانا از شکایت لبریز گردانیده راه تسلی میگذاشتم که ازین راه اکنون امکان
بازگشت نبود دیگر با پرویی آن مقدم اجل رقم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشید سبحان الله
خامه که بنده های ذاتی مانع سیر او از وطن نمیگردد چه غایت سرکش و سبک خرام است که عنان
سخن از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای بی نهایت رسانید آن به که
به نیروی تائید آسمانی عطف عنان نوازی مطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز باز
به نوازشات که از آنجا سب لحظه میگردید مانند سایه که عدم انفکاک آن از نور امر بسیار لازم و
خدمت شبانروزی را بر خود واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از انجاکه حضرت ایران
مدار خداوندگاری از کلیات و جزئیات مامور ارتکاب امری سبب معروض اعلیحضرت
ظل آلهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان
ناز و نعیم هستی بودند و چنانچه مشاهده را بتوسط مرآت صافی روشنای مردم دیده
حاصل میگردد و بمیامن خدمت آنوالا مرتبت صفای طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت
ظل آلهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بوده خواهش
آن داشتند که لاسیما واقعات زمان آید تا آبان رشته اتساق و انتظام
پادشاه ۱۲
در آید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بمقدار که ... طلوع

نیّر عظمت و کامگاری جهان مثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب
نموده از هر خبر وی از جزئیات اطلاع تمام دارد و در سلک تحریر آورده ازین خبر اعجاز اثر کلاه
بر اطراف دیده سرانگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم
عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشایش یافت سلطان آرزو در کاخ دل
بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینهٔ خاطر برخاست نهال آمال را از بار دلکش گل عیش
باثمار مقصود بارور شد از جدول خامه آب معانی گلشن صحائف جریان یافت شاهدان
الفاظ در بزم یکتاوی معانی دوش بدوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشود و آوازهٔ شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائدهٔ الوان معانی صلا
درداده تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازهٔ شاهنشاهی حاصل شود
رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید بیداردلی ناهید گویائی آب دورگردی
خواب پیش بینی خرم درستی نهفت جزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم و رنگها و دیدن
لشارهی در عروق رسیدن دعای مستجاب بشوق راست گوی میزان استعداد
نقار دوران از مبدا فیاض مستفیض فکرت و خیال [illegible] الفام شد بیت در گنج معانی
کشادم بزبان تا دل بمعنی غوطه دادم چون امتثال فرمان لازمهٔ سرشت اخلاص
کیشان میباشد. با وجود بیمایگی و فرومایگی پذیرائی این امر شرف شد اکنون امر که
جهت انکشاف این مرام تبیین آن ناگزیر می‌نماید آنست که چون پردهٔ وارا وسباز ان
الفت که بسرانگشت خامه نقاب از چهرهٔ اسامی برگزیدگان بزم برتری اسیتی

۱۳۱

فرمانروایان سلسلهٔ جلیله هرجا که تقریب سخن واجب میسازد بر گیرد و لهذا بر ذمت مطلب
نگار واجبست که بعبارتیکه تشنه لبان فیاسف خواهش را از ان تشفی حاصل تواند شد
پرده کشای ابهام اینمعنی گردد دیباچه شروع القاب آبا و اجداد
شاه عباس نگزدا سے آیینهٔ حقیقت نماے ملت جعفرے ناسخ آثار
چنگیزے و اسکندری عارش نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن
گوهر خورشید فروغ دارای گیری مجاهد معرکهٔ خصم اندازی سرافراز شیوهٔ گردن فرازے
فاتح مدینهٔ جهان کشائی به نیروے تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار قرون
قامع بنیان ظلم و طغیان رافع الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت جلیل
جالس اورنگ سروری شاه اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان
بخش بحر طوفانے ملک آرا عتضاد سلطنت و استظهار عالم مدارے شبنم گلهاے
دولت و اقبال نامیه ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیاے نقود آرش و اطمینان
شاه طهماسپ علیه الرحمة والرضوان را نواب جهاه حشمت مکانے جوهر پیکار کار اقلیم کشائی
فارس مضمار دلیر گوے دولت ربانی سپیدهٔ صبح فتح و ظفر مطلع غرائب و مظهر آثار
شگفته طراز علم صاحبکلاه عنه و تاجدار ممتاز شیوهٔ خسروی و بختیارے صدر نشین
صفهٔ حق طلبی طغراے منشا شیر برسنگی و الانسب مردمک دیدهٔ بیدار دولت
آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب عیش و عشرت سواد خوان موهد
صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدائع نگار قضا طرح غریب معمار بدائع

ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمه معجز طراز
سلونی کلب آستان امیر المؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شهریار
دارا دل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان
فردوس مکان شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون چاشنی طراز نعم الوان اخوان
سپهر بوقلمون دائره مرکز سلطنت کبری مرکز دائره اقبال مسار راتبه افزای
ادراک وظیفه خواران شعور قائم مبانی مشیده فسق و فجور محی مراسم
ابراهیم ادهم مستأنس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفی و جلی
شاه صفی را نواب خاقان رضوان مکان و اعلیحضرت جهانبانی مهتم
امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف فضائل و انواع سعادت
ثمره روضه سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف
اسرار غیب و شهود عالم خفایای منثور و منضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید
مبانی ولایت و معدلت مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینه اعجاز نمای
سکندر ثانی نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه غرائب بخشیده
بخشیجان طراز دیباچه آرائی و ولایت جوهر تیغ جرأت و جلادت و شهامت شاه عباس
ثانی انار الله برهانه را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیه نسخ
مصحف جهانگیری و کشورستانی آفتاب ما انتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت
و جلالت شیر آشام شجاعتش بسالت آثار و شخص برنگی در بر آخرین پایه معراج بالاتری و سروری

ست محمد مراسم اسکندری دو فریدون خلف صدق سلسلهٔ شریفهٔ قائل کلمهٔ طیبهٔ سلونی حامی
گنجینهٔ شریعت غرا از دست انداز تصرف حامی سلسلتین ظاهر و باطن لوا الشرف والتصوف
طنطنهٔ هوش پرواز اعدای دین قوت قلوب جنود مؤمنین شاه بیت دیوان قضا و قدر
سقدمة الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دشمن شکاری اورنگ نشین کرسی
عرش پایه اقتدار اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاسطین و غارتی خضر
راه‌نمای ره نوردان حقیقت و مجاز گوهر محیط عنان مولد عظیم القدر و الا تبار و
راتبه رسان تحت روان روح آبی و بادی بزرگ بزرگ منبع دوا قصد و قائق اسرار
سپهدار و سداد مطرح عنایات بی‌غایات حضرت رحمن منظر شرافت گوهر شهر یک لوح
انسان صرصر عاصف هیجان دریای ضطراب اعداء حصار استوار و حصن حصین آسایش
و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی موسوی بهادر خان ازا اعلیحضرت جهانبانی
ظل الله رقم زده کلک مطلب نگار بیگر داند و بالله التوفیق و علیه التوکل

دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

الحمد لله الذی بدیع السموات و الارض الذی ابدع البیان و
جمیع ستایش مر خدائی را که پیدا کننده آسمانها و زمین است آنخدا که پیدا کرد بیان را و
قسم المعانی فی التبیان و نصب مجاز الصراط لتحقیق حقیقة
پوشیده معانی در بیان کردن و قایم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات حقیقت

حقيقة أعمال المؤمنين وآمال المخذلان بمعزل عن المشاكلة

حقیقت عملهاے مومنان و آرزوهاے گمراهان بزرگ است از شباهت با یکدیگر

ولا أوجه للتشبيه والتمثيل وعلا من مجانسة الأمن

و روے نیست گرفتن مانند شدن چیزے با او و برترست از هم جنس بودن چیزے که

تصوره الذهن العليل العقل في إدراك ذاته بعقال

خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او به رسن

الفهم معقول والوهم في تصور صفاته بحبال التحير محبول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهاے او برسنهای حیرت بسته شده

منشي أصول الكائنات بصنعة طباق الأضداد وناظم

پیدا کننده اصلهاے دنیا بکار گرے موافق کردن ضد با مراد از عناصر و ... کننده

كتاب وجود الإنسان بجمع الصور وتفريق الاعتقاد لاتخاذ

کتاب هستی آدمی بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده براے آنکه

فقرة وجود كل موجود من عدمية السابق واللاحق تشابه

فقره وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق است مشابهت

الأطراف واليه رجوع وفود ارباب التجريد بمطايا العجز

طرفها است و بسوے اوست بازگشت سواران ارباب آزادی بیارگیهای عجز

والإقدام الاعتراف رقمها اقرار ابتداعه متضمن پیدا کردن آن نسخه مشتمل

١٣٥

إلقاء النوع بالمزاوجة ومراعاة النظير وانشائه مشتمل على لف

برای باعث داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن ورعایت کردن مثل وپیدا کردن انچه مشتمل است بر

الأبدان في القبور ونشرها في النشور بدا حسن تعليله

بدنها در گورها و پراگنده کردن در روز قیامت هر آینه ظاهر شد نکوی علت کردن آنچه اوند

من مزايا المعلولات فظهر جمع تفريق الأبدان من مطالع الآيات

از آنچه بهای علت کرده شدگان پس ظاهر شد فراهم کردن پراگندگی جسمها از جای طلوع نشانها

البينات عنقه لطف كما في صورة تاكيد المدح بما يشبه

روشن در رشته آن مهربانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزیکه شابه

الذم ونعمة كتاكيد الذم في صورة المدح بكون المنافقين

نکوهش ونعمتهای او وچنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین

عقاب ونقم خاموشی هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش گلایست

عذابست وعتاب ۱۲

خالی از تعقید وضعف تالیف وخطوط شعاعی مهر تابان هر یکی زبانیست

موافق مقتضای حال گویا از جمیع وشریعت بیان ماهیت موجودات از

کارخانه جوش استعاره ایست وبرجستگی کواکب وخورشید از مشعله طور ایجاد آن

شراره ایست در کتاب تالیف فلوس القیام مذکور با ثانی منضبط از دوراج ودر

صحیفه ابداع غرائب اسلوبش اختیار خبایای چند در دار جام وحیات نازل منزله

اوراج باد والا بر ترسی پایش علو آیات رسیده مرتبه مضاف وبا تقدیر فوات

لف ناکید المدح بما یشبه الذم وتاکید الذم بما یشبه المدح بر دو نام صنعت است ۱۲ منه

تقسیم بالقسم سنجش عکاب کردن ۱۲ منه تعقیب

۱۲۶

کاملش تنزیه با تشبیه در پله برابر آمده و مساوات فقرات مرصعه افلاک مشرقات کواکب
ابجد خوانان دبیرش را دیدن بینایی داده و اجتماع موزونه قارئی و جاتم گوش بر آواز
آن فقرات توصیفش را ورشناسایی به پیچیدگی غنچه و کشادگی شمیم در کتاب گلستان
حکمتش هم بعث و نشر و هم جمع و تقسیم رعایت شاهدان از اهتزاز شباب اکمام طالبان
شیوه بیداستگی را شرح تجرید و تعلیم سعادت استحقاقش سرمایه تاج اعتبار و شرف
بندگیش گمنامان را سرمایه اشتهار زبان سخن سرایان خلیق البیان از ادای شکر
بی پایانش را جل و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای انعامش درمانده
از باقل ایجاد زندگانی این جهان را باعث التذاذ حیات جاودان عقبی ساخته و بتفصیل
مشتهیات نفس را وصل نعیم مخلد جنان در شفا انداخته دیباچه مختصر اتصال کاف و نونش را
شرح مطول گردش دائمی افلاک از اداء تفصیل قاصر و نارسا و بینایان دقیقه شناس را
در تماشای کنه ذاتش عینک بینایی پرده تاریکی چشم اسمی داغ لاله با وجود شعاره
سوختگی از پرتو احسانش ناله وار و آب گوهر با وجود کمال تشکیک در نظر سیاحان
بحر معرفتش دریای بیکناریست له الملک از آیات باهره سلطنتش آیتی و الیه المصیر از نامه
سالکان وادی امکان بدرگاه احسانش کنایتی سبحان الله از من هیچمدان چه افتاد که کلاوه خام
رشته سخن دست آویز سودا ساخته بچه سبک ام بازار آورده و دل طفل مزاج که کاخ چینی عیارش را
از بی تمیزی کاخ زر داند و شبه پر و خورنق شمارد و دیگر چگونه فریب تماشای خورده پا از پله
صمت و سکوت فراتر نهادن و در معرض عرض کمال ایستادن رسم من بود یارب مرا چه افتاد

وپردهٔ زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب دل ناقابل برداشتن این طریقه خود شناسی و درمی‌نمود
ندانم چون شد و چه رو داد و در معرض سگالش حمد حمدآفرین برآمدن چون من هیچمدانی
سفینهٔ کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته ابتنای نشستن بر شاخچه
سدرة المنتهی از بسیط عجز او چیدن بست و رسید اینکه مبلغ سیدان قوسی بازو سر عجز بر بالین تسلیم
نهاده اندیشهٔ ما زبان آزین بیست و بیابد بها و در مضمار یکه تازان و رخلاب حیرت
و دهشت مانده اند جولان بیان آمیزش گی نیا توان نا زیبایست احصا رنیایش بعجزای
الا چیز از قدرت تقریر امکانیان بیرون است سبحانه تعالی الله عما یقولون و صلی الله
علی عبده و رسوله خاتم النبیین و سید المرسلین و خلاصة المایه و الطین و
علة ایجاد الاولین و الاخرین و صلی علی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده
اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب
علی بن ابی طالب و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر آیینهٔ
ضمیر و تبیان اسرار بلاغت و مرآت خاطر دانایان رموز
فصاحت و براعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و عبیداو
دبستان رموز خوانی محمد طاهر حسینی شریف مجالس نویس بن حسین خان
شنیدنی عمر لیست که در فیافی و تلال و سهل و جبال زندگانی گذران
شمار یعنی یا بیست و اهام و دوران حیات فرست و مطالبی همت میتازد
براه خوب و زشت و بد و نیک نو و صفائی باطن با بعید آنکه گشاده دهد پیام

در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان گلبهارستان نشو و نما که هنوز خط جوهر محاسن رخصت
آمیزش ابنای نوع نداده بود و به بهره‌ای مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش با هر کس می‌نمود
اقصی سیر پای تردد و تکاپو دامن در باغ دلگشای دیده خواندن و نوشتن می‌بود حسن خط
استادان در نظر جلوه شاهدان ماه‌سیما داشت و خار خار طلب آن هر دم نگشته
در ریاض سینه می‌کاشت تا آنکه بر روشناسی شمع سواد و دیده‌شناسی دیده لب به سلیمانی
مداد مجسم تماشای پری چهرگان [illegible] که در مجالس نقوش نسخ و مجتب بودند گردید
جمال ظاهر خط را پوست آن مغز و قشر آن لب دانسته در اقتباس نقوش و کمال ساعی
داد و خار خار جواهر دانش را مراتب دو مرتبه شد و در همان ایام مشکل عام رزق مقدر
١٣٩ این سیار گلستان بیداست نگه که عبارت از ولد ماجد است [illegible] را امتثال
نموده دامان تربیت روح سطور از غبار آلایش ترکیب عنصری و هیکل هیولای افشانده
بهمراهی رحمت و بلندی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب
معاش با سامان اینکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از بر داشتن این دو امر متناقض کوتاه
گشته و چندی نیز بعد از وقوع این داهیه که شرح مرارتش بیرون از دست گنجایش
عبارت است چون هنوز سر رشته خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود و منقبد عمر [illegible] علم سودا نمود
تا هنگامی که چهره شکسته خط پوشیده و خاطر بسان جوی خلیع العذار گردید و در زمره [illegible]
دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان پیشه خود شناسان باشد زمام خود سری
رسنا نفس [illegible] طالب تماشای گلزار [illegible] ماه‌سیما گشت سنگ [illegible] باندازه [illegible]

آهو چشمان هر جا طلب گم کرده بود دل خراشتند رخت اقامت از وطن مالوف بسینه پیران
کشیده و چون نقش نیک شکسته که بیمار حسرت بصحن گلزار افتد بسیار صد باغ و چراغ جهد
چراغ شد. قوله استفاضت گله فوات الفرصت سیما ایام العطلة گوهر گران بهای حیات
بیراتگانی مال خبرسته که بوراث ناخلف مخالف شده باشد تلف میگردید و بغبار دل
مظلوم که رستاقات افاقه در پرده شکایت سعی نا لیده نیر سید و درین اثنا باحتیاط
آنکه مبادا اوقات بالتمام تبادل بطالت رود و در سیاقت شعر و تحقیق انتاسکاش
بسیار سیر گشته تا آنکه بحمد الله درین روش و شیوه پسند طبع پسندیدگان و مقبول خاطر پیر و جوان
گشته بدین و ضعیکه در نظار و شناس و دوستان شد رفته رفته بشرف قرب
بندگی صاحبقران زمان مسند بساط امن و امان عیار نقد سخنش شهریار سپهر
گوهر گران بهای دیهیم و الاست تا جدار سر نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد
مصحف کمال شمیم ازاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرات گیتی نمای صاف رای و روشن
ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار مقبول و مشکل پسندی زلال کوثر بلند آوا
و جوان بخت گره کشا عقاید سروری کرم و شواری و سخنی قوت بازوی قوی رای و تیز و شمشیر
آخرین پایه معراج برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل برومند دانش و شجاعت ترتیب
آیات بنیات بسالت و جلالت مالک رقاب السلاطین شهنشاه موالی و معالی
الخواقین السلطان الاعظم مالک رقاب
خاقان پادشاه بزرگ مالک گردنهای

الاعاظم ملاذ الاماجد والاعاظم من العرب والعجم ملجأ صناديد ملوك العالم حافظ

گروه بزرگان پناه پادشاهان عرب و عجم پناه پادشاهان عالم نگهبان شهرها و دیار

البلاد ناصر العباد ماحی ظلم الظلم والفساد رافع مبانی الشریعة الغراء

نیست کننده تاریکی ظلم و فتنه برپا کننده منبرهای شریعت روشن است کننده

ناصب رایات العدل والدین [illegible] الوجه [illegible]

نشانهای علمهای دین بلند کننده [illegible]

الاقبال مقرون بجلال الاجلال السلطان بن السلطان ابن السلطان

اقبالست جای فرود آمدن [illegible] پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شده و عالم اسرار

سفید و سیاه پادشاه فلک مرتبه عباس شاه پسر فرزند یافت و چون

عنفوان طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه فراغ از تحصیل علوم نشده

بضرورت مناسبت بر رشته گوهر سخن [illegible] گردش کار

[illegible] در شرح [illegible] اشتغال بکسب آن [illegible] بخاطر

رسید که چون در علم عربیت رساله که حاوی اکثر مسائل بوده از [illegible]

مشکل و اطناب ممل عاری باشد بزبان فارسی نگارش نیافته و از آنجا

که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز [illegible] است و مرآت جمال

شاید ان استار فرقانیست عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب
اهل این دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم
بمرآت الاجازست بصیقل خامه در سنه [illegible] ئیل مطابق هزار و [illegible] شصت و شش
صفا و جلا یافت مامول چنانست که چون مراحل اشتمال لغت را جواد قلم در عرض
و صفحه پیموده اگر اهل بیدار بر خطاهای وقوف افتد ذیل عفو بران بپوشند و در اصلاح
آن کوشند بالله التوفیق دیباچه رساله که در علم اصول نوشته شده
لله الحمد و المنة گفتن گویندگان را مجال سخن آرد که بسبب ابرام لام ملکیت
لام جنسیت از بار دین گران ستایش بلکه تحسین شیرین عروس سخن
دین و گوهر از عهده اتمام آرایش آن برآمده باشند معاذالله ستایش
حضرت واجب بواجبی خیال محال و مراحل ستایش دور از محل نزول قافله استطاعت
چه توفیق ادای حمد بر نعمای بی منتهای موجب حمدی جدا و عوض ادای آن
مستلزم سلسله لا یتناهی است هر چند لب ازین سخن بستن بکلید قفل [illegible] بستن
بنعت حضرت نبوی پیوستن است اما اگر دیده بینش بعینک دیده [illegible] نگرد داند که
بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشینان این دریا را خلاصی جستن خود را در عباب تیار [illegible]
خود دیگر انداختن بلکه در بین گشتی طوفانی زاد و خود را باختیار باختن است [illegible] خیال [illegible]
توان آورد که شنوندگان بپسندند چه اختیار سکوت غریق این بحر [illegible] بیرون
از سخن گفتن باشند دست و بازون کشتی شکستگان هنگام مردانست چون شاهد [illegible] گشاده [illegible]

و بسط این سخن را پیرایه رنگ دیگر دربست پس دل تسلیم که [illegible] قریحه [illegible]

ست دیباچه که جهت میرزا محمد بخش طبیب [illegible] نوشته شد

نوشته آمد سپاس داری شکر گذاری ثنا عز شانه موجودات و ستایش فقرات

هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه او را که هر شکر [illegible] شکری

مجدد و [illegible] سلسله لاانتها هست به براهین عقلیه ثابت است پس شایسته شیوه

اندازه دانی و حد خودشناسی آنست که از آن مقام والا که پیرایشش از حوصلهٔ

طائران [illegible] افزون است فرو آمده فراخور طاقت سخن گوید و راه قرب [illegible]

[illegible] سبحان الله چه بگویم منکه عمر با [illegible] شکسته خطا که درست [illegible] نظاره

نگارستان [illegible] ماند باقدام توصیف بیرون [illegible] چسان [illegible] فراتر از آن

پردازیم [illegible] و دشوارتر [illegible] سازیم [illegible] سواد [illegible] که ساکنانش با کمال [illegible]

سخن [illegible] با وجود [illegible] دلربائید [illegible] سخن طرازی [illegible] این حرف

حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان [illegible] خاموشی [illegible] باشد

نه خط صیاد [illegible] که مانند چشم نکویان حلقه دامش [illegible]

[illegible] معانی چون کواکب در شب تار تابانست گلزار همیشه بهاریست که

[illegible] گوش [illegible]

[illegible]

[illegible]

برده گلزاریست که خسروان سلیمان شان تماشای آن بسی آینه مانند چمن پیرایان در
نوازش پا بپایی آن میکشایند شاهین هما آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این
سفینه دمیده نتیجه دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف نقوشش دست نشان
صاحبقرانی بیشبیه نظیر است نسبتی که عنبر بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه عرش را زیر دست
و نکته سنجی مضامینش طاق فلک را پست میداند دو دوده مداد و حق از دود دامان تار تجلی و معانیش را
در شیوه اعجاز بیضا نمائی حضرت موسویست هر بیتی چون خانه کعبه بندگان را از حوادث
زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی عمهای غلامان فدویت نشانست خط شریف
این اعظم سلاطین ذیشان در باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی و در روضه جنان
که الوان اشعارش از شمار افزون در احیز لقاء او بیرون است نخست از تن آینه هنر نما
مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمالات را اکثر مسخر ساخته
و مرکب پیشی از سایر سلاطین پیش تاخته و دیگر آنکه معیار نسبتیکه هر یک از غلامانرا
تا چه غایت شناخته است اگر نه برای این منشور امتیاز و افتخار که علی مر اللیل
و النهار باعث سرافرازی این خاکسار است بعدد انفاس نقد حیات نثار
سازد همان رهین این شکرگذاری و مشغول الذمه دوام سپاسداریست
اگرنه هنر خود گویا بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن مینمودم
در این او وره دراز را با قدام کدام بیان میپیمودم توفیق تماشا یافتگان را
چشم روشن در باغ خاطر گلگشتی که غریب سبزه از گلزار سفینه دمیده

و عجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده نقوشش را رتبه نسب قدر از جبهه

عیان و معنی را فروغ مهر بدر الدجیٰ تا بالنسبه ببیند اهل الله جا کردن یک عالم مطلب

در قالب این حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود با این خوشدلی در پوست حیرت

بر حیرت افزایم و یکدل از آتش شکر گدازی در جوش و زبان بیان بمقتضای

عجز ادای آن خاموش است بیت یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار

کاین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار آرزو بحصول موصول باد دیباچه که

حسب الامر اعلیٰ بر اشعار سلاطین نوشته شده رنگینی مجلس

سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی بمشاطگی

و حروف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان نا آشنا پیراسته

عناصر و موالید را با انتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران چابک دست

بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا

افراشته از بار نجابت بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان و ماه تابان آب داده

و از رزق مقدر خوان نعمت الوان در پیش تماشائیان این گلزار بیخزان نهاده و صدر

این مجلس با جود و افراد وجود و خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد عالم

صغری و کبری مبداء و معاد بهترین ثمره و جمع امکان فائده ترکیب مفرح اخشیجان نخستین کتاب بود

بیت القصیده دیوان رسالت نقش خاتم پیغمبری خاتم سلیمان گزیدگی و برتری محمد عربی صلوة الله علیه و آله

و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی محبت شرع متین خضر راه ها طریق الیقین کاسر بنا

۳۵

هر چند [illegible] ابنا خدا است گشته چاره جو [illegible] اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب

امیر المؤمنین و امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و اولاد اطهار [illegible] بهار فزوده

و طغرای فرمان این بوستان [illegible] نشان را [illegible] ایشان فرموده [illegible] این گلهای گلزار

و اوراق این بزم [illegible] تولیت این باغ [illegible] اصفیا [illegible] سلسله علیه صفویه که نور آن

چراغ [illegible] این باغ [illegible] تفویض نموده [illegible] که امروز که نوبت [illegible] دودمان تولیت به پادشاه

ملائک سپاه ظل الله [illegible] گردیده [illegible] فطانت [illegible] راز [illegible] سینه ارباب

این بزم [illegible] اطلاع منازل [illegible] این باغ را [illegible] بشمارند

[illegible] خیر [illegible] عدالت [illegible] اقتباس آن [illegible] از این

بزم که [illegible] دارند [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] اصناف انسان [illegible]

سخن سنجیدگی [illegible] اظهار [illegible] همواره

[illegible] آن [illegible] کلام [illegible] گنجینه [illegible] گردد که

جوهر [illegible] اطلاع بر [illegible] آن حاصل شود [illegible] صدق

انتساب کلام الملوک ملوک الکلام [illegible]

گردیده که [illegible] این [illegible]

[illegible] دیباچه که در [illegible] نوشته شده

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده‌ای تواند بود که به نیروی قدرت کامله
از بحر بیکران هستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را
برآورده بر کنار خوان شهود و بساط اظهار نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان
حروف تهجی علم والا فصاحت و بلاغت که مانند شجره طیبه بدیع قلوب هر یک
از ساکنان ربع مسکون شاخی ثمیره و غصنی زهره برافراشت به نیروی حکمت کامله‌اش
چندان نقش لال بیشه که در ظرف تقریر در نیاید و در قالب گفتگو نگنجد و آن مقدار صنایع اعجوبه
کاری که سطح پایه افکار بالغ اندیشان توسن نیرو از کشیدن این عاجز باشد تیز از رو
بیکرانه هر دانه بحر سخن سنجید چنانچه گوهر منثوره سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات
بجوهر این رشته بینش نمود و صاف ساغر رنگین را به ساغر گردان بحور تشنه لبان حقیقت
دریافت نمود و قصه طویل احسان بی‌پایانش به مقراض لب بستن سخنوران بسیط جهات
کوتاه نگردد و در دریای بدیع الطاف بیکرانش بکبر آن مستغرقان بحار نعم لا یتناهی
محسور نشود از همراهی فیض شامل و لطف کاملش هر بیز بابی را
ریزه خوار مستیم و قرب و بعید را از هر اپای نوال افضالش رابطه
هر روز سفره پوشیده روان ساخته و پروردگان مضامین از تابش انجمن
اظهارش بانهایت و حجاب و ستار الفاظ لو بر تو عرایس و مسیح و گنج خانه
و قانع نکات با وجود بستگی با قفال اغلاق بر روی نقابان رزین سخن
سخن از شرح چنین اگران برهم سکر سخن ان گوش بر آوردن آن نغمات

تحمید و رسپاس وراز دستگیری بر داشتنش پایهٔ قدر افتادگان گوگمنامی در بلندی
وارتفاع کاهل قدمان با وجود بستگی توفیقش بانداز بیشی برپیش افتادگان
در شتاب و در تگ صبرق رفتاران دشت پیلاز و امنگیری عنانش اقدام سبکپویان
در خلاب و وحل شهر بندان سر آمد در حین ارتکاب مهم سگالش عجمی مقتضب دیده وران
و دوربین را در هنگام تماشای بستانسرای رنگینیش چشم بینش در نقاب آئین
حجب نهانی که با تبایرای بتیش از حدقهٔ دل بالا نگشته بحثت و بر کنده و هر سر که
از هوای ابتهاج اعتبار مانند حباب متموج باشد در بزم امتیاز بزیر افگنده پست
ارکان کائنات نظر باصل عللش از تحیف و تقالات درست اندیشان جدا بالنظر
در انعبار کنند ذاتش را تحیف و دراز دستی دراکان فیض ازبال و رویا فلقش تا حضور مشتعل
فروزان و لاآل لم و ان چون آوارگان ظلمت آباد گمکرده راهی از تکاپوی لاکل
خانه و حاسر و ماسیته از ذوق سفیران نا فدا مرتبش چون امراجوف
از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت تکمیلش موقوف
یک ذره عنصر بهای حادثان از تنبیازی قضای حتمش بسوار احتیم
و دال زبان کوته اندیشان هرزه درایان از بارسای عد التش اخرس و
ابکم قدمائی شانه و جل برهانه و عظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون
طاق ابروی خوبان جهت نداشت بوجود افراجو مقصود معمای آفرینش فیلد
بنیایی روشنی حلاوت اثمار شاد و ابیه ایجاد و نتیجه صغرا و کبرای مبدأ و معاد رسول

ثقلین فرمانفرمای خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا صلی الله علیه مستقر و گردانیده نوای
صیت بلند آوازه گوش المسامع ساکنان ملأ اعلی رسانید از مرغوله شعر مشکین
مویش حقهای حواس ارباب مشام عنبربو و عطرآگین و از طراوت گلهای
حدیقه طلعتش دیده چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی
رنگین با آنکه پایه دون شاعری را شایسته جناب والای جاهش نیست صاحب
دیوان محشر و مرجع خلائق در یوم النشور با این شفا عنقش بند ترجیعی مختصر ست رشحه‌ای
سبع فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده بندگی منت پذیر بود نه منت گزار
در تحمیل بار تکلیف است مطلبش سبکباری حمالان اثقال معاصی بود نه گرانی بار
سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری است ازین بالاتر نتواند بود که
ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب
کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب را بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس
مطهر خود پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت پیشگان را بنده پرور
یک فرمان دو آمر احتم مستقضی وازین تحصیل رضاء مرتضی
خدا و رسول مرتضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین و
الطاهرین و بعد بر لوح اظهار می‌نگارد که محتاج عنایت منیعه
رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز اهتمام

۱۳۹

۱۲

تمییز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ
بینش اشتباه و غفلت وا داران اگدش عجیب سروا فاقت است پیچیده
خاطراز در طلب ناتوان و سلوک سالک بیدار دان بر خاطر گران بود از
ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر سنگ است که جریده رد باد به وصول باشد و از سوهان شیرین
قرشت در نظر داشت که زنگ ناوا که چون نجار دریا لازم و دواسی عموم
با کره کاران است از آئینهٔ ضمیر تراشد تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کام فراغ
و به سر رسیدن به تو شناخت شاه دان این کمال با حسن ظن خود مشقی میباخت و مرکب
و دلال [illegible] و غلیت [illegible] و همچنین هر سطری میباخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان
گردید و حجاب نابینایی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار بر گل
یا مخموری که در خمکده بر تل افتد هر سطری جداول را در خشک زدن قریب و هرسی
علیحده غارتگر آرام و شکیب سی بود و درین چه شبهه که کم گشتگان برادی تحقیق
که دو چار خوان پر نعمت گردند در ترجیح هر یک بر دیگری آشفته سر و در تحصیل کام
حصول مرام درمانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود بعد از طول
بسیار تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایهٔ معراج ارتقای
مدارج کمالات است در نظر بینش سنجان یافته نقد اوقات گرامی بدل
قیمت تحصیل آن شمس شامی گردید و دماغ وا رسیده سرگاه از ین نشاء بیچاره و بالا
رسید هر چند که دل به اشتغال این امر حسن رسیده تحسین معرّی بود اما بحکم علیکم

سپهر انجمن دست از ثمرات شغلی که نهامه را امتیاز علم کاویابی تواند داد بر نمیداشت

و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه می کاشت بالجمله تا دست و دل و داشت

راه حیات در کریوهٔ لیست و بلند حادثات باین سیرت سپرده میشد و معاشی کلیه که در سهنر

ناگزیر معیشت باهم زاد و راه و هم رفیق تواند بود محزون میگردید تا آنکه کارکنان تفاصیل

را بمقرری که گذشت مقالید آن در دست مشتغلان مهام اولاد میباشد در قبضه

این سپار گستان همیشه بهار سیلات فگی نهادند بلکه رزق بسیاری از ملتزمان آن

مسافران بازیسپی را نیز با سهم این بابه طریق کسب معاش برات مستمری اوند بتکلیف

عطلت فغان التحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دوست و دل

که داشت تباراج گم شدن رفت و نفس بهیمی مراتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت

عاقله زار و بیچاره سانح مطلب روای النفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم و گوش از

دیدن و دل خونخوار طپیدن شد مطالعه بیاض گردن و صحفه سیار مباحثه استارات

و شعار حجان پذیرفت و متاع کسب کمال گردی دیگر گرفت اشعار عاشقانه و ابیات

رو مندانه و سرود بلبلانه گوشی بهشتی از متمنیات مشتهیه بود و باب تازه از تحصیل چیز

خواهش گشوده رفته رفته گرمی صحبت با دوشیزگان خیال خارخار ضمیر را شعله در گرداید و زبانهٔ

آتش بهای ترشیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشئه کریمکشان از بادهٔ صبوح و گم کردگان

کسوت حیات از ابادهٔ روح یابند از اشعار بلند سی یافت و بعضی

از سپاه خیمه نشینان معانی از هر جهه در نظر می آمد سرود دل بیتابانه تا در این فن علی

بجایی رسید که با وجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خاصه خود و در شبگیر غنود
بر بستر آرام و راحت دل خواهشمند از اعزاز سعادت سخن غنود چون ارباب ثروت و اصحاب
جاه و مکنت که بشوق خاطر خواه را در پیرایه‌های مختلف بر خود عرض دهند و از غرایب
اسلوب بهر دم سیر بهارستان تازه نمایند بعضی از خز آنکه و اغاید مضامین در لباس
در سخنی و رعایت شعر اعجوبه کاری اهل بینش را جلوه طرزی [illegible] بمقتضای حسن طلب
شیفتگی [illegible] توجه در رسیدن بکام خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش
ارژنگ خیال بخامه سوی وقت پرداخته آمد بدین عینک دور نمار [illegible]
گوهر بدو آوازه گنجوری سخن با قاصی و ادانی رسید و چون علم عروض آیینه
بدن نمای شاهدان موزون خیال است در پرداختن آن نیز سگالش بعمل آمد
درین ایام که زبان فرمانفرمای صاحبقران زمان و مهد بساط امن و امان
قدوه [illegible] شهریاری و کامگاری [illegible] جهانداری
سلطان السلاطین الزمان المتمکن علی مسند العدل
پادشاه پادشاهان زمانه قرار گیرنده بر مسند عدل
والاحسان آفتاب عالمتاب و رفعناه مکانا علیا عالیقدر [illegible]
واصطفیناه فی الدنیا عامر مبانی الاسلام هادم قواعد
[illegible] کف الثقلین ملاذ الدهر فی الخافقین
پشتیبان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق

الذی انتهت سؤال السائلین الی ابوابه واخضرت بأغنی
آنکه منتهی شد سوال کنندگان تا دروازهٔ آن و سبز شد باغنای
العالمین بفیض احسانه محیی مراسم العدل والاحسان
عالمها بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قامع نوائر الظلم والعدوان منور مصابیح العالم بانوار
دور کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای عالم بنور راه
الهدی مبجّل مناشیر الفضل باصناف الندی ممهّد
رهنمای مبجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده
۱۴۳ ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشیّد بنیان
ستونهای پادشاهی بعدل و انصاف استوار کننده بنیاد
السلطنة بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار
پادشاهی بسبب دور کردن ستم و بیراهی آگاه رازهای
علوم وحکم کاشف استار علّم الانسان ما لم یعلم
علمها و حکمتها کشاینده پرده های آموخت انسان را آنچه نمیدانست
عیار نقد سخن شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه نگین اقبال فال مراد
مصحف کمال تشمیم رایحه بهار گلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صافی رایی و روشن ضمیری
گیرایی کمند خصم بندی آسیب تیغ ... دشوار تیزدلی و مشکل پسندی زلال گوهر بلند اقبالی و جوان بختی

گره گشای عقد سردر کم و دشواری و سنجه قوت بازوی قوی رای تیز ومند
اخترین پایه معارج برتری وارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی و دانش
و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت در گران بهای صدف
عدم المثالی منصرعه رسای فطرت بلند و همت عالی خضرت و نضارت
بهارستان فتوت نامیه سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس حسینی بهادر خان
ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان و بر خلافت از مدت پاستانی
متاع ضیعه گرانجم و جنس ناقابل کاسد بود و درین مدت و آستانی از نوبه صفات
تکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگان را خصوص
دور نمای بینای تماشای پرده نشینان سنایع محفوظ مرده باشد حسب التکلیف
احباب و اخوان ارتکاب آن را از مهمات دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر داشت
المنوسی از منقولات صفحه خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولیت در یافت
مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانیده بالله التوفیق و دیباچه که جهت
دیوان میر نجات نوشته شده گشایه پیشطاق
دولت سرای سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر و حرف
سخن که در صدف عدم مکنون بود منبع مشرقات و مسند نشین جهات و مجلس آرا

ورباعی مستطلقات و مثنوی بیت و بلند آشکار و نهان و قصیده مجازات اعمال
الناس جان بحر طویل حرکات زبان ترکیب بند اصناف حیوان و ترجیع بند انفاس
موجودات بیش از قیاس برشته انتظام و التیام کشید وصف نهال نشین مجلس بیعنی
یعنی انسان خاکی بنیاد که در بن بحر بی پایان محیط بیکران از بریدستان مجد و بهره
غواص عنایت شامله اختصاص فرد یاگی و قصر بی وجودی باوج تاج امتیاز و سرفرازی
برکشید و این مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید
ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبرو اعتبار جائی
و سیران انظار جوهریان قیمه یاب بحسب قیمت نهال اند لعل شتاب در آتش نشست
که اثر در بند جمادی خلاصی جسته متوجه بیت الله انسانیت گردند و راهروان نباتات
یعنی گل و لاله را که باصداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان بر مسند سلطنت بر
هوای صول این نزهت آباد گسترده میباشد که خود را بتقریب مقربان غذائیه باسکه
بقلوب ارباب عرفان بندند غزالان از هوس رفاقت این لیلی شیرین صفات
چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر و معرکه امتزاج و میدان مزاج از رد و خورد و فعل
و انفعال شکست و ظفر و کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در ستیز اند
و چنانچه این گوهر را ازین کان و این در را ازین عمان آبروی افتخار بخشید همچنین
دل موبازا از ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان آلهی
ست برگزیده یکی را خواه نخواهی منصب بحر ذخاوان معاسی و دیگری را رتبه مجری

۱۴۵

شرجهانی داده وازدیده دریچه باین گلستان همیشه بهار بیخزان گشاده وصلائی عام
رخصت دخول آن بهشت آباد درعموم آورده وازمان درزاده ومنادی عنایتش بدار
بشارت انتهای این آیه که حورا بخت الغرس شیش منحابتها لسان الشعرا بگوش
هوش ارباب درایت رسانیده درمجال من بیچاره قاصر بیان سیلی خوار
امواج حادثات طالب طریق خلاص ونجات بچه زبان طریق حمد گوید وبچه عبارت
شکر عطایای لا تتناهی گوید چون اتیان بدان فوق طاقت انسان وخارج
از وسعت آباد مبالغت عطف عنان ازان وادی بپایان نموده بر لوح دریا فسحت
نکته سنجان نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش نشین شاخسار درستاخ
افنان این بوستان ست دران گلستان خلد نشان رخصت صفیر دریافت ۱۴۶
وگاه وبیگاه به پرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بیخزان شتافته جهت سخن
شناسان که چشم براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای
رنگارنگ سخن بدست خیال بسته لایق در کندن این معدن روح فسد یا دریا بوصل
شیرین معانی یعنی سخنی شیرین پیوسته نقد فرصت جستجو وگوهری چند
موزون درخشنده نمایان درج نموده این درج را مهری جز نگارت دوشیزگان
سخن نیست واین عروس را پرده بر چهره و لرباسی لبشیر از دیده دل ای اکردن چون
مخزن را قفل ناچار وگنجینه را خازنی درکارست که تا گوهرهای ازان دست وصول کشیده وبیجهه
تصرف بیچیده باشد باب این شبیه الصنم را القفل بحید مقفل گشا وآنرا المفتاح دریافت

هر شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لاله این بوستان چون
عندلیبان نواسنج و خوش الحان در سرسبزی و خوردگانش چون شرگان بیکران حریف حرف هم نام
سنبلستان شوخیش را در قید آرمیدگی رقوم بازگوشه طفلان دبستان فرده آزاد کشیده
و سناے بیانش را سبک تکلفی عاشق لاابالی المجنون رسیده شیرازه کتاب را از مشو میان
چون رشته طاقت عشاق از انتظار معشوق خطر گسستن و نقطهاے نقل شیرین بیازار
که رسیده شیره حیاتست با کام سیند تریاکیان صحبت جنبیان اختلاط پیوستن گزیده
قصائد را دلربایی لیس کو چشم گیسو نزهت جدای قطعها را دلکشالی فاصله خیابان
ابرو بیداران این شبستان ابرو ایره دو هانیست بذکر خفی گشوده و عطر جهانگیری مشکین
۴۷ نیابستانش به جراحت ناسور آگاهی عاشقان غالیه سوده گلستانیست بدیر رنگ شگفته و بیانش
بے تکلف وزد و پیوند سوخته سرگشته انش بر چشم انتظار بر راه و دار سیدگان که کی از انتظار رسیده
و شیرین کارانش را گوش هوش را قفته آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت بر زبان گزیده
که چشنده سیرابان التکلیف جهان مرکار شانده سخن در میان تکلف برکنارست و رونتیاسه چو جیده
را بعد بسر انجام طاقت چیزی که شده اهل مشرب دار اشراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان خود
و غلامان نکات تنبیه آشنوی و فهاد اندیشه نیز جهت تفصیل را هم نیشانند که مبادا هنگامه سخن بیش و جمیع
پرده گیاتش از غبار کسادی برگرد دو دیباچه که جهت بیاض آبدار باتمامی
نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر آنجانه سخن ست تماشش کارستانی تازه
در نظر دارد و از محمل ذو خوانند منکر و خیال مردم صورتی ندیده تامل ے آرد

میخواهد که این بیاض سفینه را شجر سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نموده از نقش
از رنگ سازد و فرشته ملوّن که جامه گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گرداند
برای مسندنشینان بساط سخن اندازد و از قلمرو تازه آهو چشمان نرگستان اشکفته رویی باغ
خیال آراید و از فصیحه کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجالس مستان معانی خوانی
ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ می و مزه باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد بیت
ما سیه نادیده ایم که نقلش بود زخون : غیر از شراب بخشش اشعار با مزه : سود اگر آن
استقرار و تتبع از هر مصری از امصار و کشوری از اقطار مانند نسخ آباد حسن معاشرت
و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامت و صحبت
و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین بی جوری
و نزاکت و خطای بی پروا و عدم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بیجاپور
عقوق اولاد و سپاهان کثرت غنج و دلال و کاشان آرزوی وصال و قندهار
شیرین سخنی و حلاوت سبزوار نونهالان سروقامت و بحبه ین فریده تماشا و
حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه مکیدن لب شاهدان و مدینة الرسول
پیغام وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و مکران مکر معشوقی و دکن بی آزاری هر
متاع که یافته دست خیال استادان وقت پیشه بست بسته آورده اند و در
انتخاب هر متاعی بجای پای وقت و ایستادگی و دندان بر جگر افشرده کوشیده بیت کا
قماشی شناسی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط گلچهرگان باتمام رسید

درزر بفت و نقره بافیکه از خیال سیمین تنان برزدی زنگ و لباختگان انجام یابد

نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظاره

گل برگ آن هر شاخ بوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلشن تماشا

که انوری نوری ازین انوار و از هر سبزه گلزاری از بهار و فردوسی نهالی ازین اشجار

و رودکی نهری ازین انهارست چراصاف باطنان روشن دل که توفیق تماشای

آن نزهت آباد یابند چون آب در حوض و جدول از سیر و فراغت بر نشینند نخواهند و

با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در بیابان

بی تعلقی و بهو واگذاشته لیلی در جرگه آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان

برای خوشوقتی دوستان و باغ سوخته و چراغ افسانه چنین افروخته باشد روا نیست

که آتش طبعان پروانه وار لطف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های نو بنو

ناز و نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را

از تاراج این آن گزند بستن تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی

گل از باغ نقصانی نیست چندانکه موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای

تاسی بر جا و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب خیالست سخن کوتاه و قصه

مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن نسخه ظهور کشیده سخن ست که از دریای

محیط تجرد بقصد و بجوسلی و پای در گل رنگکان گلزار تقیید نخست دارد و بندر حقو

تصور می و تقصد سیه گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن بساز و

و از انجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان بدروازه آوازان کوچه موش
دریافت دانایان در می آید و گاهی در بنفشه زار خط رحل قامت می اندازد و مانند آب زیر
در ظلام و پرتو چراغ در تاریکی شام جان را تازه و رو مجلس اصحاب نعاره سی گرداند
مدتی یاقوت روح یعنی نفس همدم و شبها دراز در خلوتکده پرده دل محرم بود چنین معانی
لامحاله بمناسبت گرامی و کفران بنقش نمک حرامیست ازا که دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاف
باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لاتعقل که خود دار
نباید و آنرا که غبار دیده تمیز سد راه گشته طریق تجاهل پوید محجوب و دور است دیگر کسی چه گوید
دیباچه که لب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آید بنیاد
ستایش کریمی را سزد که جامه اعمار انس و جان از تار زبان و پود انفاس رحیم تابیده
و رشته زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت تافته خامه
صورتنگار مهوشی را جهت خویش نشینان گلشن وجود بمشجر قابلیتهای شاخ بر شاخ
مفروش ساخته و در خلوتخانه مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد
انداخته آب بیدار دل را پاسبانان خواب سبزه های مخملی بوده و گره شرار را
بگره گشائی خار مانند قفل غنچه از هم گشوده صندوق سبز خاک را البرز کوه مهر کش شاهوار قدرت کرده
مسلم هوا را که انفاس حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کتم عدم بمیانجی آب و آتش آورده آب را
نقل شناس آتش از انست که نان و رزق خواران را در بغل و از دور گرد گل ابر بهار باران سلطان زبانست که
بقطرات باران نعمتهای الوان الم و هم شیار دو رسانیدن ارزاق بی پایانش که دست قدرت ضامن ایصال

آسیای آسمان را گردد و این منعم حقیقی با وجود پاکاران عشائب اشجار و سقیاران اوراق و ازهار و
رسانیدن طائف مقرره و وظیفه خواران نعم فرودست به بنیر و فرمان مرکز و نفس نباتات که خدمتگار پزاد این
قوا که بیشترین حرکات می‌باشد از تعب خدمت شهنشاه در خواب و شهنشاه بیدار و در حالت بیداری
و خواب این خازن مخازن نقود ارکان دیده بانان لطف پنهان کوتوالان قلعه سما
بنیاد خبردار از سرد و گرمی برف و دم سردی زمستان تموز گلهای بهاری برای
پختن اثمار گرم و از گرم خوشه و حیوان اختلاط تابستان و ربیع و نهای
استخوان اثمار نرم ست و رشته حیات و قدرتش دریای محیط و عمان چون
ماهی بر خاک طپیان و در اداء تشریح قدرتش زبان آتش بیان شعله
از بیم سهو و خطا بر خود لرزان ست نباتات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون
دایگان مهربان به شیر فیض اوراق و اغصان می‌پرورند و ریشهای درختان
چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش نازپروردگان روائح حریر گلهای
بوستانی را می‌گسترند مفتاح گشاد کارش طیور از ریاض عدم
بقفلهای وابسته بیضه‌ها در می‌آیند و غنچهای گلها بهدایت و سیاقت
خضر راه نمایش با بخشی بدامن پیچیده از رنگ عکس شاخسار فراز
منبر طنبور بر آمده و جلوه‌گری می‌نمایند چراغ درخشان برق را
بفتیلهای قطرات ریزان باران بر می‌افروزد و این رشتها که
تابیده دست قدرت ست قباهای اندامی برای موزونان

۱۵۱

سر رشته را ومید وزد وگاهی صورت آشفتی بعنوانی اصلح خیز بوساطت
صورت هوائی بجای خیال صورت هائی برسی آید وگاهی بعزبان
قهرش چون ناخن سباع گره از رشته وجودش میگشاید قوت نافذه رای
سخن طراز خداوندان چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع وفرمان پذیر
ومصوره را البیاس بخانه موهر مو کاغذیت خوشش قلم ور پذیرائی تصویر
ورزا وسرعت امتثال اوامرش نقش سوخته هیم را نمودار شب ظلمانی وی
حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ماه شبهای تار را
خاصیت مومیائی انسانی وکاسی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
خود دامن بمیان استوار و دریا را در شورش فرمان خاربخس کلفت بفراشی خویش اطراف
خاطر از دل برکنار است عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در ترتیب گوش
بر آواز آن محکمان محکم وحال لبایع کلیه او تشویشش چگونگی باند بود اشخاص
کائنات در هم و مبهم ست فرس فراست دریافتگان ودقایق از معقولات اول
و عقال حیرت و دیده بینائی حکمای حقائق بین از سیاهی شبهای جهل
در خواب غفلت ست و لهای رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای
بطپیدن ورسم شکسته انسان که در نقال مرکبات جای دارد و کمند بلند
آسمان از عقل و اندیش کرامت نموده مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت
اطاعت پیشوائی ثقلین و راهنمای خافقین لذت بر لذت افزوده این گزیده را چون عقد آخر

تامے عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و آبگینهٔ خاطر انورش را از زنگ جمال
اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرّا در ازدیاد و ظلمت ادیان منسوخه چون ظلمات
عصاے موسے سراپا دیان (؟) نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا بنیاے (؟)
ظلمت جهل هر کس بر (؟) نموده این آسمان خورشید نثار را از دوازده برج امامت که
باهم اثر قران السعدین است موجب احکام شریعت گردیده و مشحون شده قرآن این
گوهر والا را دست بدست مجازنان اوامر و نواهے یزدان سپرده صلے الله علیه
و آله و بعد بر مرآت اذهان ارباب عنان معارف منطبع مے گرداند که چند لیب (؟)
آشفته بال پریشان حال خاطر در هواے حدائق مختلفه کتب علیه بعض نگارین که
۱۵۳ موسوم بود در سلک مصنفات افضل افاضل وقت خود و علامه روزگار منظوم بود گذار نمود اگر
گلشنے و بید شکفته روایش مانند غنچه نیم خند جلوه گر و عطر بایش و شاهد انش را
چهره لباس دلربا و خوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که نسیم ایشان را عطر گلها
کیفیت باده ریحان حاصل شود چنان اقتضا نموده که این پوشیده رویان که
هیچ (؟) الفاظ غریبه از نظر تماشائیان مستور اند بحلیه پیراهن ته تمامے عبارات وار
که حکم آئینه بدن نما دارد محلے سازد تا بعضے از ارباب فطرت را در تماشاے جمال آن
دلربایان مانند طریق بیگانه الفاظ سنگ راه و بنا شده و این جامه که بانداز من (؟)
(؟) به تیزی ناخن حدید بریده شد و بکیفیت بسوزن نوک قلم در رشته پیچ و تاب تمام
باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار غلطے در پیراهن

۱۲

شاهد مدعا بینند از اعتراض زهرآلود احتراز کنند و عفو و اغماض را از طعن و تشریب هرگز
نبینند دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته شده سخن که سجاده کارے
معانے تازه سامری و از سفینهای گاوزبان راگویا و انوار آثار روح الامین
معانے را در لباسے و بیجور نقوش و رقوم دام فریب دلها نموده کلیمی ست که از سحر آئے تجرد
بروشنائی اشتائی رو انه طور نفوس انسان و واد ایمن دل و شجرهٔ زبان از صفت
اصلها ثابت و فرعها فی السماء در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نما
گردیده و نفوس بشری که هر یک در مصر وجود خود کارکنان تو سے و حواس
مخاطب بخطاب آثار حکم الاعلی میگردانند و رقبه تسخیر و فرمانبردارے کشیده
بنظم را العصاے قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته و بر بنیان نثر انگیز
بهان عصاے معجزنما که قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم یافته بر ساحل
مجمع البحرین لفظ و معنے که برزخ تجرد و تجسم ست خضر نبی پوشش خطرا پیشوا ساخته
و با آنکه سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد در غار تار صماخ رحل
اقامت انداخته موسے را از نسبت کلام آوازه کلیمی بلند و احیه مسیحائی بوسیله
سخن مخصوص جانب را دلپسند ست با آنکه داماد تقدسش آلوده غبار تجسم نیست مادی
وجود عناصر و افلاک گردیده و هرچند از آلایش نسبت علو سفل مبرا ست از شیمهٔ
نهال طوبے مثالش از آسمان بزمین دمیده اگر کسے را در صدق آنچه خامه دقیق
بیان اخبار آن نموده اشتباه ست کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بنفحواے

University Library,
Aligarh.
[illegible]ULLAH COLLECTION

اِتْمامْ آمَرهْ اَیْنْ اَرا آرا وشتیمابران گوهست سلسلهٔ اعداد معدودات از دو بیاد و صورت
حال باطن گوینده گان از آئینهٔ حسن تالیف او پیدا و هویداست کاخ مطالب و ضیع و
شریف از و صورت کار حصول و مباطله عذر خواهیش توبهٔ صاحبان افعال قبیحه
سفر و پست و احقر را تا از خود شمرده چندان بر خود نه پیچیده که در خانهٔ حصر گنجد و مقدار
تا وزن و قدر از و یافته چنان بلنگر نگشته که میزان بالنش سنجد تا آنکه مثمن فلک ثوابت
بطفیل او اطلس پوش و مسدس جهات بجمل و خوابهٔ روز و شب برآی او مفروش ست از
راه حسن معاشرت تبحر اور در جلد هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بعور فهم افتادگان رسیده
باندازهٔ خواهش هر کس چندانکه از وچشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب ادر ذرّه
ادب با آینهٔ ادا نموده که کشنونده بچشم خود شنفته خطر را از و دل با سواد چشم خوبان بیار
سخن بر بیضای موسی عمران ست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس انس چون
متضائفین رشتهٔ هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون لیسی و مجنونی در آغوش هم نشسته اند
سگ لیلی را با آهوی مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل با خوی گله گزاری در آغوش
رضا سندی هست تیلی ست زمینش را آراسته که بهشت برین و بلندی آسمان
در زمین غزلهای غزلیاتش و فیض ست هر سفینه قافله گاهست که مسافران بار عدم
با ستوطان شهرستان وجود در انجا هم صحبت میباشند و سواد هر بیاض بمحکیست که
عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن تابان عشیا شد همزبانیست چون لبهای پیوسته
خاموش و سیاه ستیست سراپا هوش را از هر کس را چون سرمه بچشم کشیده

و در سواد جهل مرکب هر سخن‌شناسی چون آب حیات در ظلمات یاسی در دامن بچیده
حدیقهٔ هر بیاضی که آبیاری سحاب در بارش طباع دریا دلان سرسبز و ریان گلبنهای هر گل
این گلستان از نسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان میباشد دامان معاشی جیب‌ها
که هم پیراهن گرفتن و امن معشوق ست از دست نتوان داد و وداع حریفان همزبانی اختیار
به جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن ست سبب قوت روح و قوت بدن
سخن اعنیست و غیر از این سخن حسب الامر اعلی بجهت خاتمهٔ قرآن کوشیده اند
از آثار مبارک فال شریعت مقدسهٔ نبوی و خجستگی احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی
شیمه آنست که با وجود شاه ما مالک رقاب دوران بعد لیکن قول و عمل اثبات
دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری نماید و در او هدایت
سالکان طریق رستگاری گشاید و او سبق برده همت حق‌شناسی
واجب داند و از مصحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سورهٔ عزائم اخلاص
خواند اعمال ستوده‌اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده‌اش ثابت بگواهی شاهد حال
باشد چشم خدا بینش روشن ریاض شریعت پرور گلشن که اسلام حضرت خدیو زمان فرمانفرمای
ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر حقیقت
آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقهٔ دولت بیضهٔ شعشعهٔ خورشید جهان گشایی پیرایهٔ پوشش اعراس
داد بخشی ملک آرا بی دستی بخشش حشیم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بیت فروغ طلعت
گیتی ستانی ؛ شه صاحبقران عباس ثانی ؛ که ضیای آفتاب جهانتاب فلک سلطنت
و نور ماه تابان آسمان پادشاهیت و ولایت اندر ربع گوی امتیاز و پیشی از سلاطین
سلف ربوده اوامر و نواهی اسلی را بسمع دریافته از سخن سرایان خامه
سخال مخدرات جمال آیات فرقانی شنوده و براذعان فرمان ملتمس جان
از حسن افعال و اعمال اراده بر بیان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که
طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و
حکم بر شاخسار الفاظش هم آواز اند مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر سبحانی
و جلوه گاه شاهد هر صفت کرده سبع المثانی بفحوای اکلها دائم و ظلها قطوفها دانیه
باثمار گوناگون اعجاز تماشائیان را حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت دل
و قوت روان است همت والا و نیت معلی متوجه طراحی این حاشیه بها ارم نگارشیه زلال
صافیه اعتقاد دست که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز این بوستان
شمار عنوان گردید و حسب الفرمان قضا جریان فلان غارس نهال حروف نقوش
این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که با ثمار عمر دوام و حصول مرام
که میوه شیرین این حدیقه است شیرین کام باشند و در تالیف
میرزا اسعد الدین موسوی شهرستانی

سنجر وزادان معانی و سرخیلان قوافل آسمانی که از اوج اطلاق فرود آمده‌اند
بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غیابهٔ قلیب آن ذوی الاخوان چون ماه کنعان
نزول سعید یافته باشند اوراق از بار ونقود کامل عیار نثار قرطاس و سرافراز ان انظار
و شغوف پیشگاه جیب و کنار شعور اشعار و اولی الابصار جلوه گری می‌نمایند و چون لباس
البأس بر پیکر قلوب و بر مکتوبات بخط ازرد و دگا پوسی آید پیوسته و در حین قطعی
قامت وزن نزول و رحلت و در حاشیه ابدی حرف و لباس تمامی نقوش بر او مشکل اندرد
کلمات وحدانی عنبرآلود الفاظ که هم الشبا بمنزله بال پرواز و هم بشارت بیپاین نشاید
اعجاز و هم ترجمه بیان و هم مانع تاراج قاطعان طرق در راه بنا بالنسبت میباشند و این لباس
و این پوشیده پوسیده مانند از غایت امتزاج مانند شخص مزاج که نتیجه آباء و امهات است
با آن زینت دگان پوشیده و در رنگ گل رعنا با وجود اختلاف و هم از اتحاد و میز نمایند
و از تبلیغ آنها از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نما در نظر ناظران معانی دگرگون
مینمایند و از اینجاست که اقلام رقم نگاران در اصلاح این طفل مزاج جان که شبح چشمی
و سبک جولانی نسیم بهار اند خاصیت چوب ادیب در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور
شفا بخش مریض با انگشت طبیب است چون زبان روات ثقات بصفت دیانت دارند
موصوف و چون علیه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشند و نگارندگان اخبار
و اشعار که در حقیقت تحفه و بهترین طائفه از طوائف تجار خیر دار اند سلاح غذای
روح ورد زبان و در بار دار اند ملکه بیلی و نشان بیشترین حرکات بعضی از المجنون طلبان باشد

هوا پرستی که خسروان سریر خود سری اند بسر سانند شریک غالب شعربافان کارخانهٔ
خیال بیاشند و نسبت ناقلان کلام نساج قماش سخن نسبت گلفروش به پیرایندهٔ
چمن نسیم مصر تشمیم پیراهن دوست میکشان بدهن ست در نهال گوینده از نگارنده
چون صاحب کالا او مشتری منت پذیرد در خیال همسری و حیز اندیشش طاری
ست اسید خصوصا در صورتیکه ناقل قائل را راستگو اند و نفع این معامله باو عاید گردد
مصداق این کلام صورت حال اعنی معز الکلامیست که مودبانه و طبیبانه و
مشفقانه بجال نکته‌بان دلستان الفاظ و زادگان طبع محتاج عنایت رب لطیف
حبیب محمد طاهر وحید شریف رسیده بخانهٔ وقت پرواز چهرهای این
دوشیزگان نموده با وجود نهایت وقت بشراکت و همراهی این ناتم
با دیبه سیدیاسی و باد و تلال آنها باب تفتیش و تفحص نموده این بوستان
پیراسته را شایسته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت بل گوینده را زین
منت خود ساخته و قدر هر یک از غریب زادگان معانی غریب پابند سواد
رقوم را بواجبی شناخته اکنون این خوان آراسته بر ارباب ذوق تسلیم سبیل
و سینه بان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست والسلام

بجهت خالتهٔ جامع عباسی نوشته

مرقع درویشانه که نسبت خرقه اش بسلطنت او سهی رسد و بر جامهٔ مرصع

پادشاهان تفاخر نماید لباس جامع عباسی مسائل شرعیه تواند بود که دوستداران

آل رسول بید بیضای یکدگر بسوزن اقلام و رشته مداد و حریر و قرطاس رخیا... [illegible]

بذل جهد مستقد بم رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت [illegible]

این امر خلوص ظاهر ساخته یقینیکه منبج و نساج هر یک را جائزه اجری جدا از خزانهٔ انعام الهی

کرامت خواهد شد و رخالته شرح فارسی که بر رسالهٔ [illegible]

نوشته شده ابکار افکار منظومه و جرائد بدائع علمیه منشوره را که حسنش

یوسفی و غنج و دلال زلیخائی باشد آشفتگی و دوآوین عارضت کتب و رسائل

محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشائیان

این گلستان که سراسر روی از روی تفکر و تدبر نمایند و حک و اصلاح

از مطالب سنت مشاطه عرائس آراسته بزیور هر صفت میدارند الحق نیاز مند

درگاه بی نیاز محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این رساله

فطرت از سلب قوت بشیمه فعلیت حکم آبا و را یلاداد و لا زوارد لیکن موفق توفیق

حضرت احد اعشر معزالدین محمد گرگ اندیشه و منقاش ذهن وقت پیشه

و تحسین اشکال عرائس تکمیله این کتاب و تصحیح خزائد مقام که مکان گروک سرا

و دوائر و صفه نشین پرده های الفاظ این کتاب اند سی بهار و ترار [illegible]

و ختان و تشخیص تقراط و جالینوس و تدبیر علیل مزاجان بکار برده در ازاله حرمت

صاحبان علله فراش این بیمارستان زحمت اسهال کشیده و در پی هر یک را از

۱۶۰

۱۶۱

وحشت زدگان آهو طبیعت این مغازه بیابانها دویده اکنون اثری ازو درین نسخه
اگر بیان مزیت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله می‌تواند شد انشاء الله
فراخور سعی و رعنامندی این نیازمند شاب و باجور خواهد بود خالت که
بیرون نوشته میرزا فصیح مرحوم نوشته شده هنگامه گزاران سخن را مژده
که بار دیگر ترکیب این چار عنصر اقتضای وجود عنصری طبعی نموده
ساقی خمخانه فلک صافی معانی را در شیشه دل پر حوصله بیوده دریای
معانی آغاز گوهرافشانی کرده و لسان شعر بدو گاری شیوابیانی قریب
قصه پردازی و داستان سنجی و شورانگیزی شیرین شده بمژده این خبر کلام اگر
ور تیشه و بان کوه غم از سلب فرهاد و تاج شاهی از سر پرویز برگیرد روا باشد و اگر جگر
و کاوان سینه و کاویده خود بشارت آن پردازند بجا بعد الحمد که بر همگان ظاهر شد که
خامه عنبرین شمامه من اگر بشیه جالی وات کذب پیرایه را اسیر شود و بدار آرزوی
مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورده لفظیکه غیر واقع باشد بر زبان آرد و بصورت
گفته و نوشته هراینه صدق و محض ثواب باید دانست چندین هرزه سرایم
که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم منحصر به آن چه باشد وسعت جای سخن
باز و جام اشخاص معانی تنگی نه پذیرد و تنگنای معنی را از بانه خوار می و دن کلان هر تنگی بدید باید
و دیگر ابهام اگر سمند فکرت در زین باشد گوی جولان در آرد اگر دست طلب باشد از گلستان شاخسار سخن
در ارکان انصاف بالای طاعت است چه خوش آینده نیما باید از دانش طراز که اوامی ... بار احیو

دل در بر گرفته باشد من که ادا یافته ادا هاى نازکم چندین از این اشعار طرفه می‌بندم که نه تنها
رنگین از گل ریختار از دل نه بندد و اکنون یعنی خواهم که جلوه این سیاه پوشان را از کمال سخن پیرا
ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدیقه الفکرى که بهیچ ادا هاى نازک راه خار و پای سخن را سخندان
سیده اند دیگر مرا چه احتیاج گفتن حقیقت ابکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او محجوب ندارد
و پیوسته برارتقا و تصاعد بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد در جواب

مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقار خان حاکم تته بار

نوشته شده زلال عذب الفت و اتحاد و بارش متین مودت و وداد است
نامه محبت ختامه فلان که از سرچشمه یکتادلی و منبع دوستی و یکجهتی تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار و ابر بذرار که در حدیقه مشحون بریاحین و ازهار بار گشاید
فیض ورود ارزانی داشته گرد نشان طریق بیگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض
التیام و الفت گردید و گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در صدف الفاظ آن
سحر مصادفت و ولاکنون لو دلجویی مخزن اندیشه وقت اندیشه بدست آمد و سینه جوهری
دریافت گردید بر ارباب دقایق عالم کون پوشیده نیست که مراعات قرب جوار
بعد از این عقل و نقل بر ذمت همت کافه امم و اصناف بنی آدم عموما و حکام و کارگزاران
خصوص که امثال این گروه خجسته شیوه تعهد بکافه رعایا و برایا می‌نمایند خصوصا واجب و لازم
و پیوسته با دریافتگان این امر خیر انجام سلسله جنبان ارتباط و التیام می‌باشند لهذا بانیابت
فلان که قائم از نواب آن شده بود سالک طریق آشنایی گردید چون شمیم انیسی از طراز نواحی جنا

بمشام اطلاع و آگاهی نرسیده بود و بنابر مقتضای ظاهر دران شیوه خود دارے

ے بمذو الحال که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده

باز مسی این امر شریف شده اند برین خیرخواه عباد الله نیز لازم ست که مراعات

این امر و ترجیح که منشا رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد قطیع ست نماید در

باب اجناسے که فلانے باتمام آن مامور ست اشعارے فرموده بودند که تفصیل

آن بنظر فلان رسیده تعجب فرمودند که باوجود سبق روابط سلاطین سلف

و دوراندیشے بروج برترے و شرف تحصیل اجناس سطور نحو دیگر در نظر آشنایان

دیار یگانگے پرده بیگانگی ست مناسب شیمه کریمه یکجهتی آن بود که بے تکلفانه از سرکار

آن گنجور متاع دقیقه شناسے طلب کرده شود و دستور نخواهد بود که تجار خریدار

بهرطرفے از اطراف و قطرے از اقطار که روانه میکردند چون آوردن اجناس

مناسبه مرآت حسن سعے و وقوف آن جماعت ست بعضے تفصیلے از منسوبان درگاه والا

آن تجار
شاه ما

باز یافت مینمایند که باین تقریب خدمت سگالے خود را برایستادگان

پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب درالنست که بعد از اطلاع آن در

سلطنت روانے بر تفصیل مزبور ربط سوالف سلاطین خجسته تمکین امنظور

نداشته بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا دلے نگردیده اند یقین

حاصل ست که وقوع فلان مقدمه که در نظر والاے سلاطین چند ان

وقعے ندارد بجهت اساس دوستے که بمعارے چندین پادشاه

دقیقه بین حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان از اقدام
برین امر بغیر از رفع مظنه که در اندیشه ایشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان
بود که بدستوری که در زمان نواب فلان این خانواده بمقید باعث گرد آلودگی محل خدمت
دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد و لهذا بعد از مفتوح شدن راه نامه مودت ختامه مشتمل بر
استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان قدری
آمده اعلام فرموده بودند که استرداد آن ملک بغیر از بی تسلطی نبوده و چنان نیست
که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد هر یک از نفائس بلاد
که رقم اختصاص بران کشیده شود در عوض تصرف کارکنان آن دولت علیه الارکان داده
خواهد شد و ازان طرف بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع
این مراتب طلب داشتن آنجناب مفصلا از اقتضای ظاهر و رهنمود چون در باب رفع کلفت
جانبین و اصلاح ذات البین باین خیر اندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوست
اندیش چنان میرسد که چون چشمه سار یکتائی دوستی نخست از حرکت آن طرف غبار آلود کلفت
گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که قبل
ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند

مسوده مکتوبیکه از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده

چنین طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و ولا و بهارافروز بوستان صدق و صفا
باده بی غش خمکده اتحاد و گلدسته ریاض یکتادلی و وداد نامه صداقت ختامه

۱۶۴

صورت عنوان مکتوب پیوسته آثار حشمت نشان فلان در سیاستگه فیروز روز با مستر

اندروز بهم اندیشه محفل عیش و نشاط و مجلس [illegible] جز شد و لی و اعتبار گشته بر روی دوستی

وخلت و داع الیتام [illegible] سر اعتلا [illegible] مشام الفت و اتحاد را عنبر گردانیده

و از ثمره فتوحات مسرت تکیه بی اندازه حاصل گشت الحق که در نثار امکان رسم آیین ابنای

آخرشیجان [illegible] گذشتگان زمان و آیندگان توانند بود و بهمین شیوه ستوده

[illegible] الفت و التیام هست که [illegible] نیکنامی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامی

گردیده [illegible] عاقبت بیشتر شاهدان [illegible] را در بزم حصول شاهد

مقصود درآورده [illegible] اهتمام و حصول این کام انتظام [illegible] باید بیقین حاصل است که از جمله

ارباب [illegible] که [illegible] پیشه [illegible] از [illegible] مراسم عیش بیشتر از سالکان

این طریقه [illegible] در [illegible] این [illegible] استوار خواهد

چون دوستان ارسال تحفه و هدایا به دوستان [illegible] آمد و شد ارمغان فیمابین ایشان

مقتضیات [illegible] لباس مروت و یکانگی [illegible] دوستی را این لباس زیبا

و این پیرایه خوشنماست لهذا بعضی از اجناس [illegible] که تیار بود مخصوص گشته [illegible]

از جانب قورچی باشی آذربایجان به وزیر اعظم

خواندگار نوشته شده پیوسته ریاحین دولت و اقبال و گلشن

حشمت و اجلال دستور اعظم مشیر [illegible] از رشحات سحاب عنایت حضرت

یزدان رحمن [illegible] خالق انس و جان [illegible] شیرین کام

۱۶۵

باشد بعد از ادای تحف ادعیه وافیه و ارسال هدایای اثنیه نگارش بر لوح ابلاغ
مینگارد که بمضمون آیه کریمه اَطِیعُوا اللّهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمرِ مِنکُم بر هر فرد
از افراد انسان امتثال اوامر سلاطین معدلت آیین و اجتناب از نواهی پادشاهان
سعادت قرین واجب لازم و فرض متحتم است که در ضمن رعایت این معنی اطاعت خالق
انس و جان و فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد چون بنابر مراعات رفاه
حال عباد و امنیت و آسایش بلاد و انبساط دوستی و اساس مصالحه فیمابین پادشاهان
طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سررشته تناقض و خلاف بکل حکمت
انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از بیم نقض
آیین ولا و بازخواست بندگان اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی
باشد نگردیده اگر خلاف اوایل از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار
و اضرار خلایق اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و این شیوه موجب
زیادتی جرئت آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از پیشتر سلسله جنبان مفاسده و شرور شده اند
و خود را بمضمون اَلفِتنَةُ نائِمَةٌ لَعَنَ اللّهُ مَن اَیقَظَها در معرض بازخواست پادشاه اولی و احری آورده اند
با آنکه درین اوقات ... سلطان که یکی از زمینداران اکراد و سررشته فتنه و فساد است
بکرات بسر راه تجار ... آمده مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما
در آورده و چندی را ... بتیغ بی دریغ مقتول گردانیده با آنکه گوشمال ...
از ارادی تصرف آن کوته اندیشان به آسانی نیروی اقبال ... استقلال ...

۱۶۶۹

متعدد و مشهور است تصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد
و بندگان اعلیحضرت دولت محکم در صدد قلع و قمع او بر نیامده مکرر در این باب بحکام سرحد
سابق و لاحق آن اعلام نموده مستدعی آن میبودند که حکام و ولات آن سرحد باز خواست
آن خار را از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعد از اینکه بدفعات مراتب اقبال عرض نموده تنبیه او
مشکل است در مقام تادیب بر نیامده اند و اهمال ایشان در این امر باعث زیادتی جرأت او شده
در این اوان دیگر ارتکاب اقبح ... امر شنیع نموده است کثیر از عباد الله را بحد تیغ هلاک ساخته
بعضی از محصولات الکاء متعلقه اینجد و دربار ... در آورده اسباب اختلال ...
پیدا نموده روز بروز بیشتر از پیشتر سواد خودسری و گمراهی و طغیان گردیده شنیع میراد ... و
دیگر و ... شاید که حکام جلیل القدر آن حدود هر سال تجدید مینمایند بعلت بعضی مطالب که
ایشان را منظور باشد با عدم فرصت بتنبیه و تادیب آن ناخودشناس قیام نمینمایند چون امر
جزئیه رفته رفته منتج مفاسد کلیه میگردد و ... لبار ... سرایت نموده موجب مناقشات
کلیه میشود لهذا اینخیرخواه بجهت انشاد و ارشاد حرف ارباب غرض حقیقت حال و اراده خود را
اعلام میآورد که اگر از جانب نحت ... آنجناب ... دفع او نخواهند نمود و دست کسی ... نبندند
که باین قیام نموده زیاده از این نگذارد که دیگر از همیشه بهار ... شر آن خار را از ریشه محکم گردانند
و اگر چنانچه بعلت اشتغال بموانع ... کیفیت خواه آن طرف را فرصت سرانجام
این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده یقین و اصل است
که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه با سهل بوجه ...

۱۶۷
... اگر چنانچه ... شما را فرصت سرانجام این کار نباشد ... اطلاع نخواهند داد ... این مکتوب ... است ... الصواب

[illegible] اختلال [illegible] آوازه و [illegible] عدم [illegible] سازد [illegible] دیگران [illegible] انگیز
[illegible] اجمال [illegible] و [illegible] تا آن خیالش از میان [illegible] خواهد کرد
[illegible] که از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله به صفدرخان نوشته شده
[illegible] بیشتر [illegible] دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار از [illegible]
[illegible] که [illegible] صفدرخان [illegible] رسالت [illegible] بودند در هنگامی که [illegible]
[illegible] سکندر [illegible] اقتدار [illegible] خاتم سلیمانی [illegible] خورشید [illegible] فروغ حضرت
[illegible] اشرف [illegible] خاطر [illegible] از امور ملک [illegible] جمع فرموده
[illegible] پادشاه والاجاه روم [illegible] به شرف [illegible] ارزانی داشته بودند
[illegible] دولت و اعلام اقبال [illegible] و اجلال به دار السلطنت اصفهان که
[illegible] سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت [illegible] نمود رسید
[illegible] نسیم [illegible] زبان غنچه‌های گلبن اتحاد دلبر به تبسم گردید آنچه در باب
[illegible] رسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد [illegible] فروغ این
طبقه علیه [illegible] جهان آرای آن سلسله جلیله که چون علاقه [illegible] خورشید [illegible]
ذات فیما بین [illegible] مستحکم بوده [illegible] نگارش شده بود [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] آن رشته دوستی [illegible] در گردن آمیزش هم دارند [illegible] تشبیه و تنظیر
صداقت و الفت [illegible] بود که بنای [illegible] آرامش [illegible] و آسایش [illegible] شکیبائی این [illegible]
[illegible] از عهد [illegible] صادق [illegible] بزرگی [illegible] نشان [illegible] است و از آنجا

ست که هواخواهان لیالی و ایام در رعایت استیفای مبالغه نموده اند و بر جمیع ارسندگان
و دولتخواهان ظاهر است که بمقتضای سنت خیر اندیشی در پیشگاه ضمیر ضیا تنظیر پادشاهان سپهر اقتدار
بابر عرض مطالب یافته ... لازم است که ... مرعیات آئینه خاطر این طبقه علیه
از غبار کلفت صافی سازند و شرحی که در باب ... اورنگ که بسبب توجه پادشاه والا شاه
تسخیر ... ورثه ... هرات ... خراسان میگردد صورت
تحریر یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه
بر ارباب خرد ... ظاهر است در آن باب تصدیع ندادن آن را مناسب دیده آگاهی را
او سی میدانند اما اینکه در باب ... و دانستن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش و بینش
ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف بمعاضدت
و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان ربوده اند
چون پادشاهان والاتبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره
مشرق عنایت ازلی و قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند بیت
در آن مقام که خورشید چهره افروزد نه نور شمع و نه روغن چراغ حاجت نیست
شرحی که در باب فرستادن ولد علیمردان خان نگارش یافته بود بر آن حق
نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن حق نعمت ناشناس
آلوده غبار کلفت است و با وجود وضوح قضیه جهانگیر مستغرق بحار رحمت ایزدی ...
... جهان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور و ناهنجار ... تا

۱۶۹

وجلوس نواب همایون اشرف را قدس اعلی سلطانی اورنگ بلند پایه جهانگیری و کشورستانی

که وقوع هر یک بیگانگان را وسیله تشفی و آشنایان را محک عیار محبت آزمایی ست

هرگاه بلوازم تهنیت و تعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آیین را که جا

جرأت اظهار تمنی میتواند بود و پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده با جلایل

مهمات مسرور میسازند نامه که بیکی از سلاطین کامگار نوشته شده

مبانی مصافات دوستی و محبت و یگانگی و مراسم التیام و گلدست

گلستان همیشه بهار الفت مودت و بوستان پیراسته از خس و خار کلفت و

صفا و اصفی نامه موالات رقم فلان که در هیولای اسلام افروز محفل ائتلاف

والتیام و نزهت آرای مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسایم آن نوبهار کیمیا وسیله

از بهار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق مکالمه غائبانه در پرواز آمد الحق

در عالم عنصر و نشاء هیولای ... بنیان دقیقه شناس بهتر از دوستی و محبت

امری نشان نداده اند و چه چیز بیشتر از تمنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر خزان

محنت و اندوه بنا و بیرون فیض شکرخنده این صبح صادق نفس ست خوشا

کسی که بعهد وکارسته تا میداستی و استحکام این مبانی رفیع البنیان کوشش نماید

قلم حلاوت رقم گزرنگ طراز اثر باز گلستان صداقت و موالات ست و چمن همیشه

بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل از این بطلب خرزنده کار فرستاده بود

بی نیل مقصود مراجعت نموده آید رفعت مشار الیه فرستاده شده پران و دقیقه شناس

۱۶۱

که در وقت مصالح کافهٔ جمهور انسب بنظر خواهد بود که دران سال بنابر تموج آفت و سموح
سلطنت که فیما بین پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود و جرعهٔ کم حاصل و سفینهٔ آن بلاد تا
تلخ و ناگوار بود بدون عرض اقدام این امر از حوصلهٔ جرأت این بندگان و تقدمهٔ مزبور از
دائرهٔ قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقدهٔ تراخی و تعویق مانده والا ظاهر است
که این مقدمه قابل آن نبود که سلسلهٔ مصادقه ذات الفتهٔ اهلیت را مرارت آمود گردانند و در باب
آمد و رفت قوافل که در حقیقت متاع روی دست ایشان اوصاف جمیله پادشاهان ذوی الاقتدار
ست سد در راه سلسلهٔ منهل عذب دوستی قدیم تا بازی گسبب شورش مفسدان ناصاف
و غبارآلوده شده بود و سد درین ایام بهیچ وجه من الوجوه سد باب صدور و ورود
این جماعت شده و خواهد شد شرحیکه در باب صداقت و محبت و التیام و ائتلاف این طبقه
علیه حوالهٔ دودمان ولایت نشان که قبلهٔ آماسنی و آمال جهانیانست تحریر یافته بود از اقتضاء
مراتب آگاهی مخفی نیست که بمقتضای بالود تهم الاجتماعات ارتباط و دوستی این
سلسلهٔ علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان بی‌پایانست گلشن اقبال آن دولت قوی‌ارکان
اهتزاز یافته و از آثار مودت این دودمان والا دوحهٔ اقبال بلند بنیان آن دولت
خضرت و نضارت پذیرفته در نیصوت تحریب اقیم نبای مثبت الارکان که حوادث
روزگار و رشک تزلزل آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود پادشاه
تا زوال سپاس حق ناشناسی که والد او که ربّ النوع او بود دوازده هزار دینار
داشته و بدان مباهات و افتخار مینمود از اشراقات انظار خورشید انوار جاسع

کمالات کوسنے و الحق که واقف رموزات سپهبدی و سپاهی اعلی حضرت خاقان
گیتی ستان علیین آشیانی باین مرتبه که منظور انظار جهانبانی رسیده و حق
نعمتهای چندین ساله را نیاورده با نگاشته از طریق محبت و آداب دو...
بسیار بعید مینمود و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش کنند حقوق نعمت چندین پشت را
بطریق اولی نخواهند دانست در این قسم شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلیحضرت
فرماندهان اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعهٔ آفرینش نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آشیان را امر خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این قسم
که هر یک از آن به تنهایی علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده اقتدار امیر ایلک سیر را
مثل اینکه میدانند رخصت انصراف میفرمودند در صورت با وجود وقوع این قسم
تقاضا با تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت که از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خیر سگالیها
آن بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرامش روزگار نباشد گشتن شاهزاده دارالامیار
و جنود جغتایی در معرض بلاغ مرآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این
دولت مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری هم برج شرف خود که عبارت از
دودمان قاهبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان گیتی
گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی
صاحبقرانی در دوازده سالگی بر سریر سرپنجه استیلا و اقتدار قبضه فرمانروایان
اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی کشیده بود و بعد از ارتحال آن یگانه گوهر ۲۸

۱۰۲

شه علی بعد رحلت عالم بقا فرازنده سریر دوگاه مظهر الطاف بیپایان حضرت اکبر نواب
جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی بمقتضای الولد سر لابیه بتقلد امور سلطنت
و جهانبانی شده بعد از دو من افشانی آنجناب مطهر از آلایش نثار عنصری روان بخش
قالب افسرده صاحب کلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان
در سن شانزده و داخلی حضرت خاقان رضوان بارگاه نیز در سن نوزده روشنی افزای
چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص کیشی و سربازی و جان نثاری لشکر
قیامت اثر فیروزی کیش نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و بسالت از شجاعان روزگار
ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقه علیه از مقوله
آقائی و نوکری نیست که خودی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص بیچیز
و مهر نقد حیات را نثار مینمایند و حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص عساکر ظفر قرین
معلوم همگان است بهتر آنست که سد باب این قسم گفتگو ها نموده ازان مقوله حرفی مذکور نشود
و سدا الحمد و المنة که اعلیحضرت ظل الهی مردمک دیده آگاهی باج ستان شاهان
ذوی الاقتدار کام بخش شده و بیان جانسپار سایه حضرت ملک منان آفتاب فروزنده
عظمت و شان خلف صدق اعلیحضرت مظهر الطاف بیپایان حضرت گردون ... در
سن دوازده اند اما بمقتضای جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه
است گوی دانش از پیر خردمند ربوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط
برای رزین آن برگزیده انفس و آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی

ارکان این دولت و اعیان حضرت و سائر طوائف قزلباش در مقام یکرنگی و اطاعت
و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از بیشتر در آمده همگی را از روی خاطر آن است که چون
بمقتضای تقدیرات ازلی از نور عظیم جانسپاری در رکاب نواب خاقان رضوان مکان جلیله
فرو رفتن بسیر محضر هم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جانرا در راه برگزیدهٔ یزدان صرف نمایند
که از عهدهٔ عشری از اعشار آن که از سیمای اخلاص اعتقاد وافی بیرون آمده باشند
حقیقت مصالحه پادشاه والاجاه روم سامعه افروز شده خواهد بود که این معنی را نور عظیم
دانسته با وجود کثرت جیوش و نهایت اقتدار و کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد
ولایت خود نوشته در تشیید بنیان صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا جنبانان
نمایند که امری منافی امور مصالحه در میان باشد وقوع یابد و در حیطه ترتیب سرانجام ساخته بود
که ایلچی نکته گزار سخن شناس [illegible] بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده
خواهد شد و بندگان اشرف نیز که جان ما بندگان فدای نام نامیش باد ایلچی پادشاه والاجاه
مزبور را رخصت انصراف ارزانی و ایلچی کاردان تعیین نموده باتفاق فرستادند [illegible]
امر که به رفق رضا فدویان این دولت علیه باشد واقع نیست نهال آمال جانبان از
فروغ خورشید [illegible] اقبال بر رشد و نما است پیوسته ابواب مکاتبات را که در حقیقت از
مقدمات [illegible] مفتوح داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که [illegible] اقبال
بیزوال بحسن انجام یابد کما [illegible] یکی از آشنایان خود نوشته
اند چون [illegible] نامه را در [illegible] به حسن عهد [illegible]

دعای یوسف در حق زلیخا و دعای یارانرا در احیای رسوم عافیت و برهنه‌جای
مسیحا باشد لهذا بوده و مبشر صحت ذات شریف یعنی نامه مودت ختامه که بطراز تقبیل
یوسف سینه‌ی اخوان یعقوب مطرز بسته دل مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق
بوده در اهتزاز آمد سپاس الحمد و المنة که بنور حدیقه دار السلام شهنشاهی مجاری
صحت ذات مستوده آن سرگروه ارباب ریاست چون حدقه دیده اصحاب بینش منور و
معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور است امیدکه همواره
از اصابه عین الکمال در حصن حصین حسن الهی محفوظ باشند حال مخلص
بعون عنایت رحمان بر وجهی گذرا نست در دیده و سینه تردد استعداد
خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی می باشد و از برای
دل بهانه جوانی هیچ دست آویزی بهتر از آن نیست که نقد فکری
که درین ایام از معدن طبیعت استخراج نموده بمحک اصلاح خدام
رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود آنچه میسر گردید
روانه بزم مسرت سرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته با علام
صحت مزاج و ارسال پیچیدگان طبع و باج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت

کتابتی که به حاجی علی خان سردار آذربایجان نوشته

عرض مخلص صادق الولا آنکه نگنجیدن لا انتها در مضیق عدد و احصا چون

برهان مسلّم دانشمند است و از اینجاست که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد
القاب جلیله و اوصاف جمیلهٔ بیپایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که
از مقوله گنجیدن دریا در حباب و پیمودن جیحون بسبوست در نمی‌آید قاصر
در مقام بیان آمده که از وسع نطاق نطق خارج باشد نامناسب بسط اللسان
می‌باشد چه آنچه در ظرف زبان نگنجد بجز سخن طراز زبان چیز یابی ادای آن
نماید لهذا عطف عنان از ادای بیپایان نموده بمرآت ضمیر خورشید ضیا
که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلاست منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه
از زمین قاصر بیان بعد از بارش هطلات باران بیپایان زبان بشکر احسان
و ادای شکر انعامات بر زبان گشوده و در صورت پوشیده نخواهد بود
که محیط جود آن مخدوم لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت حاصل نموده باشد
چه پایه … این لطف غیر مترقب خواهد بود غریق دریای عرق خجلت را اگر فرصتی
از دست و بازو حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات آن مخدوم دولت
قوینهٔ التجات از این … بر … آید امید که پیوسته و ساده … بزرگ و … قدردانی
مخلص پرور بوجود سامی گرامی مزین و آراسته بوده همواره مخصوص … اعیان
و درستهٔ نوازشنامچه سامی اظهار … بانحراف مزاج و … اعتدال … غبار
ملال … سحاب لطف لازال شده بود … این … اگر آن تریاق …
… بود حال بر گزیدگان آن … نواب … [illegible] … حقیقت منزل آن

عالیجاها که با وجود یگانگی و یکتایی که از شهادت عدلین است در ثبوت دعوی خلوص
عقیدت این اخلاص کیش کاشف خواهد بود چه فرد بیتلاع خلوص عقیدت از کمال
بیرونستی که در گرد کسادی کم شده باشد ثانی آن چنین خارق عادات موزر این حسابات
حسبان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین مقدور است را فرزت عظیم انگارد
و بیچه زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کامله الصفات سلک ملکات بیرون آید
صاحبا بر مخبران سطر دق عصمت ظاهر است که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد
منسوبان آن عالیشان به هیچ امکان به درگاه وسیله اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال
اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
مژده سلامتی دوستکامی آن مرکز دایره نکوئی و سلک صفاتی بجا امید
النامی توقع دارد که کوتاهی انیطرف در این قسم امور که معلوم خاطر دریامقاطر
ست بعفو مقرون باستمرار رسیدن مژده جبران کسر نموده باشند آفتابا بیه
مانشان از آفتاب و سایه تواند بود ابدی الظلین باد کتابتی که به خط
نوشته اند با رحیمن کار ... پیش ... ورکه ... آمد و ... آمد شدید و آن فراید
... بلاغت که از عین ... شده و ... آن منتخب دوستان در ... آمد ...
لب تشنگان وادی شوق را عذب لبالب و رطب اللسان گردانید
چون تشمیم پیرهن که بعد از ... یوسفی موجب ... ارا ... ابتهاج
یعقوبی گردد نهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سال چو باغ ...

۱۷۷

۱۶۸

تا پیوست که بریزش رگ ابر خامه باران طراوت و شکفتگی تواند یافت لیکن باز بغیر
از روغن بنفشه رقیمه مشکینه الفواتح دوستان دوائی نمیتواند داشت تواصل
روائح آن گلدسته والا متعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد و مکتوبیکه بعالیجاه
حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته شده پیوسته
سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب دارین مهیا
بکام خواهش دوستان باد و مداد خامه عنبر طراز نکته‌بیان رسوم لطف
و احسان که در دیده حقیقت نگار عرایس معاینت خانه چشم خلوتکده دل را
چون جمال آراسته دلبران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و
جواهر سرمه اش رعونت بینایی افزود کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب
چون موصل این لطف بیرون از مقیاس قیاس مانند بیت انفاس که در منزل
قلوب رجوعش مقارن دخول میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه
بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بجای تواند نمود نیافت امید که پیوسته
منزویان کنج احزان را به تبسم نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام عظمت و
جلالت و ابهت و شوکت مدام باد کتابتی که بوزیر رشت نوشته شده
فرزند اعز ... اتقا حامل صحیفة الاخلاص ...
ازان فرزند دلبند دامن زن آتش شوق ملاقات گشته احرام طرف
حریم عزت بسته عنقریب بنیل سعادت فایز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات ...

صفات حمیده که دارند علت نامه رعایتی که شیمهٔ قدردانی خدام عالی باشد تلو آمد بود

چون سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمهٔ غائبانه میتواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده مسلت

بوده کامیاب باشند کتابتی که بشاه وردی خان بگلربیگی کردستان

نوشته پیوسته بمنطبق آفتاب اشراق و کریاس خورشید اشراق مانند نجم دری

و استاره سحری باد سر گم گشتگان بوادی ظلمات حیرت باد برآ آفتاب ضیا که

کاشف عالم استار از وجوه خبایای اسرار و منبع و معدن لؤلؤ و تلألؤ لمعان انوار است

پوشیده نماند که شیخ خلیل الرحمان یعنی منهل ایقان و زمزم عرفان افادت و فضیلت پناه

طالب مولانا ابراهیما که از اجلهٔ طلبهٔ دار الشوری گیلانست بقصد طواف رکن یمان کعبه و ثنا حمیده

مشعیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن مشرفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم غربت بسته

و بمضمون وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ازراه و ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن خلاق

که آن جناب مقدس لقاب از نسبت و این راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس زد و

راهزن مانند دل ارباب حال از وساوس نقصان و زوال رفته میباشد روانه گردیده چون

افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را که از تابش آفتاب حوادث حکم آتشکده افروخته دارد

میخواست یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن گلشن مسجون با نوار و ازهار دیده

معتنی از این گلهای آتشین بمشامش رسیده گاهی بنابر اقتباس بعضی از اشراقات سرزمین خانه

ایشان و هشت نگاران اینکه رقیمه مشتمل بر اظهار اخلاص مخلص بخدمت ملازمان سامی نامی

و وسعت مشربها و درهای ابواب دلی میتواند بود خواهش آن نمود که بدین بقیة الاخلاص مشعر ملازمان

سامعه و گرامی شود را اینجا با لمسیول خود دریا در زمره باریافتگان سعادت پیشکش

یقین که لازمانرا با مداد و دعائی که لازم باشد با مور خواهند ... سایه آفتاب ...

کتابتی که بعالیجاه حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته شده

تا نساج وارای وجود در کارگاه امکان تار زرین فروغ مهتابان جامه زربفت

کلاهت ظلال مع انوار و قماش شب اندر روز نیل و نهار را باندازه قامت هر یک

از ساکنان ربع ... تمام مهر ساند دست دولت و بازو و شوکت در پای آمد کار

در انبیت مشغول تحصیل آمال و عین عنایت یزدان ... پاسبان حال و مال خدام

والا استقامت منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان ... قالب افسرده ارباب

کمال ... سال فضل و افضال طراز ...

استقلال ... دره التاج ... سریر ...

داوری فال ما و گرفتاران زندان یکی بوده از طوارق حدثان ...

در امان باد ... که در سینه که این غواص بحر تعجب که در دریای

بی پایان تفکر غایر ... ناسخی ... که آیا بچه جهت ...

غرائب اطوار و عجائب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف زمان ...

در جوش و دریای ... گل ... شاید ...

اکنون خشک شده و غزالان وحشی آن سرزمین را پای ... جولانی در کشت

... ستار عیوب تا بینا ...

۱۸۱

مصر معمور حسن بی غایت شکستگان بچشم روشنی ساکنان او به بیت الاحزان آید که درین
اثنا صریر خامهٔ اعجاز نگار که چون آواز خضر نوبهار که از شمیم گل و سنبل معا باشد بر دماغ آگاهی
رسید و صبح صادق بکذب خیال این غلط اندیش از افق ظهور دمید و امید صدای
پای قاصد حلقهٔ او عان قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نوازشنامچه
که کیفیت بادهٔ انفاس عیسوی داشت تازه گردانید کاسهٔ چشم از انوار دراز بار آن چون
صحن چمن گلشن و سراچهٔ دل چون مطلع مهر درخشان روشن شد شخص انتعاش از سور
این سرور در مضیق سینه چون عظام رفات اهل قبور بنفخهٔ صور رخت حیات پوشید و چون
روزه داران که از وعدهٔ منجم بدیدن هلال عید چشم روشن کردند خروش و فغان
برکشید الحمد لله معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بارور و دوحهٔ جلال با ثمرست لیکن
لذت شهد فایق این خوشدلی در کام و بادهٔ هوش پیمای از شادکامی در جام بود که مرارت
حیرت آنکه بچه زبان از عهدهٔ ادای شکر آن احسان برآید و بزیور کدام عبارت دوش و گردن
عرایس الفاظ و معانی آراید دل را مرارت عجز و بیچارگی چشانید و در خلوت چاره‌گری تحصیل
جواهر و لآلی ثنا گستری و مدیح سگالی نشانید و سوداگران اندیشه را که مسافران بحر و بر
خشک و ترند بطلب معانی خوش قماش که شایستهٔ ارمغان محفل خلد منزل باشد
بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعی که
در مخزن دهان و رستهٔ بازار زبان و پس کوچهٔ گیسو و چار بازار خط و پشت لب
و ابرو و بساط خط بناگوش و دربر و دوش و دست فروشان ساعد گیسو ...

نقد سرانجام وقت خریده و ترازوی نظر سنجیده بحضور آورند که شاید تار و پود قماشش
تحیت تجنبت تواند نمود بعد از تک و دو و گفت و شنود چهرهٔ مقصود را گلرنگ شرمساری
دیده و از سنجیدن این خزف پارها آن گوهرهای گران بها خجالت کشید
اکنون چه گوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده ناگفته بر جای مانده امید که عذر
تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحهٔ خاطر رفته گردد کتابتی که بوزیر خراسان
نوشته شده عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اسمی
لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنی دیدهٔ انسان چشم
در پردهٔ سواد نشیمن میداشتند از قضا بادیت گم کرده راهی پی بسر وقت مجنون طبعان
گوشهٔ بادیهٔ اعتدال و کناره گیران فیفاء انزوا سری بردند تا آنکه درین ایام سعادت
انجام حسن لقای عهد آراسته هر هفت شیرین حرکاتی لب بسته روئی
برگ گل سوری از فوق اغصان دقیقه یابی در صفا جوی چمن دلگیر رسیدند
و تحفهٔ فوایح روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در لوایح اکمام
مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند
یغمایانه برچیدند و بیاد داشتن آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژدهٔ صحت
متواتر و متوالی و مسابه و واهمه زندگی ورق گردان ایام و لیالی و اقدام عقلا را
راستی سلم لقای باد کتابتی که بعالیجاه سردار آذربایجان
نوشته شده کمالات لاتبلیغ فرزند دین پژمردگان بوستان

دانش وارے بہشت نرگستان بینش مہر عجز و سکوت بر لب ثناگستری

و محمدت سگالی زده متلاشیان اظهار شوق با سپاس ... موجه

حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تحفه پاره شنیدن تفکر ابجدا غرق بحر

اضطراب گردانید اظهار شکر احسان آن احواله عجز زداست آنکه ثناے شیفتن

سطی اللسان ست نموده بدعاے ذات مرضیة الصفات اکتفا می نماید امید

که کامروائی نشاتین فائز امتیاز دارین باشند

خاتمة الطبع

ستایش فراوان و نیایش بے پایان انشا آفرینے را سزاست که انشاے ایجاد و

تکوین نقطه ایست از خامه حکمت بالغه او و بعد نشاتین حمد و نعت از قدر شناسی

اما بعد ازین بر ارباب علم و هنر محتجب نماند که چون انشای محمد طاهر ...

که در روش دشوار پسندی و بشیوه دقیق نویسی حسید عصر یکتای روزگار

بود لهذا بتحشی و تنقیح مناسبات و تصحیح و حل لغات

بمطبع آفاق ... جناب منشی نولکشور ...

بماه ... سنه ... با تمام رسید

کار پذیر ...

University Library.
Aligarh.
SUBHANULLAH COLLECTION.

CALL No. ۸۹۱۰۵۹۴ ف ط ۱۱ b   ACC. No. ۱۲۵۱۲

طاہر وحید

مکتوبات طاہر وحید

Acc. No. ۱۲۵۱۲

Class No. ۸۹۱۰۵۹۴ ف   Book No. ط ۱۱ b

Author طاہر وحید

Title مکتوبات طاہر وحید

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

AT THE TIME

MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.